

فایز فلسفہ و تصوف

یا منظرہ و کتر با سیاح پیادہ

جلد اول

نکاح

حاج شیخ علی نزاری شاہروردی

دام نایید

حق طبع محفوظ برای مؤلف است

فهرست

- | | |
|--|---|
| <p>۳۱ محیی‌الدین و کلمات او
مجلسی علیه الرحمة و بیانش در
باره محیی‌الدین ۱۰۱ و ۱۰۰
۳۷ شاه نعمت‌الله و کلمات او
۳۸ نتیجه کلمات او
۳۹ صوفیه وردان
۴۰ ابو مدین و کلمات او
۴۴ و ۴۱ ملا صدرا و کلمات او
۱۰۶ و
۴۵ فیاض و کلمات او
۴۶ سبزواری و کلمات او
مطالب فلسفه و عرفان از یونانیان
۴۷ قدیم گرفته شده
۵۵ کلمات فلاسفه قبل از اسلام
چگونگی ورود فلسفه در اسلام ۶۳
اختلافات فلاسفه قبل از اسلام ۱۲۰
تنزیه حق از آنچه میگویند ۴۸
در آمدن شیطان بهر صورتی جز
صورت انبیاء و مرسلین و ائمه
۴۹ صلوات‌الله علیهم</p> | <p>بیان اساس معارف حقّه الهیه و فساد
مبانی فلسفه و عرفان ۴-۱
گفته‌های صوفیه و کفریات
آنان ۶۸ و ۱۹ و ۱۰
بیان بعضی از اصطلاحات آنان ۱۷ و ۱۲
• مقام وصول و ترک نمودن عبادات
در این مقام بعقیده آنان ۱۰۱ و ۱۳
یکی بودن نتیجه فلسفه و عرفان
۲۴ و ۱۶
ملای رومی و اشعار او ۱۸ و
۳۳ تا ۳۶ و ۴۲
شبستری و اشعار او ۴۵ و ۱۹ و ۶
حاج محمد حسین شیرازی و
اشعار او ۲۳
ابویزید بسطامی و کلمات او ۲۵
جنید بغدادی و کلمات او ۲۷
حلاج و لعن او ۲۸
خواجه عبدالله و کلمات او ۳۰
جامی و کلمات او ۳۱
شیخ عطار و کلمات او ۳۱</p> |
|--|---|

- انطباق خطبه حضرت امیر علیه السلام بر
 فلاسفه و صوفیه ۱۰۴ و ۱۱۵
 استدلالات ملا صدرا و غیر او بآیات
 متشابهه ۱۰۶ و ۱۰۹
 بیانات ملا صدرا و رداو ۱۰۷
 استدلالات فلاسفه و صوفیه شیخ
 تراست از استدلال مخالفین ۱۱۱
 ممنوعیت تفسیر قرآن برای خود ۱۱۱
 حاملین علوم قرآن ائمه هستند ۱۱۳
 وجوب مراجعه بائمه در فهم مرادات
 قرآن ۱۱۳
 علاج تب و جوشش بدن ۱۱۴
 خواب و الدماجدر اجمع بصوفیه ۱۱۵
 متمسک بغیر قرآن و عترت شیعه
 نیست ۱۲۲
 اهمیت قرآن و وجوب مراجعه بآن
 با عترت در اصول و فروع ۱۲۳
 تا ۱۲۶ و ۱۲۹
 اساس معارف قرآن بر نور مقدس
 عقل و علم و فطرت است ۱۳۷
 تذکرات قرآن بنور مقدس عقل
 که حجت باطنی است ۱۳۸
 تباین عقل با عاقل و معقول ۹۳
 و ۱۴۱
- شیطان و عرش او ۴۹
 الهامات شیطان بصوفیه ۵۱
 معراج صوفیه بسوی شیطان ۵۲
 توحید بشری و فساد آن ۴۷ و ۵۳
 گفته‌های صوفیه نقطه مقابل قرآن
 است ۶۰
 قرآن و قیام آن بر خلاف فلسفه
 و عرفان ۶۱
 معرفت فطری و تذکر بان ۷۰
 تعلیم امامان معارف حقه را ۷۴
 افعال بندگان و قضاوت عقل و نقل
 در باره آن ۷۶
 اخبار وارده در مذمت صوفیه ۸۳
 قضاوت عقل بر فساد مرآم آنان ۹۲
 موعظه بکلمات قرآن ۹۵
 فطرت سالم و قضاوت او بر فساد
 صوفیه ۹۶
 قیام بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام بر
 رد آنان ۹۷
 علماء و قیام آنان بر رد صوفیه ۹۹
 مجلسی و فرمایشات او در مذمت
 آنان ۱۰۰
 غزالی و مذمت او ۱۰۲
 صوفیه و حکم علماء بنجاست آنان ۱۰۴

معرفت خدا و پیغمبر و امام فطری	تذکرات قرآن بنور علم	۱۴۳
است	علم مخلوقات نسبت بعلم پیغمبر و	
۱۵۳	امام مثل نسبت قطره است بدریا	۱۴۵
تذکر بعالم ذر	آیه نور و تاویل آن بنور علم	۱۴۵
۱۵۴	تاویل عرش بنور علم	۱۴۷
بعثت پیغمبر بر بشر در آن عالم	تذکرات روایات بنور علم	۱۴۸
۱۵۶	تذکر بنور علم	۱۵۰
تذکر بمعرفت فطری	در آنکه ذات مقدس بخودش شناخته	
۱۵۷	شود	۱۵۱
قرآن برای تذکر نازل شده است	ثبوت معرفت در قلوب از عالم ذر	۱۵۲
۱۵۸		
اشکالات بعالم ذر و جواب آن		
۱۵۹		

اعلان و بشارت

کتاب ابواب رحمت بهترین کتابی است در بیان اساس پنجگانه دین و نه مطلب مهم از اخلاق، مشتمل است بر خداشناسی، پیغمبر شناسی، امام شناسی، رسیدن بکنه معرفت ولایت، و آنان اول مخلوقات، و عرش و کرسی و ملائکه از نور آنان خلق شده و نور مقدس آنان رحمت و اسعه حق است و تمام عوالم امکان بآن روشن است و خدا بر تمام مخلوقات اطاعت آنان را واجب فرموده و کلیات صفات امام و یک دوره تاویل قرآن و حقیقت نماز و اهمیت و فضیلت آن و بیان شرافت و عظمت تمام اجزاء نماز و اقسام آن و انواع انفاق (مال و قوه و علم) در راه خدا و روزه و فضیلت آن و شرافت ماه رمضان و شب قدر و تعیین آن و حج و اهمیت و فضیلت آن و خلقت کعبه و حرم و حجر و زمزم و مسجد الحرام و حقیقت حجر الاسود و حج ملامکه قبل از آدم و بنای جبرئیل کعبه را و حج پیغمبران و مناسک حج و فضیلت و شرافت و اهمیت توبه از گناهان و نیت کارهای خیر و صبر و اقسام آن و اصلاح بین مردم و حقوق والدین و غیر اینها از مهمات دین که مورد احتیاج عموم مسلمین است و بر تمام علاقه مندان بدیانت لازم است که آنرا بگیرند و بادقت بخوانند و عقاید خود را مطابق آن درست نمایند و الحمد لله كما هو اهله

غلط نامه

صحيح	غلط	سطر	صفحة
كاشف	كاف	۱۰	۳
بحبل	بجبل	۱۳	۴
يحضر	بحضر	۲۴	۱۴
تشييع	تشيع	۱	۱۶
مثنوى	مثنوى	۲۲	۱۸
بودند	بردند	۳	۲۲
از	ار	۱۸	۲۴
بزرگان	يزرگان	۱۰	۲۵
كه	كۃ	۱۱	۲۵
متنعميم	متنعم	۲	۲۷
اى	اين	۲۵	۲۷
اين	ابن	۶	۳۰
چون همه او است	همه او است	۶	۳۱
جوى	چوى	۲۲	۳۷
حامل	جامل	۱۱	۳۸
دار	دارد	۹	۴۰
حكاية	حكاية	۱۸	۴۳
فليحذر	فليحذر	۲۲	۸۳
نشده	شده	۱۵	۸۵
مرسلين	مرسلين	۱۵	۹۲
اتانى	انانى	۸	۱۲۵
السلیم	السلیم	۲۱	۱۲۵
الكتاب	الكتاب	۱۲	۱۳۲
شيى	سيى	۱۳	۱۳۲
هستيم	هستم	۲۱	۱۳۵
يعقلون	يعقلون	۱۱	۱۴۲
امامت	اماعت	۱۳	۱۵۰
النذر	النذر	۲	۱۵۶
عليهم	عليهم	۳	۱۶۰

تاریخ فلسفه و تصوف

یا مناظره دکتر با سیاح پیاده

جلد اول

نگارش

حاج شیخ علی نزاری شاهروردی

دام نایده

حق طبع محفوظ برای مؤلف است

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى لا يحس و لا يجس و لا يمس و لا يدرك بالحواس الخمس و لا يقع عليه الوهم و لا تصفه الالسن فكل شئى حسته الحواس او حسته الجواس او لمسته الايدى فهو محيط مخلوق موصوف مدرك محدود له شبيه و نظير قابل للزيادة و النقصان و التغير و التبديل و الخالق لا يكون معاطا و لا مخلوقا و لا مدركا و لا محدودا لا يتغير و لا يتبدل و لا يوصف الابما و صف به نفسه و انى يوصف الذى تعجز الحواس ان تدركه و الاوهام ان تناله و الخطرات ان تحده و الابصار عن الاحاطة به لانه الذى اعجز الاوهام ان تنال وجوده و حجب العقول عن ان تتخيل ذاته فكلما قدره العقول و الاوهام او تدركه الابصار و الافهام فهو مقدر معقول مفهوم متناه و هو غيره تعالى و غيره تحديد لما سواه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدد بتحديد المحدود مشئى الاشياء و مكون الاكوان فلا شئى و لا كون الاوهو قائم به و كائن له و محقق به فال موجودات كلها كائنات مختلفات مؤثرات و متاثرات به لامعه و هو تعالى فى مكان الالهية و الربوية خلومن خلقه و خلقه خلومنه لاهو فى مرتبتهم و لاهم فى مرتبته لان مرتبته تعالى مرتبة الالهية و الربوية و المحيطية و القيومية و مرتبة خلقه المخلوقية و المحدودية و المربوية و المحيطية فلا يجرى عليه ماهو جار فى خلقه و لا يوصف بما يوصف به خلقه و كلما فى المخلوق لا يوجد فى خالقه و كلما يمكن فيه به تنوع من صانعه فهو مقدس و متعال و منزه عن مجانسة خلقه و افعال عباده و انار العقول فى بيوت القلوب حجة و برهاننا على قدسه و تنزهه لوضوح تنزه العقول و تقدسها عن مجانسة معقولانها و صفاتها و حالاتها و ما يجرى من المكره عليها فكذلك رب الغرة و رب العرش و رب العقول فهى الاية العظمى

و المثل الاعلیٰ للعلیٰ القدوس المتعال و تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا و بشیرا و سراجا مینرا انزله بعلمه و جعله هداية لانامه و اوجب اتباعه و اوعده علی ترك الاقتداء و الاهتداء به فمن جعله امامه و مقتداه هداه الی صراط مستقیم و من طالب الهدی و العاصم من غیره اضله الله عن السبیل القویم اذ لم یدخل من الباب الذی فتحه الله لخلقه و لم یات مدینة العلم من ابوابها و اعتمد علی الاراء و الافکار و المقائیس البشریة و طلب العلم و الکمال من طریق الفلسفة و التصوف و ایم الله انهما طریقا الضلال و سبیلا الوبال و الصلوة و السلام علی افضل خلقه باب الله القویم و صراطه المستقیم و سبيله المقیم محمد و اله الطیبین الطاهرین الذین جعلهم الله تعالیٰ خزانا لعلمه و حملة لکتابه لیخرجوا الناس من الظلمات الی النور فمن سلك سبیلهم هدی الی صراط الحمید و من ترکهم فالشیطان له قرین عتید فالعتره و القرآن لا یفترقان الی يوم القيمة و هما خلیتتا رسول الله ﷺ و الثقلان العظیمان اللذان یجب علی الامة التمسک بهما معا و اللعنة الدائمة علی اعدائهم و معانديهم و المنحرفین عنهم الی يوم الدین

و بعد واضح و آشکارا باشد بر برادران ایمانی و طلاب علوم دینی این کتاب که نام آن تاریخ فلسفه و تصوف است کتابی است کاف از اسرار مگوی صوفیان و مبین عقیده فاسده آنان و واضح مننده اتحاد نتیجه مقالات مدعیان مکافه و شهود (اهل تصوف) با فلاسفه مسلك عرفان و آنکه نتیجه هر دو طریق یکی است و هر دو آنان از پیشینیان قبل از مسیح (ع) گرفته اند و هیچ ربطی بویج شریعتی ندارند و بدروغ خود را منتسب بشرع مینمایند و تمام شرایع الهیه و علوم و معارف ربوبیه مخالف و مبین با طریق آنان است و تمام قرآن و روایات و خطب و دعاهای و عقل و فطرت حکومت میکند بر فساد و بطلان آن

فیا اخوانی اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء و اسمعوا و اعقلوا ان تقولوا يوم القيمة لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب

السعير او تقولوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كبرائنا فاضلوا نا السميلا او تقولوا تا لله ان كنانفى ضلال ميين اذ نسويكم بر ب العالمين قد جاءكم من الله نور و كتاب ميين و هويان و هدى و حكمة من ربكم يحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون و لاتتبعوا اهواء قوم قدضلوا من قبل و اضلوا كثيرا و ضلوا عن سواء السبيل و كونوا من اولى الالباب الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه و هذا هو الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و ما علينا الا البلاغ الميين و انا لنعلم ان منكم مكذبين و لقد جئناكم بالحق و لكن اكثركم للحق كارهون و هم الذين لا يعلمون علم القرآن و لم يستضيئوا بنور الفرقان و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه ابائنا ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس و لقد جائهم من ربهم الهدى فمن تبع هدى الله فلا يضل و لا يشقى و من تركه فانما يحمل يوم القيمة و زرافو رب السماء و الارض ان هذا الحق مثل ما انكم تنطقون ما كان حديثا يفترى و لكن تصديق الذى بين يديه فما ذا بعد الحق الا الضلال فانى تصرفون و انى تؤفكون يا ايها الذين آمنوا ادخلوا فى السلم كافة و لا تتبعوا خطوات الشيطان و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اعلموا انكم لستم على شئى حتى تقيموا التوراة و الانجيل و ما انزل اليكم من ربكم و لاتكونوا ممن يجادل فى الله بغير علم و لا هدى و لا كتاب منير و من اظلم ممن ذكر بآيات ربه فاعرض عنها ان يهلكون الا انفسهم و ما يشعرون و السلام على من اتبع الهدى و خالف النفس و الردى على نمازى شاهرودى

مناظرهٔ دکتر - باسیاح پیاده

شب است - سکوت عجیبی صحرا و دشت را فرا گرفته ، ستارگان آسمان هر يك بچشمك های خود از راز های نهانی خلقت خبر میدهند ، صدای جر بیان آب گوئی شکایت از ناهمواریهای مسیر خود نموده و از سنگهای درون آن مینالد ماه تازه سر از گریبان افق بیرون کرده و بنور طلعت خود سپاه ظلمت و تاریکی را درهم شکسته و متواری نموده است ، چراغهای شهر از يك کیلو متری بزبانی این مکان افزوده و از اجتماع و تمدن ساکنین آن حکایت میکند ، گاهی نسیم ملایمی میوزد بوی خوشی از روی گلپهائی که دست قدرت در زمین نشانیده باخود همراه میآورد .

یکساعت از نصف شب گذشته ، مردی خوش قیافه و نورانی که رنگ رخساره و دیده گان حق بین او از قلب پاك و دل بیدار او خبر میدهد باقدی متوسط و صورتی جذاب از باغی که دريك کیلومتری شهر دارد و منزل بیلاقی او است برای آنکه بمکان خلوتی رفته و ساعتی با پروردگار خود مناجات کند خارج شده و بطرف درختی که در آن صحرا است روان است اسمش حاجی خلیل او مردی است که بیشتر عمر خود را بملازمت علماء و دانشمندان بسر برده و در فصل تابستان درباغ مصفای خود دوستان و رفقایش را دعوت نموده و گاهگاهی بمنظرات و مباحثات دینی مشغول و از مجلس انس بارفقای خود لذت میبرد ،

اول شب مختصری غذا خورده و در بسترش میخوابد و دو نلث شب که میگذرد در اطاق کوچک خود که کتابخانه او است مشغول تبالوت قرآن و نماز شب و مناجات با پروردگارش میشود ، و پس از اداء فریضهٔ صبح و صرف صبحانه باطاق تجارتش میرود ،

در فصل تابستان نزدیک باذان صبح از باغ بیلاقی خود بیرون آمده و بزیر درختی که در آن نزدیکی است منتقل شده و بمناجات مشغول و بعد از نماز صبح

با صوت دلربائی بتلاوت قرآن مشغول میگردد ،
 اول آفتاب صبحانه‌اش را زیر آن درخت در هوای آرام و لطیف صرف کرده
 سپس بطرف شهر و محل شغل خود حرکت میکند ،
 حاجی خلیل بعبادت هر شب از خواب برخاست و وضو گرفت و از باغ بیرون
 آمده و بمحل مناجات خود حاضر شد و بنماز و مناجات با پروردگارش مشغول
 گردید ،

او گمان میکند امشب هم مثل سایر شبها از نظر خلق دور و ناله‌های
 او را که از ترس عذاب پروردگارش بلنداست کسی نمیشنود
 او نمیداند که همسایه تازه واردی در نزدیکی او بخواب عمیقی فرو رفته
 و گاهی ناله‌های جانسوز حاجی خلیل او را بیدار و باچشمان ماشی رنگ خود
 بطرف حاجی خلیل خیره خیره نظری نموده و دو مرتبه دیده بر روی هم نهاده بخواب
 میرود ،

تازه وارد کیست ؟

سیاح پیاده - و او مردی است باریشی انبوه و سیاه و سفید و شاربی بسیار
 بلند که لب بالا و زیرین او را پوشانیده و کلاه تخم مرغی بلندی که در وسط آن نگین
 شفاف بلوری نصب شده و بدور آن رشته‌های ابریشمی مشکی بسته بر سر نهاده
 و این دو فرد شعر باطراف آن باخطی برجسته نقش شده ،

حلول واتحاد اینجامحالمست که در وحدت دوئی عین ضلالت
 مسلمان گردانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است (۱)

و تبرزینی از فولاد که بر روی آن جدوله‌های طلسم حك شده بر روی
 شانه نهاده و کشکول سیاهی با زنجیرهای دانه ریز بدست دارد خرقة پشمینه بر
 دوش و کیفی بزیر جبه اش حمایل باین هیئت بسیاحت در بلا دوکوه و دشت
 مشغولست ،

(۱) از اشعار شیخ شبستری است که در کلشن راز سروده است

هر کجا آب و سبزه است اقامت میکند و هر دشت و صحرائی را با صفا
به بیند دم از صدق و صفا می زند، اکنون در نزدیکی این درخت دو سه ساعتی
است از خستگی راه آسوده و بخواب عمیقی فرو رفته است،
فجر طالع شد و بنور خود آسمان را براق و شفاف نمود،
اذان نماز صبح حاجی خلیل خواب را از چشم سیاح پیاده برده از پهلوی
پهلوی دیگر گشت و با صدائی خشن که توأم با لرزه اندام او بود گفت علی،
حاجی خلیل که ابدأ انتظار وجود کسی را در آن مکان نداشت یکمرتبه
تکائی خورده گفت کیستی؟

سیاح پیاده گفت، هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد. دل بر دو نهان شد
هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد. گه پیرو جوان شد (۱) حاج خلیل از کلمات
سیاح پیاده آنچه در جواب کیستی؟ از او شنید چیزی نفهمیده متحیرانه چشمان
خود را بطرف او دوخت،

گیسوان ژولیده او که بر روی شانه هایش ریخته و کشکول و تبرزین او
که بکناری نهاده نظر حاجی خلیل را جلب نموده گفت گل مولی خوش آمدی،
سیاح پیاده در جواب گفت: درویش هر کجا که در آید سرای او است وارد
بر شمایم،

حاج خلیل، مهمان عزیز است نزد ما: اجازه میدهمید نماز بخوانیم و پس از
آن برویم منزل،

سیاح پیاده - دمت گرم. نفست حق

حاج خلیل اقامه نماز گفت و پس از آن با قلب متوجه گفت الله اکبر و مشغول
نماز شد و بعد از نماز با صوتی حزین ودلی سوزان سوره از سوره های قرآن را
قرائت نمود در این هنگام مشهدی محمد نوکر حاجی خلیل رسید و سماور و
قوری چائی را کنار جوی آب زیر درخت گذاشت،

(۱) اشعار ملای رومی است که در کتاب جامع الشتات میرزای قمی ره از او نقل

فرموده است و تمام آن بیاید انشاء الله

حاجی خلیل: مشهدی محمد استکان بیشتر بیاور که امروز مهمان دارم و اشاره به سیاح پیاده نمود،

مشهدی محمد رفت و فوراً دو فنجان و مقداری نان و کره و شیر گرم آورد، حاجی خلیل رو بسیاح پیاده نموده گفت: درویش بفرمائید سیاح پیاده از جا بلند شده سرو صورت را با آب جوی شست و شو داد کلاه تخم مرغی را بر سر گذاشت و کشکول و تبرزین را بدست گرفت و با صدای خشنی گفت: هو، و بر روی فرش کنار حاجی تکیه بدرخت داده و عوض سلام کردن گفت یا علی

حاجی خلیل که باصطلاح فقرا و دراویش وارد نبود و نمیدانست در جواب یا علی چه باید بگوید گفت: جانم بقربان علی،

حاجی خلیل: درویش اول چائی بریزم یا شیر؟

سیاح پیاده: هرچه از دوست میرسد نیکوست

حاجی خلیل شیری در فنجان ریخته مقابل او گذاشت و بقیافه او نگاه می کرده با خود اندیشه کرد که آیا این شارب مانع خوردن و آشامیدن او نیست؟ آیا این سیل بلندی که دهان را در خود پنهان نموده از زیبایی و ملاحظت صورت سیاح پیاده نکاسته؟

سپس باخود گفت اینها چه فرقی با دیگران دارند و مرام آنها چیست؟

واز دستورات که پیروی میکنند؟

خوب است امروز که روز جمعه و برای نهار آقایان رفقا و دکتر بیباغ می آیند و بنا بوده در این موضوع (آنچه برای بشر ضروری و مایه سعادت و نجات او است چیست؟) گفتگو شود گل مولی را نیز دعوت کنیم و سئوالاتی از طریقه و مرام آنان شده اگر حق با آنها باشد ما هم از این بی قیدی استفاده کرده بامرام او همراه شویم پس از این اندیشه رو بسیاح پیاده نموده گفت:

امروز چند نفر از رفقای من از شهر بیباغ می آیند، ممکن است شما هم برای صرف نهار مرا سرافراز فرمائید تا دور هم باشیم:

سیاح پیاده: یاعلی دمت گرم

ساعت ۱۰ صبح در باغ چه خبر است؟

استخر نسبتاً بزرگی در انتهای باغ و چند مرغابی و اردک بر روی آن شناوری میکنند درختهای بید و سرو کاج و بید مجنون در اطراف استخر بزبانی آن افزوده مقابل استخر، زمین مسطحی است که بسایه درختان پوشیده شده و هودو قالی متوسطی فرش گردیده است، پشتی ها در اطراف برای تکیه نمودن میهمانان مهیا شده و دور تا دور مجلس تشك هائی که بملافه سفید زینت شده گسترده گردیده،

سیاح پیاده بسا سر برهنه و گیسوی بافته و شارب سیاه و سفیدش که مانع دیدن لبهای او است و ریش نسبتاً انبوه و چشمان ماشی رنگ جذاب خود در صدر مجلس کنار استخر تکیه به پشتی نموده، سماور نسبتاً بزرگی با چند فنجان لب طلائی زیبا میان سینی و رشو قلم زده در کناری مجلس را گرم کرده، قندان ها پرازقند دور مجلس با چند ظرف میوه که در آنها سیب و زردالو و گوجه و گیلاس و خیار است مجلس را زینت داده،

ساعت ۹/۵ است درب باغ کوبیده شد

حاج خلیل صدا زد: مشهدی محمد بدو در را باز کن آقایان آمدند!
 آقای حاجی محمد علی بنسکدار و آقای حاجی صمد تاجر وار د شده از همان اول خیابان باغ با صدای بلند حاجی خلیل آقا سلام علیکم حاجی خلیل در حالتی که جواب سلام آنها را میداد بطرف آنها بسرعت رفته با استقبال گرمی آنها را بر روی تشك در کنار سیاح پیاده نشایند، دونفر تازه وارد بطرف سیاح پیاده نظری نموده گفتند آقا سلام علیکم سیاح پیاده سری بلند کرده گفت یاعلی، حاج خلیل پس از احوالپرسی و تعارفات لازمه گفت: پس آقایان دیگر چرا نیامدند؟

حاجی محمد علی: من گمان کردم آنها زودتر از ما آمده باشند هر کجا

باشند الان میرسند!

طولی نکشید درب باغ کوبیده شد

حاجی خلیل : مشهدی محمد در میزنند

مشهدی محمد دویده در را باز کرد سلام علیکم بفرمائید

آقای دکتر حسینخان و آقای هژبر فیلسوف وارد شدند

آقایان سلام علیکم

حاجی خلیل و میهمانان دیگر از جا برخاسته تواضع نمودند یا الله بفرمائید

تعارفات لازمه اجراء شد و آقای هژبر فیلسوف و دکتر حسینخان مقابل

سیاح پیاده تکیه بر پشتی دادند و سپس رو بسیاح پیاده نموده گفتند آقا صبح بخیر

سیاح پیاده : یا علی

حاجی خلیل : مشهدی محمد چائی بده

مشهدی محمد فنجان های چائی را میان سینی و مقابل آقایان گرفته هر

یک، فنجانی مقابل خود گذاشتند ،

دکتر حسینخان که مردی مطلع و اضافه بر تحصیلات علوم جدید از علوم

دینی قدیمه نیز بهره مند بوده و بیشتر مواقع بیکاری را بمطالعه میگذراند رو

بجای خلیل کرده گفت حاجی آقا :

مقدم میهمان تازه وارد را تبریک میگویم ، سپس نظری بسوی سیاح پیاده

نموده گفت ، خوب است آقا خودشانرا معرفی فرمایند تا بر ارادت ما افزوده شود

سیاح پیاده : من فقیر و محرم اسرارم ، من قبله سالکان این را هم ، من

ساقی بزم کوی یارم ، آگاه بجمله اسرارم ، من مرشد جمله ابرارم، جز این نبود

بجهان کارم ،

از شنیدن این جملات پی در پی حضار بیکدیگر نگاه کرده سر بزرانداختند

و سکوت آنها حکایت از آن میکرد که این جملات معرف سیاح پیاده نشده و

او باین کلمات شناخته نگردید :

حاجی خلیل رو بدکتر نموده گفت مایل بودم که ایشان خودرا بهتر معرفی

میکردند و ما را هم بطریقه و مرام خود ارشاد مینمودند ،
 در این هنگام دکتر حسینخان چشمش بکلاه سیاح پیاده که بر روی پشتی
 گذارده بود افتاده گفت من یکفرد شعر منقوش بکلاه جنابعالی را خواندم به بینید
 درست میخوانم ،

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دوئی عین ضلال است
 اگر اجازه فرمائید فرد دیگر را که در آنطرف کلاه جنابعالی است به بینم
 چیست سیاح پیاده کلاه را برگردانید و بالحن مخصوص بخودش خواند

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین دربت پرستی است
 رنگ از چهره دکتر حسینخان پریده و حالت او حضار را ناراحت ساخت
 حاج محمد علی رو بدکتر کرده گفت : آقای دکتر من که معنی شعر اولش را
 نمی فهمم اما شعر دومش خیلی ناراحتم کرد یا آنرا هم نمی فهمم و معنی دیگری
 دارد و یا درست فهمیده‌ام و سزاوار است که هر خدانشناسی را ناراحت کند و سپس
 با حالت عجیبی که حکایت از ناراحتی روح او میکرد خواند

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین دربت پرستی است
 دکتر : خود حضرت آقا معنای آنرا بیان میفرمایند تا استفاده کنیم

سیاح پیاده بالحن تندی گفت شما بسا بند شریعتید و در راه طریقت وارد
 نشده‌اید ، فهم این اسرار منوط بر این است که سالک راه طریقت شوید و بر ریاضت
 حاضر گردید ، بخانه‌ای در آئید و تسلیم مرشد شوید تا بحقیقت رسیده از جام وحدت
 بنوشید و اصل بحق کشته و در اینهنگام آگاه بهمه اسرار گردید ، و از خود
 بیرون شده غیر او نبینید ،

آقای هژبر فیلسوف گفت از الفاظ پی بمعانی میبرند ما لفظ مسلمان ، گر ،
 بدانستی ، که ، بت ، چیست ، بدانستی ، که ، دین ، در ، بت پرستی است میفهمیم
 و از این الفاظ پی بمعانی می بریم چون یگانه چیزیکه نظام دنیا موقوف بر آن
 است دلالت کردن الفاظ است بر معانی و تمام عقلای دنیا لفظ را حجت و دلیل بر

معنی دانند و یکدیگر را مطابق الفاظ مورد ملامت و مؤاخذه و مدح قرار دهند پس معنایش اینست، اگر مسلمان میدانست حقیقت بت چیست، هر آینه میدانست دین داری همان بت پرستی است نه لازم است که بخانقاه برویم و نه مرشد به بینیم دکتر حسینخان: جناب آقای هژبر خواهش میکنم اجازه بدهید ما از اصل و ریشه و مبنا وارد شویم ایشان درست فرموده اند فهم این شعر و امثال آن منوط بر این است ما بفهمیم طریقت چیست و فرقی با شریعت چه میباشد ریاضت که منظور ایشانست چگونه ریاضتی است، خانقاه کجا است و در آنجا چه خبر است مرشد کیست و تسلیم شدن برای او یعنی چه؟ مراد از رسیدن بحقیقت چیست و جام وحدت چگونه جامی است و از کجا باید تحصیل کرد؟ و اصل بحق شدن یعنی چه و چگونه از خود بیرون باید شد؟ و غیر او ندیدن معنایش چیست؟ هنگامی که فهم باینمعانی پیدا شود این شعر فارسی را هم خواهیم فهمید که مراد شاعرش چه بوده و عقیده و مرام او چیست؟ و لذا با اجازه ایشان از خود آقا خواهش میکنم برای ما يك يك اینموضوعات را بیان فرمایند!

سیاح پیاده: شریعت عبارت است از احکام شرعیه چون نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آنها که شخص در مقام ظاهر مادامیکه در مرتبه تفرقه و کثرت است و از جام وحدت نوشیده باید آنها را انجام دهد چنانچه پیرم شیخ شبستری آنکه از جام وحدت نوشید و برتر و بالاتر از همه شد میگوید:

ولی تا با خودی زنهار زنهار عبادات شریعت را نگهدار (۱)

بگفته این پیر، شریعت برای کسی است که از خود فانی نشده، و اصل بحق نگردیده و اما طریقت پس آنعبارت است از سیر و سلوک و ریاضت کشیدن و چله نشینی با اجازه و دستور مرشد و رعایت آداب و شرائط آن و اینرا طریقت میگویند،

پس اگر طی این راه نمودید بحقیقت میرسید و بمشاهده و مکاشفه فانی در

حق شده و اصل باو میشوید و از خود فسانی گشته دوئی از میان بر داشته شود و بمقام جمع الجمع رسید در اینحال دیگر جز او کسی نه بینید و از جام وحدت بنوشید و اینعبادات ظاهریه از شما ساقط شود چنانچه صناعی در کتاب دیوان خود (ص ۳۲) گوید روح و باطن احکام شریعت مهمتر از صورت ظاهران است، ظواهر شرع نماز، روزه، حج و سیله کمال مبتدی است پس از آنکه سالک بحقیقت واصل شد تکالیف ظاهری^۱ از او ساقط میشود

دکتر حسینخان: حضرت آقا اجازه میدهد

سیاح پیاده: بفرمائید

دکتر حسینخان: تصدیق میفرمائید اگر در فرمایشات شما جملات و موضوعاتی باشد که ما نفهمیده باشیم قلب ما حاضر نیست در مقابل آنها تسلیم گردد و عمل به آنها نماید و اگر کسی با دلیل و برهان موضوعی را قبول نماید از دلش بیرون نرود و خود را ملزم بعمل کردن بآن موضوع خواهد نمود:

سیاح پیاده: بلی چنین است، حق است

دکتر حسینخان: پس با اجازه خود آقا برای اینکه گفتار شما در قلب ما جایگیر شود عرض میکنم: بیانات جنابعالی را ما باید بدلیل عقل بفهمیم و در عین حال قرآن که یگانه کتاب قانونی الهی و ضامن سعادت بشر است آنرا تصدیق کند و معلمین و مفسرین قرآن یعنی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام که بعد از پیغمبر اسلام خداوند آنها را راهنما و مرشد بر بنده گان و آنانرا جانشینان رسولش قرار داده امضاء نمایند و لذا میگویم قرآن در بعضی از آیات خود مردم را بنماز و روزه و زکوة و حج و امر بمعروف و نهی از منکر و صلوة رحم و ترحم برایتسام و همین عبادات ظاهریه امر نموده دستورات برای کسانی است که در مرتبه تفرقه و کثرتند؟ که پیر شما گفته و از این عبادات بجائی نخواهند رسید؟

در حالیکه قرآن مجید رسیدن بدرجات عالیه بهشت و مقام قرب پروردگار را برای مؤمنین و عمل کنندگان بهمین عبادات قرار داده، بلکه مؤمنین و متقین را

باین صفات و عبادات وصف نموده و از جانشین رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که علی و یازده وصی اویند درباره نماز رسیده که مایه قرب خدا است و زمانی که بنده مشغول نماز میشود رحمت بر او نازل شود و ملائکه اطراف او را می گیرند، و نماز را عمود دین فرموده و قبولی همه اعمال نیک را منوط بقبولی نماز قرار داده اند، و از امام ششم حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که حج خانه خدا بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است و نماز واجب برتر و بهتر است از هزار حج: (۱)

و اما نسبت بروزه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده که روزه سپری است از آتش جهنم، و در جواب سؤال گروهی از یهودیان فرمود که روزه ماه رمضان سبب ایمنی از گرسنگی و تشنگی روز قیامت شود و برات بیزاری از آتش جهنم بروزه دار داده میشود، و غذا های بهشتی باو عطا میشود، و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که خواب روزه دار عبادت و سکوت او تسبیح و عمل او قبول و دعای او مستجاب است! (۲)

اگر بخواهم نتیجه عبادات و اجر و مزد آنرا بیان کنم با کمی اطلاع از قرآن و کلمات بزرگان دین هر آینه وقت میگذرد و مجلس طولانی میشود: و شما میفرمائید که این عبادات برای کسانی است که واصل بحق نشده و قدمی بالاتر نگذاشته و از شیخ شبستری پیر خود در مقابل اینهمه آیات قرآن و گفتار پیشوایان دین شعر نقل میکنید:

ولی تا با خودی زنهار زنهار عبادات شریعت را نگهدار
حاجی محمد علی بنکدار: آقای دکتر بنما بگفته های ایشان و اشاره
بسیاح پیاده نمود:

قرآن بشر را در درجه ابتدائی قرار داده، و دستورات انبیاء مانع است از ترقیات بشر، و نمیگذارد بشر قدمی بالاتر بگذارد. این حرف تازگی دارد سیاح

(۱) این خبر در کتاب تهذیب شیخ ره در (ص ۲۰۴) است

(۲) این خبر در کتاب من لا بحضر موجود است

پیاده رو بحاجی محمد علی نموده گفت دستورات انبیاء بشر را محدود میکند
 دکتر حسینخان: دستور مرشد نسبت بر ریاضت چیست و ریاضت شما چگونه است؟
 سیاح پیاده: ریاضت عبارت است از ترك حیوانی و ترك تزویج و نشستن در
 خلوت و مشغول ذکر پنهان و آشکار شدن و انجام دادن دستور مرشد که صاحب
 خرقة است و البته خرقة را با اجازه قطب پوشیده است

دکتر حسینخان: واقعاً این دستورات برخلاف عقل و دانش و مخالف بادستورات
 انبیا و مرسلمین است شما هرگز نمیتوانید با این دستورات خود را بسعادت
 برسانید و از مهالك نجات دهید چه رسد بآنکه بشر را راهنمایی کنید؟

یکی از اغذیه که برای بدن انسان بسیار مفید است گوشت است که سبب
 رشد و تقویت بدن بوده و همچنین برای مریض های بسیار ضعیف و ناتوان آقایان
 پزشکان بکباب امر میکنند و بعلاوه در شریعت و دین اسلام هم بیان شده که هر
 کس تا چهل روز گوشت نخورد بدخلق و کسبیکه بدخلق شود بگوشش اذان
 باید گفت . (۱) و دیگر از موضوعاتی که ضروری بشر است و خداوند آن را در
 وجود هر فردی قرار داده و غریزه جنسی است میل مرد بزن و زن بمرد است و در
 این غریزه مصالح و حکمی است که وقت بیانش نیست یعنی بر اسلام میفرماید نکاح
 و ازدواج سنت من است و هر که از سنت من اعراض کند از من نیست و یا میفرماید
 هر که ازدواج کند دونك دینش حفظ میشود و یا میفرماید از اخلاق انبیاء است
 محبت بزنان و یا میفرماید از دنیای شما سه چیز انتخاب کردم عطر و زن و نور
 چشم من در نماز است بعلاوه امروز جوانان ما بر اثر ترك تزویج و مسامحه در
 این امر مهم دچار مفاسد عجیب اخلاقی شده اند و امراض تناسلی در بین آنان
 شیوع یافته است

و اما، در خلوت نشستن و دور از خلق بودن:

دین اسلام اجتماعی است و ثواب های زیادی برای ملاقات با برادران

(۱) و این روایات در کتاب بحار جلد ۱۴ در باب فوائد گوشت نقل شده است

ایمانی، تشبیح جنازه مؤمن، حضور در نماز جماعت عیادت مریضهای مؤمنین، بر آوردن حاجتهای برادران ایمانی و غیره قرار داده که تمام این امور از لوازم معاشرت است آیا شما باین طریقت میخواهید بشر را خداشناس کنید و امروز ملل متمدن دینا را بدین اسلام دعوت کنید: یعنی بگوئید ای ملل متمدن دینا، بیایید خالق و رازق و منعم خود را بشناسید: اگر بگویند راه خدا شناسی چیست، میگوئید باید گوشت نخورید، با مردم معاشرت نکنید، در خلوت بنشینید و از زنان خود دست بردارید و دوباره زنده گی انفرادی و وحشیانه آغاز کنید تا خدای خود را بشناسید راستی فقط باین طریقه و دینی که راه خداشناسیش این باشد جز خنده و استهزاء کاری نخواهند نمود:

حاجی صمد: آقای دکتر بنابراین آیا خداشناسی بمردها منحصر خواهد بود یا زنهام باید ریاضت بکشند و ترك گوشت و حیوانی و شوهر کنند تا خدا شناس شوند آنوقت دینا باین طریقت يك پارچه در عالم فحشاء سقوط خواهد نمود: هرزبر فیلسوف: آقایان صبر کنید تا معنای حقیقت را بفرمایند و تایید نکنند شما از مرام و اعتقادات آقایان مطلع نخواهید شد:

سیاح پیاده: جنابعالی حکمی هستید و از مرام فلاسفه و حکماء مطلعید دکتر حسینخان: ایشان خودشان فیلسوف و بگفتار حکماء و فلاسفه معتقد میباشند:

سیاح پیاده: پس ما هر دو هر چند در دو طریق سیر میکنیم ولی در نتیجه بيك مقصود میرسیم، رنگ آقای هرزبر فیلسوف تغییر کرده و چیزی نگفت: دکتر حسینخان: چون نزدیک ظهر و ما بسیار گرسنه ایم تا آقای حاجی خلیل آقا دستور نهار میدهند شما بیان فرمائید خانقاه کجا است و در آنجا چه خبر است:

بقیه فرمایشات به بعد از نهار که وقت بیشتری داریم موکول شود سیاح پیاده: همانطوری که در مسجد جای اهل شریعت و متدینین است خانقاه هم مکان فقرا و اهل طریقت و حقیقت است:

حاجی محمد علی : یعنی درویش ها در خانقاه اجتماع نموده و مشغول نماز و قرآن و دعا میشوند ؟

سیاح پیاده : بلی اهل حق در خانقاه جمع میشوند و لکن آنها عبادات دیگری دارند :

حاجی صمد آقا : خواهش میکنم عبادات آنها را در خانقاه بیان فرمائید
سیاح پیاده : خانقاه مرکز استراحت ، عبادت . ذکر سرور ، و صفا است یعنی از واردین و میهمانان بطور صدق و صفا پذیرائی میشود ، چنانچه کسی مایل عبادت باشد در حلقه ذکر می نشیند و اگر طالب ریاضت باشد در گوشه مدت يك اربعین بر ریاضت مشغول میگردد و هر که بخواهد با اهل صدق و صفا بخواندن اشعار و کلمات پیر مشغول شود هر کس طالب راحتی باشد استراحت کند و آنچه بخواهد برایش فراهم باشد خلاصه خانقاه مرکزی است که با هر کسی موافق با طبعش معامله میشود در آنجا قیودات و موانع شرعی وجود ندارد :

دکتر حسینخان : مثلاً اگر تازه وارد در خانقاه درویش و اهل طریقت نباشد در آنجا چگونه میگذراند : مهمانی است بر ما وارد چه اهل طریقت و چه شریعت چه کافر و چه مسلمان آنچه طلب نماید موافق با طبع او برایش فراهم است :

حاجی صمد آقا : پس خوبست برای تفرج و فارغ شدن از تمام قیودات سری بخانقاه بزیم !

حاج خلیل آقا که تا بحال مشغول دستور نهار و سفره بود بر اثر صدای خنده متوجه آقایان گردیده و از قصد آنان مطلع شد ، با حالت عصبانی گفت حاجی صمد آقا چه میگوئی : معلوم میشود خیال داری از قید بنده گی و عبودیت پروردگار خارج و از کمالات انسانیت و دستورات انبیاء بیرون شوی :

حاج صمد آقا با خنده بلندی گفت بلی حاجی آقا میخواهم اهل طریقت و حقیقت شوم و درویش باشم :

دکتر حسینخان کلام حاجی صمد آقا را قطع نموده گفت اجازه بد هید آقا فرمودند ، هر که بخواهد در خانقاه با اهل صدق ، صفا کند اشعار و کلمات

پیر میخواند حالا ماهم فرض میکنیم اینجا خانقاه است و ایشانهم که خود را اهل صدق میدانند ما هم حاضریم اینجا صفا کنیم قدری از اشعار و کلمات پیر بخوانند تادر خانقاه آقای حاج خلیل آقا با آقا صفا کرده باشیم

سیاح پیاده: دمت گرم، یا علی پس چپقی از توتون و چرس پر کرده چند پک محکم صغیر دار براو زده بالهجه و آهناک مخصوصی بخواندن این اشعار شروع کرد

ما چو نائیم و نوا در ماز تست	ما چو کوهیم و صدا در ماز تست
ما عد مهائیم و هستی ها نما	تو وجود مطلق هستی ما
نی دو باشد تا توئی صورت پرست	پیش او یک گشت کز صورت پرست
چون بصورت بنگرد چشمت دو است	تو بنورش در نگر کان دو یک است
منبسط بودیم یک گوهر همه	بی سر و بی پا بدیم آنسو همه
یک گهر بودیم هم چون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه های کنگره
کنگره ویران کنید از منجنیق	تارود فرق از میان این فریق
چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد	موسئی با موسئی در جناک شد
چونکه این رنگ از میان برداشتی	موسی و فرعون دار نداشتی (۱)

صدای، دمت گرم، احسنت، احسنت از حاجی محمد علی بلند شد و حاجی صمد گفت حقیقتاً مرشد خوب میخواند ولی افسوس که معنای اشعار او را درست نمی فهمیم:

سیاح پیاده: بلی باین زودیها نخواهید فهمید مگر وارد طریقت شوید، هژبر فیلسوف خوب است بفرمائید، میفهمید معنای آنرا ولیکن تادرویش نشوید این اشعار عرفانی را که هزاران ایراد دینی دارد ارزش نمیدهید وقتی عارف شدید آن را نظیر قرآن بلکه بهتر از آن خواهید دانست چنانکه در بارهٔ مثنوی خود عارف رومی گوید

مثنوی من چو قرآن مدل هادی بعضی و بعضی را مضل
 زیرا بمنظور هدایت نمودن و ارشاد و کسب عرفان مثنوی میخوانید و لکن
 قرآن و دستورات آنرا پشت سرانداخته‌اید :
 سیاح پیاده :

خواهش میکنم معنی این اشعار را شما بگوئید به بینم چه فهمیده‌اید ؟
 هژیر فیلسوف : عقیده شما صوفیه عقیده بسیار بدی است که عقل هر عاقلی
 از قبول آن استنکاف دارد . نتیجه ادعا و کلمات شما آنست که خالق و مخلوق
 یکی است و تمام موجودات عین خالقند و خود او است که بلباس جزء در آمده
 و تمامی افعال فعل او است ، و همه موجودات اطوار و شئون او میباشند و این
 اشعار هم از ملای رومی سرسلسله شماست و اشاره بعقاید خود در اشعارش مینماید :
 میگوید این کثرت و تعدد در صورت ظاهر است

اگر اینصورت و ظواهر و رنك حدود و قیود از میان برداشته شود معلوم خواهد
 شد که تمامی موجودات خود او بوده که بصورت های مختلف در آمده است
 چنانچه پیر دیگر شما شیخ شبستری میگوید نماید در میانه هیچ تمیز شود معروف
 و عارف جمله یکچیز از این جمالات کفر آمیز در گلشن را زش زیاد مشاهده
 میشود چنانکه دور کلاه شماهم الان نوشته شده که مفادش آن است که خدا
 پرستی بابت پرستی فرقی ندارد و اگر این نکته را مسلمان درک نماید میداند که
 بت پرستی خدا پرستی است چنانچه شیخ لاهیجی در شرح آن ص ۴۳۲ گفته یعنی اگر
 مسلمان که قائل بتوحید است و انکار بت مینماید بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه
 بت چیست و مظهر کیست و ظاهر بصورت بت چه کسی است بدانستی که دین
 حق در بت پرستی است زیرا که بت مظهر هستی مطلق است که حق است پس بت من
 حیث الحقیقه حق باشد الخ

و نیز شبستری در کتاب مرآة المحققین گوید :

جان مغز حقیقت است و تن پوست بین
 در کسوت روح صورت دوست بین
 هر چیز که او نشان هستی دارد
 یا پرتو ذات او است یا اوست بین

میگوید هر چیزی که وجودی در خارج دارد پاپر تو ذات خدا است یا خود خدا است !

بنا بر آنچه شیخ و پیر شما میگوید . همه موجودات و اشیاء خسار جی از ظالمین و کفار و مشرکین یا مظاهر حق یا خود حق میباشند بدیهی است برای مردمی که اطلاع از عقیده شما ندارند اینگونه اشعار آنهم با صدای زیبای حضرت آقا فرح و لذتی دارد ولکن ماکه کاملاً وارد و شما و عقیده تا نرا نیکو میشناسیم بیشتر ناراحت میگردیم خوب است شما در مقام صفا کردن برای ما از عقیده خود چیزی نگوئید که بی صفا خواهد شد حضار بر آقای هرثر متوجه شده و عصبانیت او زبان دیگران را در دهان نگهداشته و منتظر جواب سیاح پیاده اند :

سیاح پیاده : با حالتی غضبناک بر آشفته و گفت آقای دکتر ایشان نبودند که شما گفتید حکیم و فیلسوف و بعلاوه بگفته های درویشان معتقدند ؟

دکتر حسینخان : چرا

سیاح پیاده : بایشان گفتم که شما نمیتوانید جواب مرا بدهید زیرا مرام و اعتقادات شما با ما یکی است و برای روشن شدن این موضوع حکایتی نقل میکنیم .

حاجی خلیل : آقایان بفرمائید غذا مهیا است سرد میشود حاجی صمد آقا با لبخندی جالب گفت خوبست آقا حکایت را نقل کنند :

دکتر حسینخان : خیر آقا از شما استاد ترند سر سفره چیزی نمیگویند ، بعد از صرف نهار حکایت را نقل خواهند نمود :

همگی لب استخر رفته دستها را شستند و یک یک بر سر سفره قرار گرفتند

نهار امروز چیست

سفره کتان سفیدی گسترده در میان آن پلوئی بسیار مطبوع و در اطراف خورشهای قیمه و کدو چیده شده تنگهای دوغ و سکنجبین برزینت سفره افزوده و لیوانهای مملو از یخ لبهای تشنه و جگرهای سوخته را بسوی خود متوجه میسازند در چهار گوشه سفره چهار مرغ بریان جالب نظر مینمودند ، مهمانان بیکدیگر تعارف

نموده و بصرف نهار مشغول شدند:

آقای دکتر حسینیخان بیشتر بخورش کدو مایل است، حاجی صمد آقا غالباً از خورش قیمه استفاده میکند،

حاجی خلیل آقا برای آقایان غذا در ظرفها میریزد،

آقای هژبر فیلسوف بواسطه فشار خون گوشت کمتر میخورد،

آقای حاجی محمدعلی بنکدار بیشتر از سکنجبین نوشیده و در تابستان غذای گرم کمتر تناول مینماید،

سیاح پیاده هم ران مرغ بریان شده را بدست گرفته و بطرف دهان میبرد و از زیر سیل بلند بدنان گرفته میجود:

سر سفره بازار مزاح و شوخی بسیار گرم شده و هر دو سه دقیقه یکدفعه صدای قاه‌قاه خنده مهمانان بلند میشود:

حاجی صمد آقا: آقای دکتر خواهش میکنم این مباحثه را باحضرت آقا چند جمعه ادامه دهید تا ما را از خود ممنون و حاجی خلیل آقا را باجر جزیل رسانیده باشید:

حاجی محمد علی بنکدار: بشرطیکه آقای حاجی خلیل آقا سفره درویشانه بیندازند و غذاهایی که برخلاف طریقت است بماندهند چون حضرت آقا فرمودند اهل طریقت گوشت و حیوانی نمیخورند وزن نمیگیرند،

هژبر فیلسوف: منم یکشوخی بکنم اجازه میدهید؟ اشاره بحضرت آقا نمود

سیاح پیاده: بفرمائید دمت گرم

آقای هژبر: حضرت آقا خودشان مشغول صرف حیوانی میباشند و باران مرغ در جنک و جدا لند گمان میکنم اگر امر از دواجی پیش آمد کند آقایی میل نباشند:

سیاح پیاده: بالب پر خنده که حاکی از میل مفراط او بود گفت عزیزم، ما از مرتبه طریقت خارج شده و بحقیقت پیوسته‌ایم و بدوست واصل گشته‌ایم برای

برای واصل بحق حجابی نباشد و او را هیچ چیز مانع نگردد چون قطره که بدریا رسد دریا شود :

دکتر حسینخان : آنوقتیکه حضرت آقا گرسنه بردند از اینکلمات از ایشان بسیار شنیدیم حالا که معلوم است ، صدای خنده بلند شد در این مجلس انس ، همگی با یکدیگر صمیمی ، و شوخی و مزاح هم ادامه دارد

حاجی صمد آقا : حضرت آقا این بلندی شازب با موی انبوه آن از عناوین اهل طریقت است ؟

سیاح پیاده : بلی این از علامت بزرگ و آشکار ما اهل طریقت است بطور حتم کسانی که ریش خود را می تراشند اگر در سلك اهل طریقت باشند باید شارب داشته باشند :

حاجی محمد علی : پس خوب بود هنگام غذا خوردن فکری میکردند که بجائی آنرا ببندند تا مانع از صرف غذا نشده و آلوده بچربی نگردد :

هژبر فیلسوف : با بساؤل کن آقای حاجی محمد علی کم کم بنا دارید سیل مردم را هم به نخ به بندید ؟ صدای خنده حضار بلند شد و خود سیاح پیاده هم با صدای بلند قاه قاه خندید گفت ، آقای هژبر ، دمت گرم جوابت را بعد از نهار خواهیم داد ،

هژبر : بلی حالا صرفه ندارد و صلاح نیست زیرا از قافله عقب خواهیم ماند مجدداً خنده حضار بلند شد :

دکتر حسینخان : راستی بر خلاف دستور بهداشت است زیرا ، شنیده ایم و در کتب خود مان هم دیده ایم که این عمل مکروه است بلکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی بدو نفر ایرانی که سیلهای بلند داشتند و ریش خود را تراشیده بودند فرمود که گفته است شما چنین کنید جواب دادند صاحب ما کسری حضرت فرمود خدای من امر فرموده است که ریش بگذارم و شارب را بزنم ، (۱)

بر اثر کلمات دکتر حسینخان بشوخی ها خاتمه داده شده ، آقایان هم از غذا دست کشیده گفتند ، خوبست قدری استراحت کنیم :

دکتر حسینخان: چون سفره گسترده بود نخواستم آقایان ناراحت شوند لازمست نماز بخوانیم که از وقت خود نگذرد ، رأی دکتر مورد پسند واقع شده همگی وضو گرفته و به ادای فریضه مشغول شدند ، سیاح پیاده هم تکیه به پستی داده و چپق خود را از توتون و چرسی پر نموده مشغول کشیدن شد :

نماز آقایان تمام شد ، حاجی صمد آقا گفت انصافاً امروز مجلس مباحثه شیرینی داشتیم خوب است چنانچه آقایان موافقت کنند ادامه داشته باشد:

دکتر حسینخان : بلی چون ممکن است دیگر خدمت آقا نرسیم و اشاره بسیاح پیاده نمود سزاوار است گفتگوی ما در اینموضوع تمام و از محضر و بیانات شیدای آقا بهره کامل ببریم :

سیاح پیاده : قرار بود جواب آقای هژیر را قبل از صرف غذا بدهم لکن به بعد از غذا موکول گردید بنا بر این جواب ایشانرا در ضمن حکایتی بگویم: یکی از بزرگان طریقت حاجی محمد حسین شیرازی عموی رحمت علیشاه است که در سنه ۱۲۴۹ هجری ازدنیارفت و این اشعار از او میباشد ، سپس بالهجه مخصوصی شروع بخواندن نمود

حاکم احکام قضا و قدر	مقطع اطوار و جود و عدم
پاچو براو رنگ تقدس زده	خیمه بر آفاق و برانفس زده
کرده پدید از عدم اشباح را	داده باشباح ره ارواح را
روح معجز دمتجسد شده	و احدیچون متعدد شده (۱)

در اینجا دکتر حسینخان گفت : حضرت آقای اینکلمات و اشعار میخواهید جواب آقای هژیر را بدهید بفرمائید ، چطور و واحد بیچون متعدد شده و این کفر را این رئیس طریقت یا پیشوای ضلالت چگونه راه خداشناسی میداند و من تاکی باید این قبیل اشعار کفر آمیز را بشنوم ،

سیاح پیاده: جواب آقای هژیر باین اشعار نیست خواستم از کمالات و کلمات این استاد نمونه‌ای گفته باشم،

در کتاب طرائق ص ۱۶۱ مینویسد: این حاجی محمد حسین بجای پدرش حاجی محمدحسن امام جماعت مسجد جامع شیراز بوده و منبر هم میرفت و راه طریقت را بمردم میآموخت، و از سخنان عرفا و متصوفه بر زبان جاری مینمود بین مردم شهرت یافت که عبارات کفریه اهل تصوف را رواج میدهد مخصوصه و نزاع شدیدی بین مردم برپا گردید که نزدیک شد یکدیگر را بقتل برسانند حاکم شیراز وساطت نموده و بمنظور رفع غائله اختلاف قرارداد شد کسانیرا بعنوان حکمیت انتخاب و حاضر سازد تا بین مردم و حاجی محمد حسین و مریدانش منصفانه حکومت و قضاوت نمایند: آخوند ملا محمد تقی حکیم، و حاجی میرزا ابراهیم انتخاب گردیدند آخوند مزبور رو بحاجی محمد حسین کرده گفت، مردم میگویند شما روی منبر مسئله وحدت وجود را تقریر میکنید والبته معلوم است که بآن کاملاً معتقدید، حاجی محمد حسین گفت، ضرر مسئله وحدت وجود چیست؟

آخوند: بدیهی است که کفر است

حاجی محمد حسین: ایراد اولتان همین است

آخوند حکیم: بلی

حاجی محمد حسین: شما میگوئید روی منبر تقریر کرده‌ام اولاً این نسبت ار کجا، ثانیاً شاید من گفتار دیگران را نقل کرده باشیم ثالثاً مسلم بودن کفر وحدت وجود بچه دلیل، رابعاً اعتماد من باشد از کجا خامساً، شما همه روزه در درس بادله و براهین اثبات این مسئله نموده و میگوئید، بسیط الحقیقة کل الاشیاء والوجود حقیقة واحدة

پس شما از من کافر ترید و بهمین جا صحبت قطع شد: (۱)

۱- در دیوان صنعی ص ۴۴ نوشته که روزی عارف شهیر خراسان ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر را با افتخار شرق شیخ ابوعلی حسین بن سینا حکیم نامی ایران (بقیه در صفحه ۲۵)

حکیم عارف: راه و گفتار ما را نتواند رد کند چون ما هر دو نتیجه علم و کمالمان وحدت وجود و موجود است! چنانچه واضح خواهد شد:

آقای هژبر فیلسوف ساکت نشسته ابرو ها را درهم کشید و چیزی نگفت دکتر حسینخان: بای من کتب هر دو طائفه را دیده ام لکن تا بحال بعنوان بحث با آقای هژبر وارد سخن نشده ام و امید وارم برای ایشان بتوانم اثبات کنم و ایشانهم از این اعتقادات و کفریات بیزار خواهند بود و اگر شما نیز حاضر باشید که با انصاف در عرایضم دقت کنید امید است از این طریقه ضاله رو برگردانید: سیاح پیاده، خنده مسخره آمیزی نموده گفت: آقای دکتر بعد از واصلشدن بحق شما میخواهید بحق دعوت کنید؟

من از اینساعت حاضر از کلمات یزرگان صوفیه و مشایخ طریقت اثبات کنم که حق همین است که ما بآن واصل شده ایم:

دکتر حسینخان: بشرط آنکه رد بر بزرگان تا ترا جسارت بر آنان ندانسته و با انصاف قضاوت کنید. حاضرم کلمات شما را بشنوم!

سیاح پیاده: بشر باید در دنیا ترقی کند و راه رسیدن بمقامات عالیه همان راهی است که ما پیموده ایم زیرا بر اثر ریاضت و سیر و سلوک ممکن است واصل بحق شویم و شما هم ممکن است بآن مقام برسید چنانچه بزرگان ما رسیدند بمقاماتی که داد انا الحق زدند، و لیس فی جبتی الا الله گفتند (در جبه من کسی جز خدا نیست) از مرشد بزرگ ما ابو یزید بسطامی است که جمله مشهوره لیس فی جبتی

(بقیه از صفحه ۲۴)

اتفاق صحبت دست داد پس از پایان یافتن آن مجلس چون ابن سینا از خانقاه بیرون شد مریدان حال وی را از شیخ خود پرسیدند بوسعید گفت آنچه او میداند ما می بینیم هر جا که من با دیده نگران و چراغ فروزان رفتم آن کور عصا کوبان خوش بنشان بر اثرم همی آمد شاگردان ابن سینا هم حان پیر طریقت را از فیلسوف استاد پرسیدند گفت آنچه اومی بیندما میدانیم و هیچیک از بزرگان حکماء انکار این حقیقت را نکرده اند و این فضیه را در طرایق بنحو اختصار نقل کرده است و بهتر گواه بر این مدعی کلمات هر دو دسته است چنانچه بیاید انشاء الله تعالی

الا لله منسوب باو است (۱) و از او نقل نموده اند که میگفت سبحانی سبحانی ما اعظم سلطانی (۲) (منزه و مقدس من چه بزرگ است قدرت و سلطنت من او میگفت لوای من از لوای محمد ﷺ عظیم تر است ، و میگفت آتش جهنم چیست اگر به بینم آنرا به یکطرف لباس خود آنرا خاموش میکنم ، و میگفت حج کردم در سال اول خانه را دیدم و در حج دوم صاحبخانه را دیدم و خانه را ندیدم و در حج سوم نه خانه را دیدم و نه صاحبخانه را (۳)

و میگفت اگر اهل بهشت در بهشت متنعم باشند و اهل آتش در آتش معذب شوند و برای تو تمیزی بین اندو دسته واقعه شود از حد متوکلین و جمعیت آنان خارج گشته ای : (۴)

حاجی محمد علی : واقعا ترقیات او در دنیا بگفته خودش از پیغمبر اسلام ﷺ که شخص اول عالم امکان است بالا تر بوده چون گفته پرچم من از پرچم پیغمبر اسلام بالا تر است : بلی کسیکه بتواند بیکطرف لباس خود آتش جهنم را خاموش سازد از علی بن ابیطالبی که از ترس آتش دوزخ گریه ها میکرد و نیمه شب صیحه ها می کشید بالا تر رفته ، راستی اگر حضرت آقا جسارتش نشمارد عقیده من اینستکه این کلمات را در حال مستی و نشئه چرس و بنک گفته و گر نه آدم عاقل هرگز نخواهد گفت که بین کسا نیکه در بهشت متنعم اند و کسانیکه در آتش غضب میسوزند فرقی نیست بلکه هر کس فرقی بین آنها بگذارد از زمره متوکلین خارجست ، مثل این است که آقا بگویند بین آنهائی که در

۱- از جلد ۴ متنوی نقل شده که در مدح با یزید گفت

با مریدان آن فقیر محتشم	با یزید آمد که یزدان تک منم
گفت مستانه عیان آن ذو فنون	لا اله الا انا ها فا بدون
نیست اندر جبه ام الا خدا	چند جوئی در زمین و در سما

و در کتاب حدیقه الشیعه این جمله را باو نسبت داده است

۲- در کتاب سفینه البحار لغت صوف و در حدیقه الشیعه از او نقل کرده اند

۳- در سفینه در لغت صوف نقل نموده است

۴- در کتاب مصباح الهدایة تالیف کاشانی ص ۳۹۸ نقل کرده است

صحرای سوزان و بی آب و علف از عطش نالانند با مائی که کنار استخر آب و میان باغ با صفا به نعمت های آقای حاجی خلیل متنعم فرقی ابدان نیست، در اینجا یکحالت انقلابی به حاجی صمد آقا دست داده گفت، پس حضرت آقا در سال اول حج خانه را دیده اند و در سال دوم صاحبخانه و در سال سوم نه خانه و نه صاحبخانه هیچکدام را ندیده اند معلوم میشود فقط خود را دیده اند و بس بابا عجب خود بین بوده، بنام آب بسطام شاهرود را که چه کرده و چه بیرون داده صدای قهقهه از حنار بلند شد،

حاجی صمد آقا: راستی بما می گفتند در نظر صوفی فرقی نیست چون همه موجودات را عین اومیداند و غیر اودیاری را نمیداند و نمی بیند ما تعجب میکردیم بابا دمت گرم درویش با دم مرشدت با یزید، باز صدای قهقهه از همه بلند شد دکتر حسینخان: آقایان خواهش میکنم تأمل کنید ایشان ترقیات بزرگانشان را نقل کنند تا ما راه ترقی آنان را بشناسیم بعد با ترقیات انبیاء و جانشینان آنها مقایسه کنیم در آنوقت حق و غیر حق ظاهر خواهد شد:

آقا دیگر بفرمائید:

سیاح پیاده: بلی چون شما بمقام آنها نرسیده اید برای این تعجب میکنید دیگر از بزرگان مشایخ طریقت سلطان صوفیه جنید بغدادی است که شیخ عطار این اشعار را از قول او بیان نموده، سپس بالحن جذابی شروع بخواندن اشعار کرد:

سالکی مرجنید را پرسید	که ز سر تا قدم همه اسرار
در تکلم در آ که مشرک کیست	گفتش ای پرزه گرد گردن ساز

تا آنجا که جنید گوید

هر که از وی نزد انا الحق سر	بود او از جماعت کفار
هر که منکر شود بود مشرک	من از او چون خدای او بیزار
چون دویی از میانه بر خیزد	تو نمائی او کند اقرار

تا آنکه گوید

گفت هیهات این یگانه عصر	سخن مشرکانه را بگذار
-------------------------	----------------------

من همی گویم و همی شنوم نیست در دار غیر اودیار (۱)
و از کلمات جنید است حقیقت معرفت آن است که عارف و معروف یکی
شود (۲) و نزد جنید توبه نسیان گناه است (۳)

حاجی محمد علی: آقای دکتر بنا بر معانی این اشعار و کلمات خدا یکی
نیست و موحد کسی است که دوئیت را از بین بردارد و همه را خدا بداند و هر فعلی
و کاری که از بشر صادر میشود آنرا فعل خدا بداند عجب طریقت و حقیقتی پیدا
کردید شما ها بیکارید که دنبال این بیهوده گوئی ها را گرفته اید که با عقل
سلیم سازش نمیکند

سیاح پیاده: غضبنك شده گفت، بلی همین حرفهای شماها بود درباره
کسانیکه واصل بحق شده و فانی در حق و با و متصل گشته بودند تا عاقبت الامر
شیخ طریقت و بزرگ صوفیت حسین بن منصور حلاج را به کشتن داده و گفتید
کافر است، علمای شما فرمان قتال را صادر و خونس را ریختند مگر چه گفت
هر کس حق گفت باید او را کشت از اشعار همین حلاج است

نم بدافى خلقه ظاهراً فى صورة الاكل و الشارب
حتى لقد عاينه خلقه كلاحظه الحاجب بالحاجب (۴)

حاجی محمد علی: بابا حقیقتاً شما عجب بزرگانى دارید که هر کدام از
آنها با این طریقه و مرام هزاران نفر را اضلال و گمراه نموده و آزادی عجیبی برای
نوع بشر ایجاد کرده اند که لجام گسیخته بهر طرفی بخواهند بروند و بهر عمل
شنیعی که اراده نمایند اقدام کنند بدون کوچکترین ترس و وحشتی از جزا و پاداش
اعمال! انسان نباید اینقدر بی حیا باشد یکفرد ضعیف و ناتوان و بشر محتاج ادعای
خدائی کرده بر سردار رود باز هم دست از او برنمیدارید و او را بزرگی بادمیکنید

۱- این اشعار در طرایق الحقایق ج ۲ ص ۱۷۷ مذکور است

۲- در کتاب مصباح الهدایه ص ۸۲ نوشته است

۳- در کتاب مصباح الهدایه ص ۳۷۱ نقل نموده است

۴- در دیوان صنعی ص ۳۴ نقل کرده است

دکتر حسینخان: حاجی آقا عصبانی نشوید، امید وارم بعد از فرمایشات حضرت آقا حقیر کاملاً اعتقادات متصوفه را در این مجلس بیان کنم، حرف از این بالاتر است، اگر شما بخواهید بواسطه فطرت خدا شناسی از این قبیل کلمات ناراحت شوید و کنترل خود را از دست بدهید میترسم نتوانم بحث خود ادامه دهم من نسبت به حسین بن منصور حلاج حرفهای بالا تری سراغ دارم در کتاب احتجاج شیخ طبرسی دیده ام که توقیع امام زمان علیه السلام بر لعن و بیزاری از جماعتی رسید که از آنجمله حسین بن منصور حلاج بوده و در کتاب انوار نعمانی ص ۲۲۳ نقل کرده که حسین بن منصور گفت لیس فی جبتی سوی الله (نیست در جبه من غیر خدا) و منع میکرد رفقای خود را از رفتن بمکه معظمه و میگفت طواف کنید اطراف من چون مکه خانه خدا است و من خدایم!

و در سفینه البحار در لغت حلاج از ابن الندیم نقل کرده که در نوشته های حسین بن منصور دیده شده که منم غرق کننده قوم نوح و هلاک کننده عاد و ثمود و نیز بخط او یافت شده که نامه نوشت که عنوانش این بود:

از جانب رحمن و رحیم بسوی فلانی، باو گفتند تو ادعای پیغمبری میکردی حالا ادعای خدائی میکنی؟

گفت ادعای خدائی نمیکنم و لکن این عین جمع است، نیست نویسنده مگر خدا و دست آلت است:

حاجی محمد علی: آقای دکتر پس زناکاران و قاتلین و ظالمین و خائنین بنا بر مذهب و طریقت این آقا و مرشد شان حسین بن منصور حلاج از عمل خود ننگ نخواهند داشت و هیچ تقصیری نداشته و مورد عذاب و مؤاخذه نخواهند شد و این بر خلاف ضروری دین است

..... هنوز حرف در دهان حاجی محمد علی بود که یکمرتبه حاجی خلیل آقا صدا زد آقای حاجی محمد علی ساکت باشید و کلمات ننگین و گستاخانه بزبان جاری نسازید که راضی نیستم بر روی فرش من این نوع سخنان گفته شود گر چه بعنوان مثل باشد شما خود متوجهید

که هر عاقل با شرافتی از این قبیل گفتارها ننگ و عار دارد چه رسد باینکه معتقد باشد

دکتر حسینخان: آقایان جواب اینکلمات را همه میدانید بلکه هر عاقل با انصافی با اینگونه اعتقادات مخالف است و لکن تمنا میکنم صبر کنید حضرت آقا اسب خود را جولان بدهد و از رؤساء و مشایخ طریقت و تصوف آنچه میداند بگوید، تا نوبت بجواب ما برسد امید وارم بیاری خدای متعال تمام این گفته هابا جوابهای ساده و روشن از بین برود:

سیاح پیاده: خواجه عبد الله (۱) بزرگ سالکین طریقت در رساله نور و وحدت خود وحدت ما اهل وحدت را بیان نموده، که ای سید هر فرقه با فرقه دیگری در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند تا آنکه گوید، ای سید موجود یکی است که بصورت موهوم متعدد مینماید تا آنجا که گوید ای سید عابد اوست و معبود او است عابد است در مرتبه تقیید و معبود است در مرتبه اطلاق و تمیز در مراتب از امور عقلیه است و موجود نیست مگر يك حقیقت تا آنکه گوید ای سید هر چه در ادراک می دراید اوست و هر چه در ادراک نمی دراید او است آنچه او را وجود گویند ظهور او است و آنچه او را عدم گویند بطون او است اول او است آخر او است ظاهر او است باطن او است مطلق او است مقید او است کلی او است جزئی او است منزله او است مشبه او است

حاج محمد علی که پیمانانه صبرش پر شده و از این کلمات سخت متاثر شد با صدای خشنی رو بسیاح پیاده کرد گفت نترس بگو موسی او است، فرعون او است، فاعل او است، مفعول او است، ابراهیم او است، نمرود او است، عمر او است بوبکر او است، عثمان او است علی او است محمد او است زهرا او است شیطان او است، مشرک او است، کافر او است، عمو این کلمات را بکوش حمار بگوئی رم میکند میدانی چه میگوئی تو با این مرام فرق نمیگذاری بین شمر و حسین و بین یزید و حضرت سجاد و بین معویه و علی اف باد بر این توحید و

(۱) خواجه عبدالله معروف بخواجه حوراء و متخلص بمعربی است

اهل آن سبجانه و تعالی عما يقول الظالمون اءوا کبیرا منزله است پروردگار از آنچه ظالمین بگویند

سیاح پیاده سخت بر آشفته و گفت :

یکی دیگر از بزرگان ما ملا عبدالرحمن جامی است گوید

هم مقید خود است و هم مطلق گه ز باطل نموده گه از حق
اوست مغز جهان جهان همه اوست خود چه مغز و چه پوست همه اوست (۱)

و نیز شیخ عطار یکی از بزرگان ما است و قتیکه سلطان زمان کلمات او را شنید جلادی فرستاد که او را گردن زند شیخ بجلا داد گفت توئی پروردگار من بهر صورت خواهی درائی پس او را کشت (۲)

دکتر حسینیخان با صدای بلند گفت آقا چرا شما عصبانی شدید هر چه عصبانیت شما شدید شود بر ضرر خود بیشتر تکلم مینمائید

حاج محمد علی : دست بردارید از این موهومات و کفریات باید اینها را در خانقاه بگویند نه در نزد ما مسلمانان

دکتر حسینیخان : آقای حاج محمد علی قرار ما این بود صبر کنیم تا آقای سیاح بیانات بزرگان طریقت را برای ما نقل کند بعد ما آنرا جواب دهیم انشاءالله شما ناراحت نشوید و اجازه بفرمائید کلمات آقا تمام شود

سیاح پیاده : یکی از بزرگان سلسله ما محی الدین عربی است گوید بدان همانا تنزیه حق نزد اهل حقیقت عین تحدید و تقیید است پس تنزیه کننده یا جاهل است یا بد ادب تا آنکه گوید حق محدود است بهر حدی برای آنکه هر چه محدود میباشد مظهری است از مظاهر او ، ظاهران از اسم ظاهر است و باطن از اسم باطن

(۱) در کتاب ریاض العارفین (ص ۸۲) از او نقل کرده است

(۲) این قضیه را در کتاب انوار نعمانی (ص ۲۲۳) و در روضات الجنات (ص ۷۰۷) طبع دوم و کتاب حدیقه الشیعه نقل کرده اند و شیخ عطار در کتاب جوهر الذات خود مدح حلاج زیاد نموده است و اشعار زیاد در وحدت وجود بهم بافته است و حالات و اشعار او را در کتاب ریاض العارفین (ص ۱۸۱ تا ص ۱۹۶) نقل کرده است

است و مظهر عین ظاهر است باعتبار احدیت تا آنجا که گوید کسیکه جمع کند در معرفت خود بین تنزیه و تشبیه و توصیف نماید او را بهر دو وجه پس او را شناخته است آنوقت سیاح پیاده با نوای مخصوص این اشعار محی الدین را خواند

فان قلت بالتزیه کنت مقیدا و ان قلت بالتشبیہ کنت محددا
و ان قلت بالا مرین کنت مسددا و کنت امامافی المعارف سیدا (۱)

و بسیار گفته است که ذات او عین تمام موجودات است
و در جای دیگر گوید عارف کسی است که حق را در همه چیز بیند بلکه حق را عین همه چیز بیند (۲)

و در اول فتوحاتش گوید سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها منزه است آنکسیکه اشیاء را ظاهر نمود و خودش عین آن اشیاء است (۳)

و گفته هر که بت پرستید بهمان خدایا پرستیده باشد و چون سامری کوساله ساخت و مردم را بعبادت او خواند حقتعالی هرون را یاری نکرد و غالب نمود او را برای آنکه خواست در هر صورتی پرستیده شود (۴)

(۱) این کلمات و اشعار در کتاب فصوص در فصوص نوحیه مذکور است

(۲) در کتاب فصوص فص هر وینه مذکور است

(۳) در کتاب روضات و عین الحیوة از او نقل کرده اند

(۴) در روضات (ص ۷۰۳) طبع دوم از فصوص و فتوحات نقل نموده است

قال فی الفصوص فی فص هودیة ثم ذکر انه استوی علی العرش فهذا تحدیدا یضا ثم انه ینزل من السماء فهذا تحدید ثم ذکر انه فی السماء و انه فی الارض و انه معنا اینما کنا الی ان اخبرنا انه عیننا ونحن محدودون فما وصف نفسه الا بالحدو قوله لیس کمثله شیئی حد ایضا الی ان قال انه عین الاشیاء و الاشیاء دحدودة و ان اختلفت حدودها فهو محدود بحد کل محدود فما یحد شیئی الا هو حد للحق فهو الساری فی سمات المخلوقات و المبدعات الخ

و در کتاب روضات (ص ۷۰۳) طبع دوم از او نقل نموده حق تعالی نصاری را تکفیر نمود بسبب آنکه بالوهیت عیسی قائل شدند بلکه بسبب آنکه خدا را منحصر در عیسی دانستند و خود را خاتم الاولیاء دانسته و گفته که ختم ولایت باو شده و پیغمبران (بقیه در صفحه ۳۳)

حاج صمد آقا که مدتی بود با دلی متوجه کوش باین کلمات میداد و خیره خیره بسیاح پیاده نظر میکرد و تکیه داده بود بدو زانو نشست و گفت جناب آقا این کلمات شبیه بیکدیگر است و تازۀ ندارد فقط از جهت الفاظ با یکدیگر فرق دارد مشرب و مسلك شما خوب معلوم شد محتاج بریاضت و خانقاه و چرس و بنك نیستیم برو این دام بر مرغ دیگر نه ما گول این حرفها نمی خوریم کسیکه در مدرسه امام صادق علیه السلام درس خوانده و از گفتار امامان استفاده کرده و دلش منور شده باین گونه اباطیل و اراجیف منحرف نمیشود حوصله ما سر آمده امروز صبح چشم ما بر کدام احمق افتاده که این گونه گرفتار شدیم صدای خنده بلند شد دکتر حسینخان : حاج خلیل آقا بفرمائید چای بدهند سینی چای بمیان آمد و قلیان زیبائی در مقابل حاج محمد علی گذاشته شد و حاج صمد آقا و هژبر فیلسوف مشغول کشیدن سیگار و سیاح پیاده نیز چپق خود را چاق کرده و يك دو صغیری بآن زده گفت آقایان اجازه دهید چند شعری از گفته های مرشد بزرگ ملای رومی بخوانم گفتند بفرمائید

سیاح پیاده با صدای جذابی شروع بخواندن کرد

ایعاشقان ایعاشقان من عاشق رسواستم

عشقم چه بر سر میزند من و اله شیداستم

هم عاشق و شیداستم هم و اله یکتاستم

اینجاستم آنجاستم نه زیر نه بالا ستم

(بقیه از صفحه ۳۲)

نزد او حاضر شدند جهت تهیت و مبارکبادی ختم ولایت و نیز گفته که جمیع انبیاء اقتباس علم میکنند از مشکوة خاتم انبیاء و جمیع اولیاء اقتباس علم میکنند از مشکوة خاتم اولیاء، و خاتم اولیاء افضل است از سائر اولیاء در ولایت و نیز گفته اهل آتش در دوزخ تنعم میکنند و بآتش راحت مییابند و لذت میبرند الخ
وفی کتاب انوار النعمانی (ص ۲۲۴) قال و اما محی الدین الاعرابی حکمی فی فتوحاته انه اسرى به الى السماء مرارا متعددة و الظاهر انه قال انها تسع مرة و ذکر هناك انه رای ابابکر الصدیق لما بلغ الى العرش و رای فی کل سماء واحدا من الانبیاء فكان درجته و درجه ابی بکرا علی من درجات اولی العزم الخ

در عرش و در کرسی منم و الاصل لایخطی منم
 با حاملان عرش گومن پیش از این برخواستم
 عالم منور شد زمن آدم مصور شد زمن
 هم عالم هم فاضام هم قاضی القضاستم
 قاضی بمن نازدهمی فتوی زمن سازدهمی
 فتوی بنا حق میدهد نه زین و نه زینهاستم
 بر خواستم بر پاستم پیداستم بر جاستم
 پنهان نیم پنهان نیم من میر مولاناستم
 هم پیرهم برناعنم هم شیخ و هم رعنا منم
 هم زشت وهم زیبا منم هم شیر هم خر ماستم
 هم با صلوة دائم هم بی صلوة قائم
 هم صبح را بشناختم هم شامرا آشناختم
 دنیا منم عقبی منم طوطی منم قمری منم
 انسی منم جنی منم من حوت این دریاستم
 هم کوه و هم صحرا منم هم در این دریا منم
 در شعله‌های عشق بین کاندر زبان گویناستم
 دریای بی پایان منم با نوح کشتیبان منم
 یوسف منم موسی منم عیسی منم شعیا ستم
 ایوب را درمان منم یعقوب را هم جان منم
 هم حکمت لقمان منم هم یونس و یحیاستم
 هم حیدر و احمد منم هم باده احمد منم
 هم صاحب کشور منم زان باده تقواستم
 آندم منم ایندم منم هم ریش و هم مر هم منم
 هم درد و هم درمان منم با درد او افراستم

فرمان برو فرمان دهم هم جانستان هم جان دهم

جان از من و من هم ز جان با حضرت اعلاستم (۱)

و نیز رومی گوید

هر دم بلباس دیگران یار بر آمد	هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد
گه پیرو جوان شد	دل برد و نهان شد
گاهی ز تک کا کل فخار بر آمد	گاهی بتک طینت صلصال فرود رفت
زان پس بجهان شد	غواص معانی
گه گشت خلیل و بدل نار بر آمد	گه نوح شد و کرد جهان را بدعا غرق
آتس گل از ان شد	خود رفت بکشتی
از دیده یعقوب چو انوار بر آمد	یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی
نا دیده عیان شد	روشن گر عالم
در چوب شد و بر صفت ما بر آمد	حقا که هم او بود که اندر یدو بیضاء
ز آن فخر کیان شد	می کرد شبانی
عیسی شد و برگنبد دوار بر آمد	میگشت دمی چند بر این روی زمین را
تسییح کنان شد	از بهر تفرج
تا عاقبت آنشکل عرب و از بر آمد	بالجمله هم او بود که می آمد و میرفت
دارای جهان شد	هر قرن که دیدی
شمشیر شد و در کف کرار بر آمد	منسوخ چه باشد به تناسخ که حقیقت
قتال زمان شد	آن دلبر زیبا
منصور نبود آنکه بر آن دار بر آمد	نی نی که هم او بود که میگفت انا الحق
نادان بگمان شد	در صورت بلها
کافر بود آنکس که بانکار بر آمد	رومی سخن کفر نگفته است و نگوید

(۱) این اشعار را در شمس الحقایق (ص ۴۲) طبع اخوان کتابچی در سنه ۱۳۱۶

سروده است و دیگران از او نقل کرده اند

منکر نشویدش

ازدوزخیان شد (۱)

و نیز گوید

آنانکه طالبکار خدائید خدائید
چیزیکه نکردید کم از بهر چه جوئید
در خانه نشینید و نگردید بهر روز
ذاتید و صفاتید گهی عرش و گهی فرش
حرفید و حرفید و کلامید و کتابید

حاجت بطلب نیست شمائید شمائید
کس غیر شما نیست کجائید کجائید
زیرا که شما خانه و هم خانه خدائید
در عین بقائید و مبر از فنا
جبریل امینید و رسولان شمائید الخ (۲)

حاج محمد علی بادلی پر جوش و صدای خشن گفت بس است ما را مامز خرفات

ملا را شنیدیم دیگر نباید از این گونه اشعار بر زبان جاری نمایی

دکتر حسینخان: خواهش میکنم صبر نمایی تا کلمات و اشعار شاه نعمت الله ولی را نیز بگویند تا ما او را نیز بشناسیم و اباطیل صوفیه را بدانیم تا در مقابل باطل آنان حق واضح شود چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شریفه فرمودند بدانید که شما هر کز حق و رشد را نخواهید شناخت تا آنکه بشناسید آنکس را که ترک آن نموده و بميثاق کتاب عمل نخواهید نمود تا آنکه بشناسید آنکس را که آنرا شکسته و وفا نکرده است و متمسک بکتاب نشدید تا آنکه بشناسید آنکه را اعراض از کتاب عزیز نموده است الخ (۳) و همین مفاد را حضرت مجتبی علیه السلام در ضمن روایت تحف العقول بیان فرموده است

سیاح پیاده: با اجازه آقایان چند جمله از کلمات شاه نعمت الله ولی را

برای شما نقل نمایم

دکتر حسینخان: بفرمائید تا به بینیم ایشان چه گفته اند

(۱) این اشعار را ملای رومی در شمس الحقایق (ص ۱۹۹) سروده است و فقیه عالم عامل کامل میرزای قمی قده در جامع الشتات از او نقل فرموده و شاهد بر کفر او گرفته است

(۲) در شمس الحقایق (ص ۱۸۸) مذکور است طبع اخوان کتابچی

(۳) این خطبه در روضه کافی حدیث ۵۸۶ مذکور است

سیاح بیاده : شاه نعمت‌الله در رساله مکاشفات گوید مشرب موحدان است که حقیقت‌عالی را در مرایای اعیان ممکنات مشاهده نماید و اعیان را کن لم یکن در عدم بر حال خود بیند و این نهایت غیبت محموده است و بدایت فنا و فنا نهایت سیر الی‌الله و بقاء بدایت سیر فی‌الله ابتداء دارد و نهایت نی ، غایتش چون بود چو غایت نی موجود یکی بیند و باقی معدوم کردیم اشارتی و باقی معلوم و در رساله مراتب گوید لاسم له ولانعت له و لاصفة له الی بحسب المظاهر يك وجود است و مظاهر بی شمار آن یکی را در مظاهر می‌شمار تا آنکه گوید ثم بدافی خلقه ظاهرا فی صورة الاکل و الشارب (۱) و از اشعار شاه است که در کتاب طرایق ج ۱ (ص ۲۳۱) و در کتاب جامع الشتات از او نقل کرده‌اند

در مرتبه جسم است	در مرتبه روح است	در مرتبه جان است	در مرتبه جانان
در مرتبه جام است	در مرتبه ای باده	در مرتبه ای ساقی	در مرتبه رندان
در مرتبه شاه است	در مرتبه درویش	در مرتبه ای بنده	در مرتبه سلطان
در مرتبه ای فرعون	در مرتبه ای موسی	در مرتبه کفر است	در مرتبه ایمان
در مرتبه مخمور	در مرتبه سرمست	در مرتبه غمگین	در مرتبه شادان
در مرتبه ای توراة	در مرتبه انجیل	در مرتبه صحف است	در مرتبه قرآن
در مرتبه ای یعقوب	در مرتبه یوسف	در مرتبه ای مصر	در مرتبه کنعان
در مرتبه آب است	در مرتبه کوزه	در مرتبه ای قطره	در مرتبه عمان
در مرتبه عقل است	در مرتبه نفس است	در مرتبه حیوان	در مرتبه انسان
در مرتبه دوزخ	در مرتبه جنت	در مرتبه زندان	در مرتبه بستان
در مرتبه ای طه	در مرتبه ای یس	در مرتبه ای حم	در مرتبه سبحان
در مرتبه ای دریا	در مرتبه ای چشمه	در مرتبه چوی است	در مرتبه باران
این مرتبه‌ها از ذوق ما باتوبیان کردیم	گردن ذوق همی خواهی این گفته‌ها میخوان		

(۱) این دو رساله باقیه رساله‌های شاه در کتاب طرایق در ضمن حالات شاه نعمت‌الله

نقل کرده است و در تمام آن زیاد تصریح بوحدهت وجود و بوجود نموده است

هم جسمی وهم جانی هم اینی و هم آنی هم سید وهم بنده با خلق نکو میدان
 حاج صمدآقا: عقیده من این است که حالش حال عادی نبوده زیرا آدمی
 که شعورش را ازدست نداده و مشاعر او مختل نمانده باشد اینطور پر و پوچ نمیگوید
 من بهتر از او شعر میگویم

در مرتبه پاست در مرتبه ای موزه
 صدای خنده حضار بلند شد

حاج صمدآقا: چرا میخندید مگر اشعار شاه همین جور نبود خواهش میکنم
 شما چند دقیقه گوش دهید تا من هم چند شعری برای بیان لوازم فاسد آن بخوانم
 تا واضح شود که تمام آن برخلاف قرآن و ضروریات دین است

در مرتبه ای رازق	در مرتبه مرزوق	در مرتبه ای مدیون	در مرتبه دیان
در مرتبه ای جامل	در مرتبه ای محمول	در مرتبه ای دزد	در مرتبه ای خوان
در مرتبه ای دافع	در مرتبه ای مدفوع	در مرتبه محکوم	در مرتبه ای منان
در مرتبه ای غافر	در مرتبه ای مغفور	در مرتبه ای مغلوب	در مرتبه ای گلدان
در مرتبه ای شاکی	در مرتبه ای واطی	در مرتبه ای موطوء	در مرتبه ای خندان
در مرتبه ای سارق	در مرتبه ای ممنوع	در مرتبه ای مملوک	در مرتبه ای امکان
در مرتبه ای فانی	در مرتبه ای مضطر	در مرتبه ای مقهور	در مرتبه ای پستان
در مرتبه ای محسوب	در مرتبه ای مرضی	در مرتبه ای غمگین	در مرتبه ای شیطان
در مرتبه ای آدم	در مرتبه ای جن	در مرتبه ای احمق	در مرتبه ای حیوان
در مرتبه ای طفل	در مرتبه ای شیخ	در مرتبه ای جاهل	در مرتبه ای سودان

بی شرمی و بیدینی دیوانگی مستی چرسی شدن و بنگی بیحد شده بی پایان
 ای تب دو صد خیبت هم تعس و دگر لعنت از وحدت هم کثرت بر فلسفه و عرفان لازمه
 عقیده اینان آن است که تمام صفات و حالات مخلوق بر خدا جاری است بلکه همه
 خود اوست که باطوار مختلفه جلوه میکند و تمام افعال فعل اوست برخلاف قرآن
 که اساس قرآن از اول تا باخر بر مبانیست خالق با مخلوق است و آنکه خالق منزه
 و مبرا است که بحواس ظاهره و باطنه ادراک شود هر چه بحواس ادراک شود مخلوق

است و مخلوق بر چند قسم است خبیث و طیب مؤمن و کافر مؤمن محبوب خدا است و کافر مبعوض خدا است و مورد لعنت و غضب است و خداوند غضب فرموده و لعنت کرده کفار و مشرکین را و نزد صوفیه تمام موجودات تجلیات و اطوار وجود حق اند و همه اعمال خلاق نیز فعل اوست سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون علوا کبرا خداوند خود را در کلام مجیدش منزّه و مبرا فرمود از گفتار ظالمین و نزد صوفیه این گفتار نیز صحیح نیست چون تمام گفتار اوست و خود عین همه است و نمیشود خود را از گفتار خود تنزیه و تقدیس فرماید پس معلوم است که گفتار ظالمین گفتار خدا نیست و خدا از آن بیزار است و هم چنین پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم از آن بیزارند قال تعالی فان عصوک فقل انی بری عما تعملون یعنی اگر نافرمانی کردند پس بگو من بیزارم از آنچه میکنید و واضح است که پیغمبر و امامان علیهم السلام از افعال خدا بیزاری نمیجویند و نیز فرموده سبحان الله عما یصفون الاعباد الله المخلصین و سبحان ربك رب العزة عما یصفون

دکتر حسینخان: از بیانات جناب عالی و نقل گفتار رؤسای طریقت آقایان همه متوجه بمرام و عقیده آنان شدند حال اجازه بدهید قدری کلمات فلاسفه بیان شود تا معلوم گردد که مرام و عقیده فلاسفه عرفان مسلک چه بوده است و آنکه تمام در نتیجه با یکدیگر متحدند هر چند از دو راه میابند لکن سرا انجام آنان یکی است پس نگاهی بساعت نموده گفت نزدیک ساعت ۷ بعد از ظهر است و بغروب چیزی باقی نمانده تا بشهر برسیم شب میشود خوب است و وقتی دیگر معین شود حاج خلیل آقا: آقای دکتر فردا ممکن است پیش آمدهائی بنماید برای ما و مهمانان عزیز خوب است با اجازه آقایان شب رانیز اینجا تشریف داشته باشند صبح زود با اتفاق برویم شهر

حاج صمد آقا و حاج محمد علی: ما موافقیم به بینید جناب آقا چه میفرمایند سیاح پیاده: دمتان گرم من رفیق موافق هستم بنا بماندن شد و اظهار میل بچسای و سیگار و قلیان نمودند چسای و قلیان و سیگار وارد در مجلس شد و سیاح پیاده نیز چپق خود را از کنار خود برداشت

مشغول شد هر يك مزاحی مینمودند و مجلس با مودت و صمیمیت گرم شد
دکتر حسینخان: خوب است اول نماز مغرب و عشاء را بخوانیم و بعد مشغول

صحبت شویم

حاج صمد آقا: آقای دکتر شاید بعضی مانع از نماز خواندن داشته باشند
مجلس گرفت و خنده گرمی از همه ظاهر شد

حاج صمد آقا: شوخی نکردم چون حضرت آقا نماز ظهر و عصر نخواندند گفتم
شاید مانع داشته باشند

هژبر فیلسوف: ایشان فانی از خود و واصل بحق شدند و مر شد طریقت
شبستری گفته است ولی تابا خودی زنهار عبادات شریعت را نگه دارد اگر
عبادتی مینمایند آن در ظاهر است و در باطن عقیده بآن ندارند

چنانچه ابو مدین امر میکرد اصحاب خود را باظهار عبادت و طاعت چون در
عقیده او فاعلی درعالم غیر خدا نیست (۱)

حاج محمد علی: بلی وقتی فعل و فاعل و مفعول یکی شد نماز معنی ندارد
و علامه قدّه نقل کرده که گفت من جماعتی از صوفیه را در حرم امام حسین
ﷺ دیدم که نماز خواندند بغیر یکنفر بعد از ساعتی از یکی از آنها سؤال کردم
که چرا آن یکنفر نماز نخوانده گفت او چه احتیاج بنماز دارد بخدا واصل شده
آیا جائز است برای واصل که حجاب قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده
و خدا (۲)

حاج خلیل آقا کلام را قطع کرده گفت پس معلوم میشود که پیغمبر و امامان
واصل بحق نشدند که نماز میخواندند

سیاح پیاده: چند نفر با یک من ضعیف درویش

(۱) ابومدین از مشایخ و اساتید محی الدین است و این را شاکردش محی الدین
در کتاب فتوحات مکی باب ۱۳۵ از او نقل کرده است

(۲) و این حکایت را مجلسی ره در کتاب عین الحیوة و جزایری در کتاب انوار
نعمانی (ص ۲۲۳) از کتاب نهج الحق علامه ره نقل کرده اند

حاج صمد آقا غصه نخورید فعل و فاعل و مفعول یکی است صدای خنده حضار بلند شد

در این هنگام حاج خلیل آقا حرکت کرده با صدای جذابی مشغول اذان شد و آقایان از جا برخاستند وضو گرفتند پس سجاده ها انداخته هر کدام نماز خود را خواند و بعد از تعقیب نماز مجلس را مرتب و منظم هر يك بجای خود نشستند و منتظر بیانات آقای دکتر هستند

دکتر حسینخان: از آقایان استدعا دارم انصاف را از دست نداده و عصبانیت و لجاجت را از خود دور کرده چون این دو راهی است از راههای عذاب و صاحبش را بآتش میرساند

یکی از فلاسفه اسلام صدر المتألهین است که میگوید فی انه جل اسمه کل الوجود قول اجمالی کل بسیط الحقیقة من جمیع الوجوه فهو بوحدته کل الاشیاء الخ ثم اثبت انحصار الکلی فی الفرد تعالی (۱)

و در جای دیگر گفته فاذا ثبت تناهی سلسلة الموجودات من العلل و المعلومات الی حقیقة واحدة ظهران لجمیع الموجودات اصلا واحدا ذاته بذاته فیاض للموجودات و بحقیقته محقق للحقایق و بسطوع نوره منور للسماوات والارض فهو الحقیقة والباقی شؤنه وهو الذات و غیره اسمائه و نعوته وهو الاصل و ماسواه اطواره و فروع الخ (۲)

و در اسرار الایات میگوید حقیقة الواجب جل مجده هویة بسیطة غیر متناهية الشدة فی النورية والوجود و حقیقته عین التشخص و اتعین لامفهوم له الی ان قال فلا یمکن الوصول الی معرفة ذاته الابضاء السالك عن نفسه و باند كك جبل انیته حتی شهد ذاته علی ذاته الی ان قال بل لیس فی الوجود الاذاته وصفاته و افعاله الی هی صور اسمائه و مظاهر صفاته (۳)

(۱) صدر المتألهین صاحب اسفار است در کتاب شواهد الربوبیه (ص ۳۳) در اشراق

عاشر میفرماید

(۲) در شواهد الربوبیه اشراق حاد یعشر (ص ۳۵) میگوید

(۳) صدر المتألهین در کتاب اسرار الایات (ص ۱۱) گفته است

و نیز گوید تنبیه مشرقی و مما ینبیهک علی ان وجوده تعالی وجود کل شیئی
ان وجوده عین حقیقه الوجود و صرفه الی ان قال فهو الاصل و الحقیقه فی الموجودیه
و ما سواه شئونه و حیثیاته و هو الذات و ما عداه اسمائه و تجلیاته و هو النور و ما
عداه اضلاله و لمعاته الخ (۱)

و در جای دیگر گفته ان الافعال کلها بالحقیقه صادره عنه تعالی واقعه بتائیره
مع کمال وحدانیت و فردانیت فکل ما هو مقدر و مرجع الی الفاعل فهو من حیث صدور
عن ذلک الفاعل صادر عن الحق تعالی کما ان وجود کل ممکن من حیث وجوده شأن
من شئون الحق و وجه من وجوهه الخ (۲)

و در کتاب تفسیر خود گوید لا شک ان الاخرة انما تحصل بارتفاع الحجب
و ظهور الحقایق و زوال التعینات و الحق عن الباطل (۳) مرادش زوال تعینات وجودی
موجودات است و بر طرف شدن رنگ حدود و قیود وجودی که باطل است از رخسار
وجود مطلق چنانچه مولوی گوید :

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنک شد
چونکه این رنگ از میان برداشتی موسی و فرعون دارند آشتی

و در جای دیگر گوید اشرف الانسان من بلغ فی الشرف و البرائة الی مرتبة
السابقین الاولین من الملائكة المقربین فصار متحداً بالعتل الفاعل اتحاد العاقل
بالمعقول کما ذهب الیه کثیر من الحكماء و اشارت الیه کلمات الاولیاء و شهدت
علیه اذواق الصوفیه و برهن علیه فی الشواهد الربویة (۴)

و در موضع دیگر گفته فاذا علم هذا بلغ الی مقام التوکل و الرضا
فاذا بلغ الیهما و احکمهما يصل الی مقام الوحدة فیصیر عبداً مخلصاً عن
شوب الشکر بالکلیة اذ فی الشکر ضرب من الشکر الخفی لکونه

(۱) در کتاب اسرار الایات (ص ۱۷) گفته است

(۲) در کتاب اسرار الایات (ص ۲۲) گفته است

(۳) در کتاب تفسیر سوره اذا وقعت الواقعة که بالخصوص طبع شده (ص ۱۵)

گفته است

(۴) در همین کتاب تفسیر (ص ۲۶) بیان نموده است

لاستجلاب المزيد و کذا في التوکل فانه يستدعى متوکلا و متوکلا عليه يتکلف المتوکل في حوالة امره الى الوکیل والرضا و ان كان باب الله الاعظم ففيه ايضا رائحة من الاشترک فان الراضى يستدعى وجودا مقابلا لوجود المرضى عنه وله مجال تصرف تركه بالاختيار و هذه المرتبة ايضا قاصرة عن درجات الواصلين الى درجة التوحيد فان ارتقى من هذه الدرجات وصل الى مقام الفناء المحض و محو الاثر بالکلية و هو منزل اهل الوحدة المطلقة فان الى الله المنتهى واليه الرجعى (١)

و در کتاب اسفار ج ٣ ص ٢٢ گفته فصل في ان واجب الوجود تمام الاشياء و کل الموجودات الى ان قال و الواجب بسيط الحقيقة و احد من جميع الوجوه فهو کل الوجود كما ان کله الوجود الى ان قال فثبت ان البسيط کل الاشياء الخ و در جای دیگر گفته و محصل الکلام ان جميع الموجودات عندها الوجود حقيقة و الحکمة الالهية المتعالية عقلا كان او نفسا او صورة نوعية من مراتب اضواء النور الحقیقی و تجليات الوجود القيومی الالهی و حيث سطع نور الحق و انهدم ما ذهب اليه او هام المحجوبين من ان للمهيات الممكنة في ذاتها وجودا الى ان قال فکذا لک هداني ربی بالبرهان النیر العرشى الى صراط مستقیم من كون الوجود منحصرًا في حقيقة واحدة شخصية لا شريك له في الوجودية الحقيقية و لا نانى له في العين و ليس في دار الوجود غيره ديار و كلما يترائى في عالم الوجود انه غير العالم المعبود فانما هو من ظهورات ذاته و تجليات صفاته الشئى هي في الحقيقة عين ذاته الى ان قال و اذا كان الامر على ما ذکرته لک فالعالم متوهم ماله وجود حقیقی (٢) فهذا حکایة ما ذهب اليه العرفاء الالهیون و الاثرياء المحققون تا آنکه گوید فصل في التنصيص على عدمية الممكنات الى ان قال و الظاهر في جميع المظاهر و المهيات و المشهود في کل الشئون و التعينات ليس الاحتمية الوجود بل الوجود الحق بحسب تفاوت مظاهره و تعدد شئونه و تكثر حیثياته الى ان قال فانكشف حقيقة ما اتفق عليه اهل الكشف

(١) در همین تفسیر (ص ١١٥) گفته است

(٢) عقیده موهوم بودن عالم و آنکه تمام کائنات وهم است یا خیال ، عقیده

پارسیان قدیم است چنانکه بزودی بیاید

و الشهود من ان المہیات الامکانیة امور عدمیة الی ان قال بل الموجود هو الوجود و اطواره و شئونه و انحائه و المہیات موجودیتها انماہی بالعرض بواسطۃ تعلقہا فی العقل بمراتب الوجود و تطوره باطوارہا کما قیل شعراً

وجود اندر کمال خویش ساری است تعین ہا امور اعتباری است

فحقایق الممكنات باقیة علی عدمیتہا ازلا و ابدا الی ان قال و فی کلام المحققین اشارات واضحہ بل تصریحات جلیئہ بعدمیة الممكنات ازلا و ابدا (۱)

(۱) این جملات از اسفار (ص ۱۸۴ و ص ۱۹۵) نقل شدہ است مؤلف گوید مناسب است کہ در اینجا بعضی از کلمات بزرگان را در حق ملاصدرا نقل نمودہ باشیم

ففی الروضات طبع ۲ (ص ۳۳۱) عن صاحب المؤلوة انه قال و اما المولى صدر الدين فهو محمد بن ابراهيم صدر الدين المشهور بملاصدرا كان حكيما فلسفياً صوفياً بحثاً تو في البصرة و هو متوجه الى الحج سنة ۱۰۵۰ هجرى و نقل فتوى طائفة من الفقهاء الاعلام بكفره فمنهم من ذكر في وصف شرحه على الاصول شروح الكافية كثيرة جليلة قدرا و اول من شرحه بالكفر صدر اهدا الخ و قال العلامة النورى ره فى المستدرک (ج ۳ ص ۴۲۲) فى ذكر المشايخ و سابعهم الحكيم المتاله الفاضل محمد بن ابراهيم الشيرازى الشهير بملاصدرا محقق مطالب الحكمة و مروج دعاوى الصوفيه بمالا مزيد عليه صاحب التصانيف الشائعة التى عكف عليها من صدقه فى ارائه و اقواله و نسج على منواله و قد اكثر فيها من الطعن على الفقهاء و حملة الدين و تجهيلهم و خروجهم من زمرة العلماء و عكس الامر فى حال ابن العربى صاحب الفتوحات فمدحه و وصفه فى كلماته باوصاف لا يذغى الا للاوحدى من العلماء الراسخين مع انه لم يرفى علماء العامة و نواصبهم اشد نصبا منه اليس هو القائل فى الفتوحات فى ذكر بعض حالات الاقطاب ما لفظه و منهم من يكون ظاهر الحكم و يحوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كابي بكر و عمر و عثمان و على و حسن و معوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكل و هذا المتوكل الذى عدّه من الاقطاب و ممن حاز الخلافة الظاهرة و الباطنة هو الذى صرح السيوطى الذى هو ايضا من المتصبيين فى تاريخ الخلفاء بانه فى سنة ست و ثلثين امر بهدم قبر الحسين عليه السلام و هدم ما حوله من الدور و ان يعمل مزارع و منع الناس من زيارته و حزب و بقى صحرا، الى ان قال و صرح ايضا فيه بان اصل الضلالات من الشيعة و صرح فى مسامرة الابرار بان الرجبيون جماعة لهم رياضة من آثارها انهم يرون الروافض بصورة الخنزير و صرح فى الفتوحات بعصمة ابن الخطاب (بقية در صفحه ۴۵)

حاج صمد آقا: جناب آقای دکتر خوب است این جملات را فارسی بفرمائید
 آقای دکتر: اینها در نتیجه همان حرفهای صوفیه است که در دار وجود غیر
 وجود واقعیتهای ندارد و تمام موجودات اطوار و شئون و تجلیات و لمعات و صفات و
 اسماء حق اند و مهمیات نیست مگر امور اعتباری چنانچه شبستری در گلشن راز
 گفته است

وجود اندر کمال خویش سازی است	تعینها امور اعتباری است
امور اعتباری نیست موجود	عدد بسیار و یک چیز است معدود
جهان خود جمله امر اعتباری است	چو آن یکنقطه کاندرد و ساری است
برو یکنقطه آتش را بگردان	که بینسی دائره از سرعت آن

فیاض گوید در مقام بیان کیفیت صدور معلول از علت

صوفیه بر آنند که صدور معلول از علت عبارت است از تنزل علت بمرتب و وجود
 معلول و تطوری بطور معلول و از اینجا متفطن شده اند بوحدهت وجود باینکه
 وجود حقیقت واحده است ساری در جمیع موجودات و مهمیات ممکنات نیست
 مگر امور اعتباریات و حقایق موجودات همگی مظاهران حقیقت واحده اند بنحوی
 که اتحاد و حلول لازم نیاید چه این هر دو فرع اثنییت است و لا موجود الا واحد

(بقیه از صفحه ۴۴)

و غیر ذلك ما هو نص علی كونه من نواصبهم الی ان قال و مع ذلك كله كيف يقول
 الا ما می فی حقه المحقق العارف بالله و من لا یجازف فی القول و امثال ذلك فی و
 اضرابه و من تصانیفه شرح اصول الكافی شرحه علی مذاقه و عقائده و اصوله و مطالبه
 فاستحسنه من استصوبها و استحققره من استضعفها بل فی الروضات فمنهم من ذكر فی
 وصف شرحه علی الاصول شروح الكافی كثیرة جملیة قدرا و اول من شرحه بالكفر صدرا
 انتهى و فی منه اوهام عجیبة بل فی كتاب التوحید منه و هم لم یسبقه الی مثله احد و لم
 یلحقه احد ثم ذكر ذلك الوهم الی آخر كلمات العلامة النوری و من استضاء بنور القرآن
 ثم راجع كتبه من الاسفار و الاسرار و التفسیر و ما قاله فی تفسیر قوله تعالی ختم الله
 علی قلوبهم یعرف اعوجاجه و ضلاله و صدق ما افاده العلامة النوری قدیه فی كاماته
 فالعذر الحذر منه و من كتبه و لا یمیل الیه الا من لم یقتبس من انوار علوم الائمة
 صلوات الله علیهم

تا آنکه گوید و ما بحسن ظن اعتقاد کرده ایم با مکان صدق این دعوی نه بر نهجی که از کتب و رسائل این طائفه مفهوم تواند شد چه اینمعنی گفتنی و شنیدنی نیست تا آنکه گوید و اینمعنی فی نفسه حق است کو مدعی آن بر حق مباش بلکه حسن ظن با کبر قوم را بر خود لازم ساز که شاید از برکت حسن ظن بهره مند گردی و موجب دریافتن عنایت الهی و انفتاح ابواب سعادت سرمدی گردی تا آنکه گوید و اما طریقه حکماء در کیفیت صدور معلول آن است که گویند واجب الوجود تمام است و فوق التمام تا آنکه بعد از بیاناتی گوید و از اینجا سر وحدت وجود بنحوی که خاطر فاتر این کمینه بآن متساق شده مفهوم مستعدین تواند شد چه نسبت حقایق موجودات بحقیقت و اجمیت نسبت مفهومات جنس و فصل باشد که اجزای تحلیلیه اند بماهیت نوعیه بسیطه و مؤید این است آنچه از بعضی اکابر بنظر رسیده که وجود واجب عین وجودات همه موجودات است نه عین وجود هر یک از موجودات قلم اینجا رسید سر بشکست (۱)

حاج ملاحادی سبزواری در کتاب اسرار الحکم گوید در توحید چند مقام است تا آنکه گوید اما طریقه سوم طریقه انیقه اهل حق است که وحدت در کثرت و جمع در فرقت است که حقیقت وجود اصیلاست و نور است که اوصافش راشیدی و واحد است بوحدت حقه نه وحدت عدویه و مراتب متفاوتی دارد انوار بعضها فوق بعض مختلفه فی الشدة والضعف مثل انسان واحد که مراتب متفاوتی داشته باشد و مقاماتش متفاوت باشد مثل طبع و نفس و قلب و عقل تا لطیفه اخفویه پس در حقیقت وجود مرتبه تام و شدید علت است و مرتبه ضعیف معلول و در دار واقع غیر وجود و سنخ نور دیاری نیست ذات علت وجود و علیت نیز وجود و معلول وجود و بعبارت دیگر جاعل وجود و جعل و جود و مجعول وجود و بعبارت دیگر صانع وجود و صنع وجود و مصنوع وجود ولی بحسب مراتبی که در وجود است از خفاء و ظهور و مظاهر تا آنکه گوید در باب صفات و اینستکه همه وجودات مدعی الوهیتند

(۱) فیاض شاگرد ملا صدرا و داماد او است صاحب گوهر مراد است و این را

در گوهر مراد (س ۱۰۸) در فصل سوم از باب سوم از مقاله دوم گفته است

والوهیت همه در اثبات الوهیت الله مقهور است و اینکه بعض عرفاء گفته اند که موجودی نیست که پرستیده نشده باشد از برای مشرکی و اختصاص ندارد بآفتاب یا آتش یا گوساله سامری و غیرها کاذب نیست و مصدق این معنی است که خود پرست بدتر است از بت پرست و خود پرستان و تعین پرستان بیشه سارند الی آخره و من غزلیات هذا الحکیم (۱)

موسئی نیست که آواز انا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

حاج محمد علی : آقای دکتر این کلمات تصریح بوحدت خالق و مخلوق است و آن که غیر نور حق چیزی نیست لیس فی الدار غیره دیار

دکتر حسینخان : بلی نتیجه کلمات هر دو طائفه یکی است و اینان شاگردان دیرستان یونانیان قدیم قبل از اسلام میباشند و مطالب را از آنان گرفته اند و هیچ ربطی به بیچ شریعتی ندارند و ناشی از افکار استادان بشر است که خود رامستغنی از انبیاء دانستند و اعتماد بر افکار خود نمودند و در الهیات و طبیعیات برای و قیاس تکلم نمودند و اول کسیکه برای و قیاس در اصول دین تکلم نمود و فتح باب توحید افعالی نمود و اعمال بد را بخدا نسبت داد شیطان بود چنانچه خداوند در قرآن از او نقل فرمود که آن خبیث گفت رب بما اغویتنی و تمام قائلین بتوحید افعالی شاگردان دبستان او شدند و از آن سرچشمه ضلالت و گمراهی استفاده کردند و تبعیت از او نمودند و طریقه جداگانه برای خود قرار دادند برخلاف طریقه انبیاء و اول آنها حضرت آدم صلی الله علیه السلام بود که فرمود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرین تقصیر و بد را بخود نسبت داد و طلب امرزش و رحمت نمود و تمام پیغمبران که در قرآن شریف قضایای آنان نقل شده و کلمات آنان بیان گردیده اعمال هر کس را بخود او نسبت دادند

و خداوند تعالی انبیاء را فرستاد برای هدایت و راهنمایی خلق خود و آنکه آنان مردم را دعوت کنند بسوی خدای یکانه و با دآوری نمایند آنانرا بآن خدائی

که در عوالم سابقه با او آشنائی داشتند و معرفت ذات قدوس او در قلوب آنان ثابت هست و از او غفلت نمودند پس انبیاء را فرستاد که رفع غفلت نمایند و مردم را متذکر و ارشاد بسوی احکام عقلیه فرمایند پس اگر مردم تابع آنان شدند و بدستور آنان عمل نمودند هدایت یا بند و متذکر احکام عقلیه شوند و رفائن عقول بر آنان ظاهر شود و اینانند بندگان مخلص حق که بنور حق قلب آنان روشن شده و شیطان بآنان مسلط نیست که دین آنها را فاسد نماید

و اما کسانی که خود را مستغنی از انبیاء بدانند و مانند شیطان برأی و قیاس در الهیات و طبیعیات تکلم نمایند و از راه فکر و نظر در امور دینی وارد شوند شیطان بر آنان ریاست نموده و در مقام اغواء آنها بر آمده چنانچه خداوند تعالی در قرآن شریف از او نقل فرموده که در مقام معارضه با حق بر آمد عرض کرد لاغویبهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین (هر اینه تمام را اغواء خواهم کرد مگر بندگان مخلص تورا) پس غیر مخلصین مورد اغواء و وسوس و الهامات شیطانی هستند و برای این خداوند خود را تنزیه فرمود از آنچه آنان توصیف نمایند و بگویند چنانچه فرمود سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین و خداوند فرمود کسیکه از قرآن که ذکر و تذکره پروردگار است اعراض کند شیطانی قرین او خواهد نمود .

و بر اینان است که شیاطین نازل خواهند شد چنانچه در قرآن شریف باین اشاره فرمود و اینان را حزب شیطان قرار داده است

و بحسب روایات مبارکات (۱) شیطان بهر صورتی بخواهد متصور میشود

(۱) روی الکشی فی رجاله (ص ۱۸۹) مستدا عن الصادق علیه السلام فی حدیث قال

سمعت ابی علیه السلام یقول ان شیطانا یقال له المذهب یاتی فی کل صورة الا انه لایاتی فی صورة بنی ولا وصی ولا احسبه الا وقد ترا یا صاحبکم (یعنی ابالخطاب) فاحذروه الخبر و فی (ص ۱۹۳) مسنداعن زرارة قال قال ابو عبدالله علیه السلام اخبرنی عن حمزه ایزعم ان ابی یأیته قلت نعم قال کذب والله ما یاتیه الا المتکون ان ابلیس سلط شیطانا یقال له المتکون یاتی الناس فی ای صورة شاء ان شاء فی صورة کبیره وان شاء فی صورة

(بقیه در صفحه ۴۹)

مگر بصورت انبیاء و اوصیاء و عرشی دارد مابین زمین و آسمان پس کسیکه کفران کند نعمت وجود انبیاء و رسولان خدا را و از کتابی که خداوند برای هدایت بنده گانش بوسیله اشرف خلقش فرستاده اعراض کند و روبرو گرداند و در خانه این و آن

(بقیه از صفحه ۴۸)

صغیره و لا والله ما استطیع ان یجئ فی صورة ابی علیه السلام اقول المراد بحمزة هوحمة بن عمارة البربری و فیہ (ص ۱۹۶) روایتان صحیحتان بمضمون هاتین الی و هاتین و فیہ (ص ۱۹۵) بسنده عن الصادق ۴ قال ترایا والله ابلیس لابی الخطاب علی سور المدينة الی المسجد الخ و فیہ ایضا بسند صحیح عن ابن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن حصین بن عمرو النخعی قال كنت جالسا عندا یعبد الله صلوات الله علیه فقال له رجل جعلت فذالك ان ابا منصور حدثنی انه رفع الی ربه و مسح علی رأسه و قال له بالفارسیة یا پسر فقال له ابو عبدالله علیه السلام حدثنی ابی عن جدی رسول الله صلی الله علیه و اله قال ان ابلیس اتخذ عرشا فیما بین السماء و الارض و اتخذ زبانية بعدد الملائكة فاذا دعی رجلا اجابه و و طئی عقبه و تتخطت الیه الاقدام ترا یاله ابلیس و رفع الیه و ان ابا منصور کان رسول ابلیس لعن الله ابا منصور ثلثا و فیہ (ص ۷۰) مسندا عن الباقر علیه السلام فی روایة شریفة ان امیر المؤمنین ۴ قال له (یعنی عبدالله بن سبا حین ادعی الربوبیة له علیه السلام و یلك قد سخر منك الشیطان فارجع عن هذا نكلتک امك و تب فابی فحسبه و استتابه ثلثة ايام فلم یتب فاحرقه بالنار و قال ان الشیطان استهواه فكان یاتیه و یلقی فی روعه ذالك و فیہ (ص ۳۲۲) بسند صحیح عن محمد بن عیسی قال كتب الی ابو الحسن العسکری علیه السلام ابتداء منه لعن الله القسم الیقظینی و لعن الله علی بن حسکة القمی ان شیطانا ترائی للمقام فیوحی الیه زخرف القول عزورا و تمام این روایات را در کتاب بحار الانوار ج ۷ باب نفی القلوب نقل نموده است و بالجمله تمثیل شیطان بهر صورتی غیر صورت انبیاء و اوصیاء از مسلمات روایات است و قرآن شریف بآن ناطق است در جنك بدر بصورت سراقه بن مالك گردید و مردم را بجنك بیغمیر ترغیب میکرد و میگفت انی جار لکم فلما ترائت القنتان نکس علی عقبیه و قال انی بری منکم انی اری مالاً ترون الخ و تفصیل این قضیه در تفسیر سوره انفال و در بحار ج (ص ۴۵۳ و ۴۵۵ و ۴۶۰ و ۴۶۳ و ۴۶۶ و ۴۷۶ و ۴۷۸) مذکور است

و در جنك خیبر و قتیکه مرحب خیبری شدند از امیر المؤمنین ۴ که فرمود انما الذی سمتنی امی حیدرة فرار کرد شیطان بصورت حبری از احبار یهود در آمد و گفت حیدره نام زیاد است و او را وسوسه کرد و بر گردانید تا آنکه بقتل رسید چنانچه در بحار ج ۶ (ص ۵۷۳) نقل نموده است

(بقیه در صفحه ۵۰)

و پیروان شیطان برود استحقاق پیدا میکند که از رحمت خدا دور شود و در این هنگام است

که از امان و حفظ خداوندی خود را خارج نموده: شیطان در نظر او بصورت زیبایی متصور شود و لشگریان شیطان روح او را بمحضر شیطان حاضر نمایند و

(بقیه از صفحه ۴۶)

و بصورت پیر مردی آمد نزد زن انصاری بعد از آنکه آن زن با چوپانی زنا کرده بود گفت تو از چوپان حامله شدی صبحه زن بلند شد که رسوا شدم شیطان باو گفت این زنا را نسبت ده بمقدسی زاهد عابد آن زن قبول کرد و نسبت دادوبه برکت امیر-المؤمنین (ع) آن زاهد از تهمت نجات یافت و تفصیل این قصه در جلد نهم بحار (ص ۴۸۸) مزبور است

و در جلد هشتم بحار (ص ۵۲) نقل کرده که شیطان بصورت پیر مردی آمد و اول مرتبه بسا ابی بکر بیعت کرد و در (ص ۳۸۱) نقل کرده که بصورت یوسف پدر حجاج درآمد و با ما در حجاج زنا کرد حجاج متولد شد و بصورت اژدهائی شد و پای امام سجاد (ع) را گزید

و صوتی بلند کرد و گفت پیغمبر شما طاهر و مطهر است دفن کنید او را و غسل ندهید امیرالمؤمنین (ع) فرمود گمشوای دشمن خدا خود پیغمبر (ص) امر فرمود بغسل و کفن و دفن خودش و این روایت را شیخ در کتاب تهذیب آخر کتاب طهارت نقل فرموده است

و قصه برصیصای عابد که شیطان او را اغواء کرد که با آن زن زنا کرد و بعد او را کشت و بعد شیطان به برادران زن خبر داد عابد را گرفتند و بردار زدند باز شیطان متصور شد نزد او و گفت من تو را در این بلا انداختم سجده کن مرا تا تو را نجات دهم گفت با این حالت چگونه سجده نمایم گفت من باشاره اکتفا مینمایم پس سجده کرد او را و کشته شد و تفصیل این قصه را در تفسیر درذیل آیه شریفه کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر و در بحار ج ۵ (ص ۴۴۸) و ج ۱۵ (ص ۲۰۴) کتاب عشرت نقل فرموده اند و قصه عابد دیگر در بنی اسرائیل که مشغول عبادت بود شیطان بصورت عابدی دیگر شد و شب و روز در عبادت بود تا آنکه او را اغوا کرد و و ادا نمود بزنا کردن زن فاحشه او را منع کرد و این قضیه در بحار ج ۵ (ص ۴۵۰ و ج ۱۴ ص ۶۳۲ و ۶۳۳) نقل کرده است و قضایای آن خبیث با حضرت ایوب (ع) و زوجه اش از مشهورات است و در تفسیر برهان در سوره ص مفصلا نقل کرده است و آمدن او در عروسی هاشم بن (بقیه در صفحه ۵۱)

باو القاء موضوعات و کلماتی نماید و او را واسطهٔ بین خود و مردم قرار دهد در اینحال بیچاره که درحال ریاضت است گمان میکند او را بمعراج برده‌اند چنانچه محی‌الدین بسوی شیطان و بمعراج او رفت و واسطهٔ بین شیطان و مردم شد و دستور نوشتن کتاب فصوص را باو داد و خود نیز قرین و معین او شد و بسا باشد که شیطان در آنحالت بگوید انی انالله لاله الا انا همانا من خدایم و نیست خدائی جز من چنانچه شیطان ببعضی درحال طواف خانه خدا گفت: بخدمت حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتند حضرت فرمود شهادت میدهم که ندانکرده او را مگر شیطان: در طرایق ج ۱ (ص ۸۸ نقل کرده از مکاشفات یکنفر از صوفیه که گفت بودم درحال مناجات که حجاب بر طرف شد و او را بر عرش دیدم پس برای او سجده کردم و با او تکلم نمودم وقتی که رفقای مجلس این حکایت را شنیدند او را بنزد ابن سعدان بردند که حدیث پیغمبر را که راجع بعرش شیطان مابین زمین و آسمانست نقل کند ابن سعدان حدیث را برای او نقل نمود آن صوفی نمازهای خود را قضا کرد گفت من شیطان را عبادت میکردم و لذا خود آقایان متصوفه اعتراف نموده‌اند که مکاشفات شیطانی و رحمانی دارد باید مکاشفه را بر برهان عرضه نمود و برهان قاطع بر اینکه مکاشفات آنها را اعتبار و حقیقتی نیست، اختلاف خود آنها است در اصول و ریشه‌های دین که آنها بعضی سنی و بعضی شیعی و برخی ملحد و عده‌ای بی

(بقیه از صفحه ۵۰)

عبد مناف که خواست عروسی را برهم زند و بصورت پیرمردی در دارالندوه حاضر شد برای رای دادن در قتل پیغمبر (ص) و از این قبیل قضایا زیاد است ان فی ذالک عبرة لاولی الالباب و ذکرى لمن كان له قلب او القى السمع و هوشهید فلا تغفل عن قوله تعالى و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجاد لو کم پس تمام الهامات اینان و وحی شیطان است که در قلوب آنان القاء مینماید و گاهی لشکریان شیطان اینان را بسوی شیطان عروج دهند و سیر دهند و چیزهایی در نظرایشان جلوه دهند و این تسلط شیطان بر آنان مجازات داخل شدن آنان است در راهی که خدا معین نفرموده است و میخواهند برای و فکر و قیاس در اصول دین تکلم نمایند و اصول دین را از این راه درست نمایند و متمسک بافکار بشری شوند و از قرآن و اخبار رو برگردانند قال تعالی و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین

قید و افسار گسیخته و در بین آنها سلسله های مختلف و عقاید متضاد بایکدیگر که هر يك دیگری را گمراه و خود را اهل حق میدانند و حال آنکه همه خود را اهل حق و آن حق را بخیال خود از راه مکاشفه یافته اند بدیهی است که این اختلاف دلیل بر بطلان مسلك و طریقه آنهاست و شیطان است مرشد و پیر بزرگ آنان که آنها را از شریعت حقه خدائی دور بلکه در نظر آنها شریعت و دین خدائی را مانع رسیدن بحقیقت معرفی نموده . نقل شده که نجیب الدین در مجلس ورد سهروردی حاضر شد مطرب آنان انشاد کرد (آیا جلی نعمان بالله خلیا : نسیم الصبا یخلص الی نسیمها . ای دو کوه نعمان قسم بخدا مرا واگذارید که نسیم صبا بسوی من بوزد بعضی اظهار کردند که در خاطر من القاء شد که آن دو محمد و ابراهیم اند که نمیگذارند نسیم روح بعشاق وزد و زنجیر های شرایع آنان است که قیود و موانع از ترقی و وصول بحقیقت است دیگران کلمات او را پسندیدند

و مجلسی در کتاب عین الحیوة (ص ۲۶۳) از محی الدین نقل کرده که گفت در معراج خود دیدم که مرتبه علی پست تر بود از مرتبه ابی بکر و عثمان و عمر

حاج صمد آقا : عجب مکاشفاتی دارند و عجب بمعراج رفتند و شیطان آنان را اغوا کرده است و این معراج تازکی ندارد در زمان سابق برای دانشمندان قبل از اسلام نیز بوده است و شیطان آنان را نیز بمعراج برده است چنانچه اردای ویراف که در سنه ۵۷۶۳ سال بعد از هبوط بوده است و در زمان اردشیر بابکان میزیست بمعراج رفت سه جام شراب خورد و بیهوش افتاد و يك هفته بیهوش بود و شش تن حکیم اطراف او بودند تا آنکه بهوش آمد برپای خواست و دبیری را پیش طلبید و صورت مکاشفات و مشاهدات خود را بگفت تا او نوشت که بعرض اردشیر برساند گفت چون بخفتم فرشته بهشتی آمد دست مرا گرفت و مرا پهل صراط رسانیده آنگاه جبرئیل در رسید و مرا بعرش برد و فرشتگان و بهشتیان را دیدم و در حضرت یزدان نماز بردم آنگاه طبقات مردم را دیدم و از حال يك يك

باز پرس کردم و ارواح جمیع اصناف را دیدم و مقام هر يك را بدانستم آنگاه مرا بدوزخ آوردند و اهالی دوزخ را تن بتن دیدم و کیفر هر گناه را دانستم بعد از آن فرشتگان مرا بعالم عنصر آوردند و سپس ترویج دین زردشت نمود (۱)

حاج محمد علی: نتیجه مکاشفات این دانشمند حقانیت دین زردشت بود که ترویج داد بلی معراجی که بسبب سه جام شراب سیر نماید از این بهتر نمیشود مانند معراج محی الدین که مرتبه علی را از مرتبه ابی بکر و عمر و عثمان پست تر دید و در چنین مکاشفات است که شیطان در قلوب آنان القاء میکند که خدای عظیم مالک قادر تنزل رتبه دارد بنحویکه خلق ضعیف ناتوان را از تطورات او دانسته و افعال و اعمال بندکان را نسبت باو داده و بر اثر مکاشفات شیطانی خود را واصل باو وفانی دراو گفته و از بندگی و عبادت سر پیچیده و داد لیس فی جبتی الا الله زده و عالم وجود همه را عین او دانسته و لیس فی الدار غیره دیار سروده و تمام خبائث و ارجاس و انجاس را تطورات و تجلیات و شؤونات و لمعات و صفات آن ذات قدوس دانسته و آنرا توحید ذاتی و صفاتی نام نهاده و تمام گناهان و افعال عباد را بذات مقدس نسبت داده و آنرا توحید افعالی گفته

گویند مجموعه کون را بقانون سبق کردیم تصفح و رقا بعد و رق
حقما که ندیدیم و نخواندیم در آن جز ذات حق و شئون ذاتیه حق
اف باد بر این توحید و اهلس سبحان الله عما یصفون و تعالی الله عما
یشر کون

حاج صمد آقا: آقای دکتر من نمیدانستم که جناب عالی واردید در خصوصیات گفته های فلاسفه و مکاشفات اهل طریقت مخصوصا متصور شدن شیطان بصور مختلفه و القائات او در قلوب اینان و قضیه آن صوفی که نزد ابن سعدان رفت و نماز های خود را قضا کرد و گفت من شیطان را عبادت می کردم گمان من این است که حضرت آقا (سیاح پیاده) یافتند که واصل بشیطان بوده اند و نماز

(۱) و تفصیل این قضیه را در کتاب ناسخ جلد دوم احوال حضرت عیسی (ع)

در (ص ۱۱۴) ذکر کرده است

نمیخوانند الان نماز مغرب و عشا را خواهند خواند و نماز های گذشته را قضا مینمایند

صدای خنده آقایان بلند شد

سیاح پیاده سری تکان داده گفت راستی بیانات آقای دکتر مرا تکان داد و اگر دلیلی قانع بیاورند که مرام متصوفه و فلاسفه از قبل از اسلام بوده من هم نماز خواهم خواند و یقین مینمایم که این طریقه باطل و هیچ ربطی بشریعتی ندارد .

دکتر حسینخان من کاملاً اثبات خواهم نمود که عقیده آنان از فلاسفه و دانشمندان قبل از مسیح گرفته شده بشرطیکه شما بر خرید و در محضر معبودم پربان خود تعظیم نمائید و بسجده در آی، و از جسارت هائیکه بساحت مقدس پروردگار نموده اید کاملاً توبه کنید

و از خدا درخواست نمائید که دل شما را منور بنور ایمان فرماید سپس همه گوی دست بدعا بلند کردند و گفتند یارب العالمین و یا رحمن یا رحیم و یا اله العالمین بحق حبیب خاتم انبیاء و بفاطمه الزهرا سیده النساء و بامیر المؤمنین و یا زده امام از فرزندان آنحضرت که ما را توفیق بندگی لطف فرمائی و نور هدایت را در قلب ما روشن تر نمائی

سیاح پیاده : آقایان مرا بالخصوص دعا نمائید همه اجابت نموده او را مخصوصاً دعا نمودند و برای او هدایت و سعادت از خداوند متعال خواستند سیاح پیاده : اجازه میدهید قبل از آنکه وارد شوید به مبدء پیدایش تصوف و حکمت و ورودان در اسلام من نمازی بخوانم

دکتر حسینخان و رفقای جلسه همه صد اشان با حسنت احسنت

بلند شد امید واریم که موفق شوید و خداوند عنایتی بیشتر بشما فرماید

سیاح پیاده : از جای بلند شد و وضوئی گرفت و در کناری مشغول

نماز شد و پس از نماز دعا و تضرع نموده از خداوند درخواست سعادت و توفیق و هدایت نمود

حاج صمد آقا اظهار نمود حاج خلیل آقا شیرینی نماز خواندن حضرت آقا را لطف فرمائید

حاج خلیل آقا: مشهدی محمد شربت بده

پس از صرف شربت دکتر حسینخان گفت آقایان اجازه فرمائید مشغول دنباله عرایض بشوم حضار عرض کردند بفرمائید تا استفاده نمائیم

دکتر حسینخان: عرض کردم فلسفه و عرفان از دانشمندان و فلاسفه و یونانیان قبل از اسلام گرفته شده و فلاسفه و عرفای مسلمین شاگردان دبیرستان آنان بوده اند و این عقاید را نیز از آنان گرفتند و برای توضیح این مطلب کلمات و عقاید دانشمندان قبل از اسلام را عرض مینمایم و بعد کیفیت ورود آن را در اسلام بعرض رفقا خواهیم رسانید

در کتاب حدیقة الشیعه گوید صاحب کتاب بیان الادیان نقل کرده که اصل حلول و اتحاد از جر نانیه که طائفه از صابئین هستند میباشد

و در کتاب ملل و نحل شهرستانی فرموده جر نانیه جماعتی میباشد از طائفه صابئین که میگویند صانع معبود واحد و کثیر است

یعنی وحدت در کثرت و کثرت عین وحدت است و همین عقیده را در کتاب نفایس الفنون (ج ۱ ص ۳۰۵) از ایشان نقل کرده و بعد گوید مذهب ایشان آنستکه باری تعالی در صورت اشخاص خود را اظهار کند و بصور اشخاص متشخص شود و در جنات الخلود گفته صابئین بحلول و تناسخ قائلند •

و در کتاب سیر حکمت در اروپا جلد اول (ص ۱۴) نقل کرده که برمانیدس (متولد ۶۳۶ سال قبل از میلاد مسیح ۴) قائل بوحدت وجود بوده و گفته وجود یکی است و پیوسته و نامحدود و جز بوجود واحد که کل وجود و وجود کل است قائل نتوان شد

و نیز نقل شده که استاد برمانیدس اکسنوفان حکیم در ماه ششم قبل از میلاد کل کائنات را یک جوهر اصلی دانسته و آنرا خدای بی همتا گفته و تمام اشیاء عالم را وحدت محض گفت

پلوتن حکیم در سنه ۴۱۷ قبل از هجرت قائل بوحدت انسان کامل باخدای

بیچون شد

پورفیر حکیم در سنه ۳۱۸ قبل از هجرت قائل بوحدت وجود گردید و در دیوان صنعی (ص ۲۹) فلسفه پلوتین را مبنی بروحدت وجود دانسته و خدا را ساری در همه اشیاء میدانند

و در کتاب کشف الاشتباه (ص ۱۸۶) نقل کرده است که پلو تنیوس یکی از فلاسفه معروف یونان یاروم بود سخنان بسیاری بزبان فلسفه گفت از آن جمله گوید در جهان آنچه هست همه یک چیز است و آن خدا است و چیزهای دیگر از او جدا شده اند و اگر کسی از خود بیخود گردد بخدا تواند پیوست تا اینکه گوید آنچه ما جوئیم از ما دور نیست بلکه در خود ما است

و در کتاب ناسخ درذیل حال زردشت که در سنه ۵۰۲۳ سال بعد از هبوط بوده عقاید پارسیان قدیم را نگاهشته و فرقه های آنان را شرح داده و گفته حکمای ایشان همه اشیا را پر تو هستی مطلق دانند

و اینها را فارسیان و ایزدیان و سپاسیان گویند و اینها چند فرقه اند فرقه اول سپاسیانند تا آنکه گوید ایشان هیچ دین و آئین را بدننداند و گویند ازهر کیش و روش میتوان بیزدان رسید و آسمانرا بهشت جاودان دانند تا آنکه گوید و اما فرقه سوم جمشاسپیان اند گویند جهانرا در خارج وجودی نیست و هر چه هست همه ایزد است و جز خدای چیزی موجود نباشد و عقول و نفوس فرشتگانند و گویند جمشید که پدر جمشاسب است که اینها منسوب بدویند گفت ایزد تعالی عقل اول را تصور کردان پدیدار آمد و عقل اول سه چیز را تصور کرد که آن عقل دوم و نفس اول و سپهر اطلس باشد و این هر سه پدید آمد و از تصور عقل ثانی سپهر هشتم و نفس ثانی و عقل سوم آشکار گشت بدینگونه ده عقل و نه نفس و نه فلك جلوه گر آمد و موالید و عناصر از آن پس ظهور یافت

و اما فرقه چهارم آنها سمراد یانند و سمراد یعنی و هم و پندار و اینها بر چند طبقه باشند نخستین پیروان فرتوش که در آغاز دولت ضحاك ظهور یافت و

و اینها را فرتوشیه گویند عقیده آنها آنست که عالم عناصر همه و هم و خیال است اما افلاک و انجم و مجردات باقی و ابدی است و جمعی دیگر از آنها فرشیدیه منسوب به فرشید پسر فرتوش گوید افلاک و انجم نیز خیال است و وجود ندارد اما مجردات موجود و باقی اند و طبقه دیگر از سمرادیان فرایر جیه اند و فرایرج پسر فرشید است او گوید مجردات که عقول و نفوس اند نیز وجود ندارد و هستی واجب الوجود راست و بس دیگر همه و هم و خیال است و این دو بیت را بفرایرج نسبت دهند جهان دانی همه سمراد باشد

ترا گر فر یزدان یاد باشد
 ز سمراد است گفتن نام سمراد
 همین سمراد هم سمراد باشد حاج صمد آقا بنازم اجداد خودمان را نکند
 آقای دکتر ما همه و هم و خیال باشیم مواظب باشید چشمتان را بمالید خوب
 نگاه کنید سپس دستی به حاج محمد علی زده گفت خودتی یا خیال میکنم توئی
 صدای خنده از حضار بلند شد

حاج محمد علی: میترسم همین کارهایی را که میکنی و هم و خیال باشد
 باز حضار خندیدند و همگی گفتند آقای دکتر خواهش مندم به بیانات خود ادامه
 دهید دکتر در ناسخ (ص ۶۳۳) عقاید حکماء قدیم هند را نقل کرده و آنان را بر
 چند فرقه تقسیم نموده فرقه از آنان میگویند برخداوند واجب است که از حضرت
 اطلاق نزول فرموده در هر نوعی از مخلوقات ظهور فرماید و گویند هر فرشته ای
 را از خدا جدا ندانند اشاره است بآنکه حق در مظاهر متعدده ظهور مختلفه دارد
 و از ذره تا خورشید همه عین ذات مقدس اوست و گویند ارواح انسانی فروغ
 ذات حق است تا آنکه گوید

فرقه دوم وید انیانند و ایشان صوفیین میباشند گویند جهان شعبده حق است
 و آن ذات مقدس مردم بصورتی بر آید و آنرا گذاشته بلباس دیگر ظهور کند
 (و همدین عقیده را ملای رومی در اشعار خود بیان نموده هر لحظه بشکلی بت
 عیار در آمد الخ) و حکمای متأخرین ایشان مانند سنگرا چاری و غیر او
 اینجهان را جمله خیال دانند الخ

سیاح پیاده عجب این عقیده‌ها هندیهای قدیم داشته‌اند دکتر: بلی چنین است ساعت ۸/۵ بعد از ظهر است قریب دو ساعت از شب گذشته درب باغ صدا کرد

حاج خلیل آقا: مشهدی محمد ببین کیست

مشهدی محمد دوید در باغ را باز کرده سلام علیکم بفرمائید

حاج خلیل آقا: کیست

مشهدی محمد: حاج آقا، آقای صباحی هستند

حاج خلیل آقا: حرکت نموده رو بطرف باغ از آقای صباحی استقبال نموده

گفت به به آقای صباحی سلام علیکم خوش آمدی چه عجب کاش امروز تشریف می‌آوردید بفرمائید آقای صباحی از دور چشمش بکنار استخر افتاده گفت مهمان

دارید شاید مقتضی نباشد اجازه دهید بر گردم

حاج خلیل آقا: اختیار دارید الان قصد داشتم که بفرستم شما نیز تشریف

بیاورید خیلی بجا و مورد است و تمام رفقاء مسرور و مشعوف میشوند بملاقات شما آقای صباحی وارد در مجلس همه گی ازجا برخواسته تعارفات لازمه انجام داده

آقای صباحی را بالا دست خود قرار داده‌اند احترام شایانی نمودند

هژیر فیلسوف: آقایان شما، آقای صباحی را میشناسید ایشان کاملاً درس

خوانده مردی است با فضل و کمال کتب حکمت و فلسفه را بخوبی خوانده است و حاضرند در هر گونه مباحثه‌ای شرکت نمایند

حاج صمد آقا: حتی در مقابل تبرزین حضرت آقا صدای خنده بلند شد

آقای صباحی: از لطف همه آقایان متشکرم امشب نزدیک غروب دیدم

حال بچه بهتر قدری قلبم راحت شده با خود گفتم بعد از نماز مغرب و عشاء آهسته آهسته میروم خدمت حاج آقا ساعتی مانده و بعد مراجعت مینمایم الحمدلله که

موفق خدمت سائر رفقاء نیز شدم

حاج خلیل آقا: جناب آقای صباحی امشب را نمیگذارم بر گردید الان

مشهدی محمد بنا است برود شهر یخ بیاورد هر فرمایشی دارید بفرمائید انجام دهد

آقای صباحی: پس خواهشمندم بفرمائید بمنزل ما خبر دهد سپس رو کرد

باقایان و گفت همچو فهمیدم آقایان مورد خطاب و بیانات یکی از آقایان قرار گرفته بودند خواهش میکنم به بیانات خود ادامه دهید من نیز استفاده نمایم

حاج صمد آقا: ای آقای صباحی جای شما خالی امروز از اول آفتاب تا

غروب جنگ تبریز و خانقاه و شارب و مرشد بود صدای خنده بلند شد

دکتر حسینیخان: جناب آقای صباحی آقای سیاح از دیشب مهمان حاج آقا

بودند و ما نیز بنا بوعده از صبح در خدمت حاج آقا هستیم مدتی ایشان در مقام

ارشاد ما بودند و بیانات و اشعار مرا شد و بزرگان صوفیه را نقل کردند تا نوبت

بما رسیده و به درخواست آقایان بنده نا قابل اثبات نمودم که آقایان صوفیه در

نتیجه مقالات با آقایان فلاسفه عرفان مسلک یکی اند و هر دو طائفه این عقیده را

از کفار و مشرکین قبل از مسیح صلی الله علیه و آله گرفتند و متاخرین از دانشمندان آنان نیز

همین عقیده را در کلمات خود بیان نمودند چنانکه در کتاب اصول فلسفه (ص ۱۲۳)

مناجات شیای را نقل کرده که گفت خداوند کوچکترین برگی از برگهای درختان

که بازیچه دست وزش است پاره از تو بوده است و جزئی از تو میباشد تا اینکه

گوید و نیز این روحی که در هر جا وجود مییابد و هر چیز بدو زنده است هماناتوئی

و در (ص ۱۲۴) گوید زینوفانیس مردم را چنین تعلیم داده و می آموخت که

بجز خدای یکتا هیچ چیز دیگر نیست و در (ص ۱۲۵) گوید پایان قرن شانزدهم

گیور دانو برنو معتقد بوده است که خدا را هیچ حد و اندازه نمیباشد و او و

گیتی یک چیزند و نیز گفته آنانکه خدا را موجودی در عرض موجودات دیگر

پنداشتند محققا او را محدود کردند و در (ص ۱۲۶) گوید که گوته (درسنه ۱۷۴۹

میلادی) میگوید خدا هرگز راضی نیست که فقط از مرکز اعلا بر خلائق مسلط

و حکم فرما باشد بلکه دوست دارد که در باطن و نهان اشیا ساری بوده و داخل

باشد تا اینکه طبیعت را بخود شایان تجلی بیند و خود را هم در طبیعت متجلی

سازد و نیز خدا و شیئی مخلوق وی و ذاتش را یک چیز دانسته

صباحی بلی چنین است این عقاید مخصوص دانشمندان دنیا است در مقابل

اساس و شرایع انبیاء صلی الله علیه و آله و با هیچ شریعتی درست نشود چون اساس شرایع بر

فرق بین خالق و مخلوق است و آنکه خالق هیچ سختی با مخلوق ندارد و نیز پایه تمام شرایع بر اختیاری بودن اعمال بنندگان است که مورد تعلق و جوب و استحباب و حرمت و کراهت و اباحه شود و بنا بر قول صوفیه موضوع منتفی است زیرا همه موجودات بزعم آنان عین حق است و تمام افعال بنندگان فعل حق است و قرآن مجید از اول تا آخر نقطه مقابل این مرام باطل است مردم را دعوت میکند بخدای احد و واحد و بی نظیر و شبیه که مثل و مانند ندارد ازلا و ابد بوده و خواهد بود و هیچ تغییر و زوال و فنا و کم و زیاد شدن برای او نیست مثلاً سوره مبارکه حمد که در هر شبانه روزی چندین بار تمام مسلمین باید بخوانند حجت و برهان قطعی است بر فساد این مرام چون نصف اول آن راجع بخالق و ستایش و ثنا گویی ذات مقدس است و نصف آخر راجع بمخلوق است و آنکه مخلوقات سه قسم مختلف میباشند و امر فرموده است مؤمنین را که از ذات مقدس درخواست هدایت نمایند که آنان را در راه مستقیم ثابت بدارد و آن راهی است که انبیاء و اولیاء بانعام و لطف پروردگار میپیمایند نه راه آنکسانیکه مشمول غضب پروردگار گردیدند و نه راه گمراهان که از جاده حق دور افتادند آیا این سوره شریفه برای مسلمانان کافی نیست که برای آنان فساد و بطلان این طریقه را واضح نماید و قرآن را حجت قرار دهند و عقاید خود را از قرآن و روایات متواترات درست نمایند و متمسک بمحکمات آن کردند و اگر بمتشابهات برخوردند آنرا حمل بر محکمات نمایند چنانچه خود قرآن و روایات دستور دادند نه آنکه بیعضی از متشابهات متمسک شوند و آنرا برای و فکر خود تاویل نمایند و دست از محکمات و ضروریات بردارند

آیا مسلمان عاقل که اعتقاد دارد که خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله اشرف و اکمل کل مخلوقات است و مبعوث بتمام شرق و غرب عالم گردیده و میگوید ای اهل عالم تمام شما باید تابع من شوید و از نور هدایت من استضاءه نمائید و تمام شما در ظلمات میباشید و قرآن بر من نازل شده که شما را از ظلمات بیرون کنم و داخل در نور نمایم و اختلاف را از بین دانشمندان بشر بر دارم و آنان را بحقایق موجودات

همان طور که در واقع هست برسانم آیا این مسلمان میتواند احتمال دهد که این پیغمبر کلمات و عقاید دانشمندان دنیا را که قبل از اسلام گفتند نمیدانسته و خداوند باو خبر نداده واضح است که پیغمبر ﷺ عالم است بآنچه شده و آنچه خواهد شد تا روز قیامت آیا ممکن است که پیغمبر ﷺ در مقابل اقوال مختلفه بشر ساکت باشد با آنکه او اشرف تمام انبیاء و مرسلین است که مبعوث شده برای رفع اختلاف و تعلیم علوم و معارف حقه الهیه یا آنکه همان مطالب را در اصول دین فرموده است پس چه علم تازه از جانب خدا بر او نازل شده است نه چنین است بلکه علم الهی تازه آورده در مقابل علوم قدیمه بشریه و آن قرآن است که برای هدایت بشر فرستاده و علم آنرا نزد پیغمبر ﷺ و خلفاء او قرار داده و مردم اگر هدایت خواهند باید تابع آنان شوند و دست از پس مانده های یونانیان بر دارند و به بینند چگونه قرآن آنان را هدایت میکند و راه ترقی و هدایت و سعادت را عبادت و تقوی قرار داده و معرفت را فطری بشر دانسته و راه زیاد شدن معرفت را اطاعت نور عقل که حجت باطنی است و تبعیت از حجت های ظاهری که انبیاء و مرسلین و ائمه صلوات الله علیهم میباشد معرفی فرموده

آیاره قرآن و انبیاء و مرسلین و ائمه صلوات الله علیهم که ترقی و کمال را در عبادت و تقوی دانند مطابق است با راه افکار بشریه که برای رسیدن بمقام وصال جذبات عشقی آنان را و میدارد بتوجه نمودن باصوات موسیقی و ترنمات آن و یا بصورت زیبا و وجیه بعنوان آنکه این صورت زیبا از تطورات او است بلکه بیشتر در او تجلی نموده و قرب باو را وصال بمعشوق دانند ذوالنون مصری گوید الاصوات الطیبة مخاطبات و اشارات الهیه استودعها عند کل طیب و طیبة (۱) یعنی صدا های خوب مخاطبات و اشاراتی است الهی که خدا آنرا بودیعت سپرده در نزد هر مرد و زن خوبی (و سمنون محب که از مشایخ صوفیه و معاصر جنید بوده گوید السماع نداء من الحق للارواح و الوجد عبادة عن اجابة الارواح لذلك النداء و

(۱) در کتاب مصباح الهدایه تالیف کاشانی (ص ۱۹۰) از او نقل کرده است

الغشی عبادة عن الوصول الى الحق (۱) (یعنی غنا و صدای خوش ندائی است از جانب حق مر ارواح را و وجد و شغف اجابت ارواح است آن ندا را و غش کردن بعد از آن عبارت است از واصل شدن بحق)

واضح است که راه قرآن بسوی حقایق راهی است که خالق حقائق و صانع عوالم معین فرموده و بیان نموده است و راه بشر راهی است که بافکار و رأی و قیاس درست نموده اند و لا حقیقین از سابقین گرفتند و هر يك بفکر خود تکمیل کرده و باندازه طاقت بشری فکر خود را جولان داده و در کشف حقایق و صفات و افعال باریتعالی تکلم نموده و اما قرآن از جانب پروردگار نازل شده و بکلی این راه را مسدود کرده و فرموده عقول و افکار و اوهام و افهام هیچ بذات قدوس و صفات و افعال او راه ندارند و امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شریفه خود فرمود من فکر فی ذات الله تزندق و تمام تکبیرات و تسمیحات تکبیر و تنزیه و تسمیح ذات مقدس است از تعریفات و توصیفات بشریه چون تمام آن از تراوشات مغز و فکر بشر است حاج محمدعلی : آقای صباحی اجازه میدهید يك سؤالی بنمایم

آقای صباحی : بفرمائید پس چه شد که این علم بشری و یونانی در اسلام

شایع و رائج شد

آقای صباحی : خلفای بنی عباس مخصوصا مامون عباسی چون عاری و برانی از علوم الهی اسلامی بودند و کمالات و علوم آل محمد علیهم السلام مردم را متوجه بعلو شان و عظمت آنها می نمود برای آنکه مردم را سرگرم کنند و از درخانه حجج خدا و هادیان خلق دور سازند کتب یونان را بمملکت اسلامی وارد نموده وجدیت و کوشش برای ترجمه آن بزبان عربی و ترویج و تبلیغ آن نمودند و مردم را بتحصیل و تعلیم آنها واداشتند و بمدرسین و استادان و مترجمین آن پولهای گزاف دادند و مردمی را باسم عارف و مرشد تجلیل و احترام کرده آنها را در میان مردم بعظمت معرفی نمودند ، سیاست خلفای عباسی رفته رفته مردم را از علوم قرآن و کسانانی که از مجرای وحی و علم الهی بحقیقه العلم رسیده

بودند دور نمود و آنها را مبتلا نمودند به پس مانده یونانیان و تراوشات مغزهای بشری که خود آنها در همان علوم با یکدیگر اختلاف داشتند و هنوز هم در اختلاف میباشند این نیست مگر خذلان پروردگار زیرا هر کس طلب هدایت و انتظار ارشاد از غیر قرآن داشته باشد و کتاب خدا را وا گذاشته گدای درخانه دیگران شود خداوند او را بهلاکت و سرگردانی اندازد (۱)

۱ - من طلب الهدایة من غیر القرآن اضله الله کما فی غیر واحد من الروایات و سیاتی انشاء الهوفی الروضات فی ترجمة الفارابی قال ثم ان فی کتاب العنیه للمحدث النیسابوری نقل کلام یناسب درج هذا المقام عن الرسالة الفارسیة الی کتبها مولانا محمد طاهر القمی فی بطلان طریقة الفلاسفة والطبیعیة و خروجهم عن المراسم الدینیة والشراعیة الاسلامیة و كذلك البسطامیة و الحلاجیة من الصوفیة الکشفیة و الکرامیة وهوفی ذلك الكتاب بهذه کیفیة (من السؤال و الجواب)

باز بیان فرماید که مذاهب فاسده باطله فلاسفه در چه زمان و بچه سبب در میان اهل اسلام شایع و متعارف شده بینوا توجروا

الجواب ، هو المعین و الموفق بدان رحمت الله که فلسفه پیش از زمان مامون رشید در میان اهل اسلام نبوده در کتاب رشف النصایح مذکور است که ابومره کندی در شام کتایی از کتابهای فلاسفه بدستش افتاد بنزد عبدالله بن مسعود که از صحابه بود آورد عبدالله مسعود طشت و آب طلب کرد چنان اجزاء کتاب را بشست که سواد مداد در بیاض کتاب ظهور یافت و تازمان مامون اثری نبود تا آنکه مامون ارسطو را بخواب دید و از گفتگوی ارسطو محظوظ شد بعد جماعتی معین کرد بجانب فرنک فرستاد و کتب فلاسفه را از پادشاه فرنک طلب کرد کتب را بیاد اسلام نقل نمودند و فرمود که زبان دانان کتب را بزبان عربی نقل نمایند و چون درس خواندن و نوشتن آن کتب سبب قرب خلیفه بود بنا بر این سنیان بطمع قرب خلیفه و انعامش اوقات بسیار صرف فلسفه و افاده و استفاده آن کردند خصوصاً سنیان ماوراء النهری که بی توفیقی شعار ایشانست سعی بسیار در تحصیل فلسفه کردند دو کس ایشان که فارابی و ابوعلی باشند در ترویج کفرهای فلاسفه سعی بلیغ نمودند و سنیان فارابی را معلم ثانی نام کردند و ابوعلی را شیخ رئیس نامیدند و مولانا نفیسی که از اعظام افاضل اطبا است در کتاب شرح اسباب گفته که فارابی مبتلا بمرض مالیخولیا بوده و نقل کرده که بسیاری از فلاسفه مثل افلاطون و نظرای او بمرض مالیخولیا گرفتار بودند و ابوعلی چنانکه اهل تاریخ نقل کردند معروف به شرب خمر بوده الی آخره (بقیه در صفحه ۶۴)

برای آنکه از ظواهر و محکّمات دست برداشته و از فطرت خود روگردانیده و دست بدامن متشابهات انداخته و آنرا برای خود تأویل و توجیه نموده پس خدا او را خدلان فرموده و واگذار بخودش کرده پس شیطان قرین او گردیده و مورد نزول شیاطین و وحی و الهامات آنان کشته

(بقیه از صفحه ۶۳)

در ناسخ در احوال ارسطاطالیس ج ۱ (ص ۵۴۳) نوشته که مامون از ملک روم کتب حکمت را خواست او باصنا دید دولت مشورت کرد اجازت کردند و گفتند این کتب در میان هر طبقه شایع گردد قواعد ملت و شریعت ایشانرا متزلزل کند پس پنج شتر بار کردند و فرستادند پس بنی عباس عدّه را برای ترجمه آن گماشتند من جمله حنین بن اسحق و حبیب بن حسن و ثابت بن قره و غیرهم و هر یک را ماهی پانصد دینار زر خالص دادند بلکه هر چه خواستند دادند

وفی البحار آخر باب المعادن قال المجلسی ره هذه الجناية علی الدین و تشهیر کتب الفلاسفة بین المسلمین من بدع خلفاء الجور المعاندين لائمة الدین لیصرفوا الناس عنهم و عن الشرع المبین و يدل علی ذلك ما ذكره الصفدی فی شرح لامية المعجم ان المامون لما هادن بعض ملوك النصارى اظنه صاحب جزيرة قبرس طلب منهم خزانة كتب اليونان وكانت عندهم مجموعة فی بیت لا يظهر علیه احد فجمع الملك خواصه من ذوی الرأى و استشارهم فی ذلك فكلهم اشار بعدم تجهيزها اليه الامطران و احدفانه قال جهزها اليهم فما دخلت هذه العلوم علی دولة شرعية الا افسدتها و اوقعت الاختلاف بين علمائها و قال فی موضع اخر ان المامون لم يبتكر النقل و التعريب اى لكتب الفلاسفة بل نقل قبله كثير فان يحيى بن خالد بن برمك عرب من كتب الفرس كثيرا الى ان قال و المشهور ان اول من عرب كتب اليونان خالد بن يزيد بن معاوية لما اولع بكتب الكيمياء و يدل علی ان الخلفاء و اتباعهم كانوا مائلين الى الفلسفة و ان يحيى البرمكى كان محبا لهم و ناصر المذهبهم مارواه الكشى عن يونس بن عبد الرحمن قال كان يحيى بن خالد البرمكى قد وجد علی هشام (اى هشام بن الحكم و هو من اجلة اصحاب الصادق و الكاظم صلوات الله عليهما) شيئا من طعنه علی الفلاسفة فاحب ان يعزى به هرون الرشيد و يضربه علی القتل ثم ذكر قصة طويلة و انه عد اصحاب الرجال من كتبه كتاب الرد علی ارسطاطالیس فی التوحيد و عد النجاشى من كتب الفضل بن شاذان كتاب الرد علی الفلاسفة الى ان قال و عن سقراط انه سمع بموسى (ع) و قيل له لوها جرت اليه فقال نحن قوم مهذبون فلاحاجة الى من يهذبنا الى آخره

حاج محمد علی: آقای صباحی خواهش میکنم شما تذکرات قرآن را که راجع بخدا شناسی و صفات آن ذات مقدس است برای ما بیان فرمائید
 آقای صباحی: خداوند متعال درقرآن مجید خود را بصفات کمالیه معرفی فرموده و منزّه و مبرا نموده از آنکه حواس ظاهره و باطنه درك آن ذات قدوس را نمایند شبیه و نظیر و شریک و مثل و مانند ندارد هرچه در مخلوق جاری است و مخلوق متصف بآن میشود در خالق جاری نیست و ذات قدوس از آن منزّه و مبرا است و این دلیل قاطع و برهان ساطع است که خالق غیر مخلوق است و مخلوق غیر خالق هیچ سنخیتی بین خالق و مخلوق نیست آیا بین نور و ظلمات و حادث و قدیم و جهل و علم و عجز و قدرت سنخیت است نه چنین است مباین است بتمام معنی است

خداوند متعال عالم و قادر و حی است بعلم و قدرت و حیات ذاتی تغییر و تبدیل و زیاده و نقیصه و حد و تناهی در او راه ندارد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد کسی و چیزی از او بیرون نشده و خود او نیز از کسی پدیدار نگشته و احدی مانند او نیست و مخلوقات جاهل و عاجز و ضعیف و بنده و ذلیل و فقیر و مملوک و قابل تغییر و تبدیل و زیاد و کم شدن و محدود و متناهی و دارای شبیه و نظیر و والد و مولود است و اگر خداوند عنایتی با او فرمود دانا و توانا میشود بهمان مقداری که خدا خواسته و داده میخواست و مینشیند و میخورد و خداوند از این صفات منزّه است و افعال بندگان صادر از خود بندگان است بحول و قوه ای که خدا بآنان داده چنانچه در دهن مسلمین شب و روز بامر پروردگار تکرار میشود و میگویند بحول الله و قوته اقوم و اقعده مثلاً دروغ عملی است زشت و حرام بحکم قرآن و روایات و عقل و اجماع و مخلوق او را میگوید و میسازد چنانچه واضح است و خداوند تذکر بآن داده و فرموده و تخلقون افکا یعنی شما دروغ را میسازید و دروغ را میگوئید پس خداوند خالق دروغ نیست بلکه لعنت نموده دروغ گورا چنانچه فرمود لعنة الله على الكاذبين یعنی لعنت خدا بر دروغ گویان و بگفته صوفیه که فعل و عمل هرچه هست فعل و عمل خدا است و در دار وجود غیر او کسی نیست

خودش دروغ گفته و خود را لعنت کرده است سبحانه و تعالی عما يقول الظالمون
علوا کبیرا

و خداوند در قرآن مجید فرموده و یل للذین یکتبون الکتاب باید بهم نم
یقولون هذا من عند الله وای برای کسانی که مینویسند کتاب را بدست های خود پس
میگویند این از جانب خداست چنانچه صوفیه مینویسند بدست خود و میگویند خدا
نوشته و از ناحیه خداست و دست آلت است

و میفرماید یریدون ان یطفقوا نور الله بافوا هم و یابی الله الا ان یتنوره الایه
یعنی مردم میخواهند نور خدا را خاموش نمایند و خدامانع است و نمیگذارد و
نمیخواهد مگر آنکه تمام کند نور خود را و بگفتار صوفیه این کلام صحیح نیست
چنانچه واضح است و از این قبیل آیات محکمت برد آنان زیاد است بلکه تمام
قرآن از اول تا آخر واضح کننده فساد این عقیده است برای تذکر چند مثالی
ذکر شده است

پس واضح است که اساس قرآن بر این است که مخلوق غیر خالق است و اعمال
ایشان از خود آنان صادر میشود

و خدا مجازات فرماید آنرا و به پیغمبر ﷺ امر فرموده است که بگو من
بیزارم از آنچه میکنید قال تعالی فان عصوک فقل انی بریء مما تعملون و قال تعالی
فان کذبوک فقل لی عملی و لکم عملکم انتم برئون مما عمل و انابری مما تعملون
و اگر بر فرض غلط اعمال فعل الله باشد تبری پیغمبر ﷺ از آن معنی ندارد چنانچه
واضح است برای آنکه از جمله مسلمت و بدیهیات دین است که باید شخص مسلمان
بکارهای خدا راضی باشد و این مقام برای پیغمبر ﷺ و اما مان علیهم السلام
بنحواتم و اکمل باید باشد پس اگر بزعم باطل صوفیه تمام افعال از خدا صادر شود
پیغمبر و امامان و تمام مسلمین باید راضی باشند بتمام افعال از کفر و شرک و ظلم و
قتل دشمنان پیغمبران و امامان را خصوصاً ظام بنی امیه نسبت بسید مظلومان حسین
علیه السلام و بدیهی است که خدا و پیغمبر و امامان راضی بگناهان نیستند و خداوند در
قرآن مجید فرموده ان تکفر و افان الله غنی عنکم و لا یرضی لعباده الکفر الایه یعنی

اگر کافر شوید پس خدا بی نیاز است از شماها و راضی بکفر بندگان نمیشود و نیز ائمه صلوات الله علیهم در زیارات مکرر فرمودند خدا لعنت کند کسی را که راضی بقتل سیدالشهداء علیه السلام باشد چنانچه فرمودند لعن الله من سمع بذلك فرضی به الخ و فرمودند کسیکه راضی بکاری باشد در آن شرکت دارد پس بدیهی است که خودشان راضی باین ظلم نبودند و صوفیه باید بتمام گناهان (از کفر و شرک و ظلم و قتل بنی امیه حسین علیه السلام را و زنا و لواط و غیره) راضی باشند چون آنرا فعل خدا میدانند و خدا لعنت کند کسانی را که راضی باشند

و از جمله محرمات قطعیه بصریح قرآن و روایات و عقل و اجماع ربیاء است که انسان برای غیر خدا عبادت کند و رضایت غیر خدا را در نظر داشته باشد و بگفتار صوفیه موضوع غیر منتفی است عبادت هر کس شد عبادت خدا است و بنا بر این تکرار پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لا اعبد ما تعبدون و لا انا عابد ما عبدتم معنی ندارد و از جمله واضحات است که اساس قرآن و دین بر آن است که مخلوق بواسطه افعال و اعمال مختلف میشوند مؤمن و منافق و کافر مؤمن مورد عنایات و الطاف پروردگار است و بهشت و نعمت های بی پایان برای او است و منافق و کافر و مشرک مورد لعنت و غضب پروردگار است و عذاب جهنم و شداید آن برای آنان است

و این مطلب از موضوعات مسلمه تمام ادیان و شرایع است و بعقیده صوفیه در دار وجود غیر وجود واقعیته ندارد و وجود خیر محض است پس خالق و مخلوق و کافر و مؤمن و جهنم و بهشت یک حقیقت است و تمام خیر محض است و شر و بد و قبیح واقعیته ندارند و عذاب و شدتی نیست و منکر جهنم میشوند و چه بسیاری از ضروریات که منکرند

و نیز در آیات کربمه مکر راز شیطان مذمت شده و آنکه او دشمن خدا و پیغمبران و دوستان خدا است و امر فرموده که با او دشمنی نماید و در قرآن خود خبر داده که او وعده فقر میدهد و امر میکند بکارهای زشت و فحشاء و فرموده عبادت نکنید شیطان را و مرا عبادت کنید و نزد آقایان صوفیه شیطان

مظهر حق است و فعل او فعل خدا است و دوستی با او دوستی با خدا است و عبادت او عبادت خدا است مانند بت هر دو مظهر هستی مطلق اند و از فتوحات نقل شده که محی الدین گفت شیطان سید موحدین است و از این جهت سجده نکرد برای آدم که سجده برای غیر خدا جائز نیست -

سیاح پیاده : جناب آقای صباحی آیا تمام این عرفاء از نادانان بوده اند و در دسته اهل طریقت و عرفان دانشمندی نبوده است

آقای صباحی : چنانچه آقای دکتر تذکر دادند اساس و ریشه عرفان و فلسفه یکی است و از یونانیان قبل از اسلام گرفته شده و از همان تاریخ حکماء و فلاسفه یونان باطریقه انبیاء مخالف بوده اند این علم که در بین مسلمین آمد آنان خواستند که باین و شریعت آنرا تطبیق کنند و علم الهی و دین و قرآن را بوسیله فلسفه و عرفان بفهمند و اصول دین را از راه افکار و اراء و براهین بشری اثبات نمایند از هر دو ماندند و محجوب شدند و حق علم قرآن را ضایع کردند و از نور علم غافل شدند و اسم علم را بر معلوم تصویری و تصدیقی گذاشتند با آنکه علم غیر معلوم است و فهم غیر مفهوم است و از نور مقدس عقل که حجة الله باطنی است محجوب شدند و آنرا عبارت از کمال النفس باستخراج النظریات عن الضروریات دانستند و برای آنچه از اراء و افکار و قیاسات و براهین بشری اثبات کردند شواهدی از آیات متشابهات آوردند و آنرا برای و نظر خود تاویل کردند و اعتماد برتفا سیر اهل سنت نمودند و برای کشف مراد از آن متشابه باخبار اهل بیت مراجعه نکردند بلکه از قراین صدور ذیل آیه نیز غفلت کردند و بمحکمات حمل و رد نمودند پس در ضلالت و گمراهی افتادند چنانچه در جلد دوم بعضی از استدلالات آنان بآیات متشابهات بیاید انشاء الله تعالی

حاج خلیل آقا : مشهدی محمد یک دوره چای بده و ناشام حاضر شود آقای صباحی رفتار فلاسفه و عرفاء را با آیات محکمات و روایات متواترات بیان فرماید حاج خلیل آقا برخواست برای مهیا کردن غذا و مشهدی محمد چای نزد آقایان گذاشت

صبحی: آقایان دانشمندان بشری اصول دین را از آراء و افکار و قیاسات و براهین بشری درست نمودند و از علوم و معارف قرآن بهره نداشتند راه تائیل و توجیه را بر خود باز کردند و اگر بایه و خبری که خلاف برهان ساخته شده خودشان است بر خورند آنرا تائیل و توجیه مینمایند چنانچه خداوند در قرآن مجید خبر آنان را داده است و فرموده اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشاء به منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأیله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی کسانی که قلب آنان مریض است تابع متشابهات شوند برای خرابی دین و ایجاد فتنه و فساد و فهمیدن تأویل آن و حال آنکه تائیل آنرا نمیداند مگر خداوند و راسخون در علم که منحصرند بانه دین وَاللَّيْسَاءُ و امام هشتم عَلَيْهِ فرمود در اخبار ما حکمات است مثل محکمات قرآن و متشابهات است مثل متشابهات قرآن پس بر گردانید و حمل نمائید متشابهات را بر محکمات و در روایت دیگر امام صادق عَلَيْهِ فرمودند به متشابه ایمان بیاورید و لکن عمل بآن ننمائید

و در روایت دیگر امام صادق عَلَيْهِ از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل فرمودند که آنحضرت فرمودند در هر قرن و زمانی عدولی حامل دین شوند که بر طرف نمایند تائیل و توجیه اهل باطل و تحریف و تغییر غلو کنندگان را و دعاوی جهال را که بدروغ خود را نسبت بدین دهند دفع فرمایند الخ

و اگر کسی خواهد که از علوم الهی اقتباس نماید و عالم بعلموم ربانی شود باید تسلیم قرآن و روایات مبارکات گردد و تقوی را شعار خود قرار دهد تا خداوند او را منور بنور علم فرماید و چشم بصیرت او را بینا نماید تا آنکه به بیند که تمام قرآن و روایات و خطبه ها و مناجات های امان صلوات الله علیهم تمام بیان معارف حقه است و تعلیم علوم ربانی است و واضح میکند فساد علم فلسفه و عرفان را چقدر در دعا و مناجات و خطبه ها بیان مابین مخلوق با خالق را توضیح دادند و تذکر فرمودند بتنزیه و تقدیس حق از تعریفان و توصیفات بشری و پر نمودند عالم اسلام را از کلمه مقدسه الله اکبر و معنای آنرا اینطور فرمودند که الله اکبر من ان یوصف یعنی خدای متعال بزرگتر از آن است که بوصف در آید

و توصیف شود و معنای سبحان الله همین است تنزیه و تقدیس خداوند است از آنچه هر مشرک و کافری بگوید و بسیار فرموده اند که ذات مقدس منزّه است از آنکه دانش دانایان و عقل عقلا و فهم مردمان فهیم و نطق فصحاء و بلغاء بکنه ذاتش برسد و حواس ظاهره و باطنه بذات قدوس او راه نخواهند داشت و هرچه بعقل و فهم و شعور و ادراکات خود بگویند او محدود و معقول و مدرك و متناهی خواهد بود و آن غیر ذات قدوس حق است

و خود ذات مقدس معرف خود و صفات و افعالش میباشد و آیات خود را بخلق مینمایاند و معرفت خود را در قلوب آنها از عالم ذر جای داد و در آن عالم آنان را بخود متوجه نموده و بآنها فرمود الست برکم همه گفتند بلی و رسول خاتم را بآنان در آن عالم نمایش داد و بآنها فرمود و هذا محمد رسولی ﷺ و سپس برای آنان امیر المؤمنین علیه السلام را ظاهر نمود و بآنها فرمود و هذا علی امیر المؤمنین علیه السلام و همه متوجه شدند و مشاهده کردند پس معرفت ذات قدوس حق و اینان در قلوب آنان ثابت و برقرار شد و آنها را بدان رنگ فرمود و همین است فطره الله التي فطر الناس علیها و همان است صبغة الله چون معرفت در قلوب ثابت و برقرار هست اگر از آن پیرسی من خلق السماوات و الارض ليقولن الله کیست که آسمانها و زمین را آفریده و اینها خواهند گفت خدا آفریده و اگر در تاریخهای صحرا و دریا گرفتار شوند و در میان دریا دچار بادهای مخالف و موجهای معانف (سخت) گشته همه متوجه ذات مقدس او گردند و از او نجات خواهند و با او آیدوار شوند و از غیر منقطع گشته بدو متوسل شوند پس این ذات مقدس کریم قادر غیر متناهی آنها را نجات دهد و بعد آنها شکر نکننده و کافر شوند و منکر او گردند و برای اتمام حجت مکرر آنها را در باساء و ضراء مبتلا سازد و آنها را بخود متوجه فرماید و آنها را متذکر خود نماید و باز انبیاء و رسل را برای یاد آوری ذات قدوس خود فرستاد و لطف فرمود که قبل از بعثت انبیاء علیهم السلام خلق را بباساء و ضراء مبتلا فرمود و اظهار نمود بآنها خود را و نور معرفت فطری را روشن فرمود و ظلمات حجاب غفلات و آمال را برطرف کرد و قطع فرمود امیدهای باغیاری را پس متوجه ذات مقدس او شوند و متذکر خالق گردند تا وقتی که

انبیاء مبعوث شوند محتاج بزحمت اثبات صانع نگردند بلکه فقط یاد آوری نمایند بآذات مقدسی که در وقت ابتلاء باو متوجه شدند و از او نجات خواستند قال تعالی و ما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء والضراء لعلهم یضرعون پس پیغمبران میفرمودند اتقوا لله واعبدوا لله مالکم من اله غیره یعنی ملاحظه آذات مقدسی که در شدید باو متوسل شدید بنمائید و از او غفلت نکنید و کفران نعمت او را ننمائید و عبادت کنید او را نیست برای شما خدائی مگر آذات مقدس و او است پروردگار مشرق و مغرب و پروردگار عالمیان و آفریننده تمام موجودات و انسان سالم بنور معرفت فطری مییابد که آن ذات مقدسی که در باساء و ضراء باو متوجه شده و پناهنده گردیده غیر این نفس ضعیف بیچاره مضطر است و غیریت و مابینت خود را با خالق خود مییابد در این هنگام سفره مهیا و حاج خلیل آقا گفت آقایان بفرمائید

صبحی: اگر خدا توفیق مرحمت فرماید بعد از صرف شام چند حدیث برای آقایان نقل میکنم تا به بینید بزرگان دین شما چگونه بما درس خدا شناسی را داده اند دکتر حسینخان رو بسیاح پیاده نموده گفت آقا بفرمائید

حاج خلیل آقا: منزل خود آقایان است بفرمائید

سفره تشکیل شده از پلو و خورشت گدو و آلبالو و چهار مرغ بریان شده در چهار گوشه سفره

دکتر: حضرت آقا شما زیاد جوش زدید خورشت آلبالو نخورید

صبحی: حضرت آقا برخلاف دستور عمل نمیکنند و حیوانی نمیخورند

سیاح پیاده در حالتیکه ظرف مرغ بریان شده را جلوی خود کشیده گفت

من مستبصر شدم و خیال دارم از این طریقت دست بردارم

صدای خنده حضار بلند شد و با گرمی تمامی و مزاح های شیرین آقایان

صرف شام نمودند

سیاح پیاده: اگر آقای صبحی قدری از گفتار امامان و پیشوایان دین که

راجع بخدا شناسی است برای ما بیان فرمایند خیلی ممنون میشویم

صبحی: گمان میکنم شب گذشته و آقایان کسل شدند اگر اجازه بفرمائید

بخواهیم بقیه عرایض باشد برای صبح آقایان موافقت نموده حاج خلیل آقا دستور داد رختخواب آورده و همگی در بستر استراحت رفتند و خوابیدند

حاج خلیل آقا امشب را نزد رفقاییش خوابید و بعد از نماز شب و بعد از نماز شب وقت اذان که شد حرکت نموده وضوء گرفته نماز شب را خواند و بعد از نماز شب وقت اذان که شد اذان صبح را آهسته گفت و بعد مشغول اداء فریضه کشت در بین تعقیب بود که آقای صباحی و دکتر و سائر رفقاء از خواب بیدار شدند و مشغول مقدمات نماز گشتند سیاح پیاده در حالتیکه در بستر خود حرکت و جنبش مینمود سر خود را از بستر بیرون نموده و رو با آقایان کرده گفت سلام علیکم حاج صمد آقا جواب سلام داد و گفت هان ای رفیق حالا مثل آدمیزاد سلام کردی صدای خنده حصار و سیاح پیاده بلند شد سپس لب استخر آمد وضوء گرفت و با رفقاء نماز خواندند حاج خلیل آقا در تهیه صبحانه لوازم پذیرائی مهمانان را فراهم نموده و مشهدی محمد سماور بزرگی که بصدای جوش خود مجلس را گرم میکرد با صبحانه حاضر نمود خورشید سراز گریبان افق بیرون کرده و اشعه اش برگهای درختان را طلایی رنگ نموده گاهی نسیم خوشی از روی گلها با بوی خوشی میوزید صدای بره ها و میش هائی که بطرف صحرا میرفتند سکوت بیابان را درهم شکسته بود سینی شیر و چای دور مجلس میکشست مشغول صرف صبحانه بودند

حاج محمد علی: آقایان هوای بیرون خیلی خوب و با صفا است بیاید موافقت کنیم و چند روزی گردش نمایم بعد از گفتگو هائی همه موافقت نموده و حاج خلیل آقا گفت من درشش فرسخی با صفا دارم

صباحی: حاج آقا راست میفرمایند ملک ایشان خیلی مصفا و خوش آب هواست چند روزی برویم بدن نیست لکن اول برویم شهر کارهای شهر را انجام داده بعد از آن طرف ملک حاج خلیل آقا برویم حاج خلیل آقا ماشین خود را حاضر نموده همه گی آمدند شهر و موعده را مغازه حاج خلیل آقا قرار دادند بعد از چند ساعتی و اصلاح کارها همه گی حاضر شده طرف ملک حاج آقا حرکت نمودند حاج محمد علی: حاج خلیل آقا چیزی از شهر لازم نبود برداریم

حاج خلیل آقا: فقط قدری یخ برداشتیم و همه چیز آنجا مهیا است در این هنگام ماشین در دست انداز افتاد و مسافرین روی هم ریختند حاج محمد علی روی سیاح پیاده افتاد ناله آخ و اوخ بلند شد حاج صمد آقا: حضرت آقا آخ و اوخ ندارد این نیز از تطورات اوست و فعل و فاعل و مفعول یکی است صدای خنده بلند شد ساعت ۹ صبح خانه‌های قلعه فرح بخش در دامنه کوه پدیدار گشت سبزی دامنه کوه و منظره زیبا چشم مسافرین را خیره نمود

صدای بوق ماشین بلند شد اطفال و زنان قلعه متوجه ماشین شده چند نفر از زارعین رو بطرف ماشین آمدند یکی از آنها که معروف بکربلایی جعفر بود دوید نزدیک و سلام کرد جواب سلام شنید

حاج خلیل آقا ماشین را نگه داشت احوال پرسى نمود پس سؤال کرد که در باغ کسی هست کربلایی جعفر بلی نه نه محمد و نه نه حسین هستند

حاج خلیل آقا: پس شما خودت هم بیا که زود تر نهارى درست شود ماشین طرف عمارت و باغ حرکت نموده مقابل عمارت ایستاد حاج خلیل آقا پائین آمده درب ماشین را باز نموده آقایان بفرمائید مهمانان پله ها را گرفته بالا رفتند و حاج خلیل آقا درب اطاق را باز کرده گفت بفرمائید و در پائین عمارت دره ایست بسیار سبز و خرم و از يك طرف نهر جازى بر صفا و زیبائى آن افزوده آقایان در مقابل آن قرار گرفتند مهمانان مشغول سیاحت دره و خرمی آن و آیات قدرت پروردگار که بفرش زمردین میدان صحرا و کوه و دره را فرش نموده و حاج خلیل آقا دستور غذا میداد چیزی نگذشت نه نه محمد سماور برنجی را بکنار اطاق روی میز گذاشت و بعد لوازمات آنرا حاضر کرد حاج خلیل آقا وارد اطاق شد فرمودند مهمانان عزیز خوش آمدید سپس مقابل میز سماور نشست خودش برای مهمانان چای ریخت یکدوره چای خوردند کربلایی جعفر وارد شد سلام علیکم حاج خلیل آقا رو کرد بمهمانان فرمود برای نهار چه میل دارید حاج صمد آقا نزدیک ظهر است چیزی فراهم نمیشود حاج خلیل آقا چرا از همه زود تر غذائی که فراهم شود این است که الان کربلایی جعفر قدری باد نجان بچینند و نه نه محمد و نه نه حسین سرخ کنند

با قدری کشك سائیده كشك و بادنجان بخوریم همه این غذا را پسندیدند کربلای
جعفر برای تهیه غذا بیرون شد و حاج خلیل آقا چای میریخت سیاح پیاده انصافا
جای با صفائی است خوب است آقای صباحی بفرمایشات خود شروع نماید تا از
بیانات ایشان حظی ببریم حضار فرمودند بسیار خوب است صباحی سؤال حضرت
آقا راجع به نقل فرمایشات پیشوایان دین صلوات الله علیهم بود

پس آقای صباحی کتابچه ای از جیب خود در آوردند و شروع بخواندن نمودند
امیر المؤمنین مولای متقیان صلوات الله علیه فرمودند دلیله آیاته و وجوده
اثباته و معرفته توحیده و توحیده تمیزه و حکم التمیز بینونة صفة لا بینونة عزلة انه
رب خالق غیر مربوب مخلوق ما تصور فهو بخلافه پس فرمود لیس باله من عرف
بنفسه هو الدال بالدلیل علیه و المؤدی بالمعرفة الیه (۱)

و در خطبه دیگر میفرماید ان اول عبادة الله معرفته و اصل معرفته توحیده
تا آنجا که میفرماید و ذاته حقیقة و کنهه تفرقة بینه و بین خلقه الخطبه (۲)

و در خطبه دیگر میفرماید الحمد لله الواحد الاحد الصمد المتفرد الذی
لا من شیئی کان ولا من شیئی خلق ما کان قدرة بان بها من الاشیاء و بانث الاشیاء
منه تا آنجا که میفرماید ابداع ما خلق بلا مثال سبق و لا تعب و لا نصب و کل
صانع شیئی فمن شیئی صنع والله لا من شیئی صنع ما خلق و کل عالم فمن بعد جهل تعلم
و الله لم یجهل و لم یتعلم الخ (۳)

و در خطبه دیگر میفرماید المتعالی عن الاشباه والضروب الوتر علام الغیوب
فمعانی الخلق عنه منفیة و سرائرهم علیه غیر خفیة المعروف بغير کیفیة لا یدرک
بالحواس و لا یقاس بالناس بالقیاس خ ل و لا تدرکه الابصار تا آنجا که میفرماید
لم یخلق الاشیاء من اصول ازلیه الخ (۴)

(۱) شیخ طبرسی ره در کتاب احتجاج نقل فرموده است

(۲) در کتاب تحف العقول منقول است

(۳) در کتاب شریف کافی و توحید ذکر نموده است

(۴) در کتاب توحید صدوق ره مذکور است

و در خطبه دیگر میفرماید الحمد لله خالق العباد و ساطح المهاد تا آنکه فرمود فالحد لخلقه مضروب و الی غیره منسوب لم یخلق الاشیاء من اصول اذلیة و لا من اوائل ابدیة الخ (۱)

و در خطبه دیگر میفرماید انشأ صنوف البریة لاعن اصول كانت ابدیة الخ مجلسی ره فرموده کلام مولی امیر المؤمنین علیه السلام لم یخلق الاشیاء من اصول اذلیة رداست بر فلاسفه ایکه قائل بعقول (یعنی عقول عشره) و هیولی قدیم میباشند (۲) و امام باقر صلوات الله علیه فرمودند الحمد لله محیث الحیث و مکیف کیف و مؤین الاین الحمد لله الذی لا تاخذہ سنة و لا نوم الخ (۳)

و نیز آنحضرت فرمودند ان الله تبارک و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلومنه و کما وقع علیه اسم شیعی فهو مخلوق ما خلا الله عزوجل و بسند دیگر از آنحضرت مثل این را نقل کرده با اضافه و الله تعالی خالق کل شیعی و بسند دیگر از امام صادق علیه السلام مثل آن ذکر شده بعلاوه تبارک الذی لیس کمثلہ شیعی (۴)

و در دعای جوشن فرمود یا غالباً غیر مغلوب یا صانعاً غیر مصنوع یا خالقاً غیر مخلوق یا مالکاً غیر مملوک یا قاهراً غیر مقهور یا رافعاً غیر مرفوع یا حافظاً غیر محفوظ یا ناصراً غیر منصور الخ

و امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در ضمن خطبه خود فرمودند کل معروف بنفسه مصنوع و کل قائم فی سواه معلول ب صنع الله یتبدل علیه و بالعقول تعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته تا اینکه فرماید و ذاته حقیقة و کنهه تفریق بینه و بین خلقه و غیوره تحدید لما سواه تا اینکه فرماید لا یتغیر الله بانغیارات المخلوق کما لا یتحدد بتحدید المحدود تا آنکه میفرماید تبشعیره المشاعر عرف ان لا مشعرله و

(۱) در بحار ج ۲ (ص ۲۰۱) و ج ۱۷ (ص ۸۳) از نهج البلاغه نقل فرموده است

(۲) در بحار ج ۲ (ص ۱۹۸) فرموده است

(۳) در بحار ج ۱۱ (ص ۹۹) نقل شده است

(۴) در کتاب توحید تمام آن را نقل کرده است

بتجهیره الجواهر عرف ان لا جوهر له و بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له و بمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له ضد النور بالظلمة و الجلاية بالبهم و الجسأ بالبلل و الصرد بالحرور مؤلف بین متعادیاتهما مفرق بین متدانیاتهما دالة بتفریقها علی مفرقها و بتالیفها علی مؤلفها تا آنکه میفرماید فکل ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و كلما یمکن فیہ یمتنع من صانعه لا تجری علیه الحركة و السکون و کیف یمجرى علیه ما هو اجراء او یعود الیه ما هو ابتداءه اذا لتفاوتت ذاته و لتجزى کنهه و لا یمتنع من الازل معناه تا آخر خطبه: (۱)

دکتر حسینخان و هژبر و سیاح پیاده محو در سخنان شیرین و طرزسخن رانی و تکلم آقای صباحی و حاجی صمد آقا هم بعنوان تصدیق سرش را تکان میداد و حاجی محمد علی هم زانو هایش را بغل گرفته و گاهی قطرات اشکش میریخت در جای دیگر رسول خدا در خطبه از خطبه هایش فرموده الحمد لله الذی کان فی اولیته وحدانیاً تا اینکه میفرماید ابتداء ما ابتدع و انشأ ما خلق علی غیر مثال کان قد سبق لشیئیه مما خلق (۲)

و در جای دیگر دارد که حضرت رضا علیه السلام نامه به فتح بن یزید جرجانی نوشته باین مضمون بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الملميم عباده الحمد و فاطرهم علی معرفة ربوبیته الدال علی وجوده بخلقه و بجدت خلقه علی ازلیته و باشباههم علی ان لاشبه له تا اینکه میفرماید لا یحجبه الحجاب فالحجاب بینه و بین خلقه لا امتناعه مما یمکن فی ذواتهم و لا مکان ذواتهم مما یمتنع منه ذاته و لا افتراق الصانع و المصنوع و الرب و المربوب و الحاد و المحدود (۳)

و حضرت صادق علیه السلام میفرماید واحد صمد تا آنجا که میفرماید فردانی لا خلقه

(۱) الجلاية سفیدی البهم سیاهی الجساشکی البلیان رطوبت الصرد سردی

الحرور گرمی و این خطبه را در کتاب عیون و توحید نقل کرده اند

(۲) در کتاب توحید است

(۳) در کتاب توحید ذکر نموده است

فید و لا هو فی خلقه، غیر محسوس و لامحسوس لا تدرکه الابصار الخ (۱)
 و عن الرضا عن ابائه صلوات الله عليهم عن امير المؤمنين عليه السلام في خطبته قال
 الحمد لله الذي جعل الحمد الى ان قال ليس كمثله شيء اذ كان الشيء من مشيته
 و كان لا يشبهه مكنونه الخ (۲)
 و در جای دیگر حضرت صادق عليه السلام میفرماید الحمد لله الذي لا يحس ولا يجس
 ولا يمس ولا يدرك بالحواس الخمس ولا يقع عليه الوهم و لا تصفه الا لسن فكلشيء
 حسته الحواس او حسته الجواس او لمستة الايدي فهو مخلوق الخ (۳)
 حاج خلیل آقا : جناب آقای صبا حی خسته شدید میل دارید چنانی
 خد متتان بدهم ؟

صباحی : ممنون حاجی آقا ، آقایان رفقا همه میل دارند
 حاجی محمد علی : بیانات شما مارا بطوری جذب نموده که با میل بسیار مان
 بچائی توجهی بسماوز هم نداریم
 حاجی صمد آقا : افسوس که بی سوادى ما مانع است که لذت بیشتری از
 این بیانات شیوا ببریم من که عربی نخوانده ام خیلی خوب نمی فهمم
 دکتر حسینخان : بلی بدبختی ما همین است که از عزیت بهره نداریم و مهیا
 هم نیستیم که این لسان مذهبی خود را تعلیم بگیریم
 سیاح پیاده : چه مانعی داشت که تمام این فرمایشات بزرگان دین بفارسی
 ترجمه میشد تا رفقا کاملاً استفاده نمایند

هژبر فیلسوف : آقا جان محال است که دقایق بیان بزرگی را بتوان بلسان
 دیگری در آورد ، باید اهل لسان شد و دقایق کلام را فهمید
 صباحی : بلی صحیح است این بیان
 حاجی خلیل آقا : چائی مقابل میهمانان آورده و به آقای صباحی گفت با

(۱) در کتاب توحید صدوق مذکور است

(۲) در بحار در باب فضل یوم الغدير از مصباح سید نقل کرده است

(۳) در کتاب توحید بدو سند نقل فرموده است

اینحال از شما درخواست میکنم ما حاصل این فرمایشات را که از قول بزرگان دین فرمودید بلسان ساده برای ما بیان فرمائید ،

صبحی : بلی بنده خواستم همین فرمایشات حجج دین و راهنمایان الهی را بیان کنم که حضرت آقا و آقایان رفقا خود متوجه باشند که بیانات فارسی بنده ترجمه فرمایشات بزرگان دین است که بعرض آقایان رسانیده ام

ماحصل بیانات پیشوایان دین علیهم السلام این است که بین خالق و مخلوق و رب و مربوب مبیانیت وجدائی است و این مبیانیت مانند بنیونت صفت است با موصوف یعنی چنانچه صفت غیر موصوف است و موصوف غیر صفت همچین خالق غیر مخلوق است و مخلوق غیر خالق و چنانچه تحقق و بقاء صفت بدون موصوف ممکن نیست و هیچگاه صفت بخود استقلال ندارد همچین مخلوق در حدوث و بقاء و کیفیت و کمیت محتاج بذات مقدس خالق کلشیمی است بقدر یکچشم بهمزدن نمیتواند خود را بدون خواست او نگهداری نماید همه چیز را او خلق فرموده و باقی میگذارد بهر طور و کیفیتی که بخواهد و تا هر زمان که اراده فرماید و تمام نعم و قدرت و قوت و حیاتی که موجودات دارند همه از لطف و احسان اوست و همه موجودات محتاج و فقیر و از خود هیچ ندارند هر چه بخواهد بآنها میدهد و حول و قوه بآنها تملیک نموده و هر زمان که بخواهد از آنها میگیرد و بنیونت عزالت نیست یعنی مخلوق بهیچوجه بخود استقلال ندارد و احتیاجش بخدا برطرف شدنی نیست و دردهای وارده از بنی اکرم و ائمه علیهم السلام تذکر باینجهت داده شده یا من کلشیمی موجودبه و یا من کل شیئی قائم به یعنی ای کسیکه هر چیزی بسبب تو ایجاد شده و ایجاد کننده او تویی و ای کسیکه هر چیزی قائم بتواست و وجود و بقایش باراده تو میباشد

حاجی خلیل آقا : آقایان چائی ها سرد نشود

صبحی : استکان را برداشت و قدری آشامیده گفت در خطبه غدیره فرموده مشیمی الشیئی و در جای دیگر بامشیمی کلشیمی و مقدره یعنی ای کسیکه ایجاد کننده و اندازه دهنده هر چیزی تویی ، و بقیه چائی را آشامید و استکان را بزمین گذارده گفت

بمغایرت مخلوق با خالق تحدیدی در ذات مقدس او نشود و او محدود نگردد بلکه مخلوق محدود و متغیر و مبتدل شونده است موجودات را خلق فرمود و بین آنها مضاده و تنافر قرار داد مثل نور و ظلمت و سفیدی و سیاهی و خشکی و تری گرمی و سردی حرکت و سکون تا آنکه معلوم شود ضدی برای او نیست و او منزله است از این صفات و بعضی را قرین بعضی قرار داده تا آنکه دلالت کند بر آنکه ذات مقدسش را قرین نباشد پس هر چه در خلق یافت میشود در خالق جاری نیست و هر چه در مخلوق ممکن است در خالق ممتنع است خلق نفرموده کائنات را از اصول ازلیه و صور سابقه سرمدیه و از چیزهایی که از ازل بوده و صورت و شکلش وجود داشته باشد بلکه ابداع و اختراع فرموده آنرا باراده و قدرت خود، مخلوق در مرتبه خدا نیست و خداوند نیز در مرتبه مخلوق نباشد، حواس ظاهره و باطنه باو راه ندارد و هر چه حواس ادراک آن کند مخلوق است و هیچ چیز مثل خالق نیست (لیس کمثله شیئی)

و بحکم عقل بر هر عاقلی واضح و روشن است که معاصی و افعال زشت مخلوق و بندگان خالی از سه قسم نیست یا تمام از ناحیه بروردگار است و هیچ ربطی به بندگان ندارد و یا خداوند و بندگان شریک میباشند در اعمال بندگان و تحقق و وقوع آن و یا مخصوص بخود بندگان است و خداوند متعال شرکتمی در آن ندارد - اگر عمل از خداوند باشد قبیح و زشت است برای کریم عادل که عذاب کند بنده خود را بآنچه نکرده و وعده عذاب دهد او را بر عمل و فعلی که خود فاعل آنست و همچنین قسم دوم عذاب کند شریک قوی شریک ضعیف را بر عملی که هر دو فاعل آن بوده اند پس ثابت میشود قسم سوم که فقط فاعل فعل بنده و مخلوق باشد چنانچه بهمین مطلب امام کاظم علیه السلام در جواب ابی حنیفه تذکر فرموده (۱) و از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود کسیکه تشبیه نماید خدا و ند را بخلقش پس او مشرک است و کسیکه باو نسبت دهد آنچه را که او نهی فرموده

(۱) از کتاب احتجاج طبرسی و توحید و عیون و امالی صدوق نقل شده است

پس کافر است (۱)

و همچنین از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود کسیکه گمان کند خداوند افعال و اعمال بندگان را انجام میدهد و پس از آن ما را عذاب میکند بر آن او قائل بجبر شده تا آنکه میفرماید قائل به جبر کافر است (۲) و نیز از آن حضرت نقل شده در ضمن حدیثی فرمود کسیکه قائل به تشبیه و جبر شود پس او کافر و مشرک است و ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت الخ (۳) و از شیخ مفید نقل شده که از امام دهم حضرت هادی علیه السلام سؤال کردند که آیا افعال بندگان مخلوق خدا است فرمود اگر خداوند افعال بندگان را خلق میفرمود از آن بیزاری نمی‌جست در قرآن مجید فرموده ان الله بری، من المشرکین و مقصود براءت و بیزاری از کفر و شرک و اعمال بد آنان است نه براءت از ذات آنان (۴) و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود خداوند عز و جل منزّه فرموده خود را از افعال بندگان خود الخ (۵) و از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود کسیکه خدا را تشبیه بخلق نماید پس او را نشناخته و کسیکه گناهان را با او نسبت دهد او را عادل ندانسته است (۶)

و حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل فرموده که پنج طایفه هستند که در آتش معدن بند و آتش غضب از آنان خاموش نمیشود يك طایفه کسانی هستند که گناهی میکنند و گناه خود را بخدا نسبت میدهند (۷) چنانچه همه شما آقایان قضیه ابن زیاد را در مجلسی که اهل بیت سیدالشهداء علیهم السلام را بر او وارد کردند شنیده‌اید هنگامی که رو کرد بزینب کبری دختر امیر المؤمنین علیها السلام و گفت الحمد لله که خداوند شما را رسوا کرد و شما را کشت و خبرهای شما را

(۱) در کتاب عیون نقل فرموده است

(۲) در کتاب عیون است

(۳) در کتاب عیون مذکور است

(۴) در بحار از کتاب شرح عقاید شیخ مفید ره نقل کرده است

(۵) از رساله اهلیله که تمام آن در بحار ج ۲ میباشد نقل شده است

(۶) در بحار باب نفی الجسم مذکور است

(۷) از کتاب کنز کراچکی نقل شده است

دروغ قرار داد جناب زینب علیها سلام رد بر قول او نمود ، پس از آن رو کرد بامام سجاد علیه السلام و گفت این کیست آنحضرت فرمود من علی بن الحسینم عبیدالله گفت علی بن الحسین را خدا در کربلا کشت حضرت بر اثر این جسارتی که پسر زیاد به بیان خود بخداوند متعال نمود و ظلم و کشتار بیرحمانه خود و لشکرش را بخداوند نسبت داد صبر نکرد و فرمود او برادر من بود و مردم او را کشتند پسر زیاد گفت بلکه خداوند او را کشته است حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها سرها بزیر افتاده و چشمان دکتر حسینخان پر از اشک گردید و حاج خلیل آقا هم قطرات اشکش بر روی زانو هایش می چکید سیاح پیاده هم بر ریش سیاه و سفیدش چند قطره ریخته حضار همگی بیاد صحنه کربلا و فجایع گرگهای آدم نمای سال ۶۱ هجری منقلب بودند که در باز شد و کربلای جعفر وارد گردید

سلام علیکم : حاجی آقا غذا حاضر است

هژبر فیلسوف بساعت خود نگاهی کرده گفت ساعت یازده ونیم است هنوز

دیر نشده

حاج خلیل آقا : هر وقت آقایان مایلند غذا حاضر است

صبحی : پس اگر آقایان اجازه بدهند نماز را بخوانیم و بعد از نهار و

استراحت آقایان عرایض را دنبال خواهیم کرد

سپس همگی از جا بلند شده بر لب جوئی که نزدیک عمارت روان بود

مشغول وضو گرفتن شدند سیاح پیاده هم بعد از وضو گرفتن موهای سر خود را

شانه کرده برای نماز مهیا شدند

حاجی خلیل آقا اذان گفت و همگی آقای صبحی را مقدم داشته و نماز

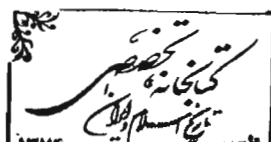
جماعت منعقد شد بعد از ادای فریضه حاج خلیل آقا گفت بفرمائید غذا سرد میشود

بشقابهای بادنجان اطراف سفره چیده شده و نزدیک هر بشقاب يك کاسه

ماست خوری کَشْک سائیده و در وسط سفره مقداری انگور و خربوزه و چند

بشقاب هم کوکوی سبزی و دوسه ظرف هم ماست بسیار اعلا نظر میهمانان را بخود

جلب مینمود میهمانان بایک اشتهای مفرطی مشغول صرف غذا بودند



که سر شوخی حاج صمد آقا باز شده گفت: الحمد لله این سفره موافق با میل حضرت آقا و اهل طریقت است چون گوشت و حیوانی ندارد
 حاج محمد علی: ماست هم حیوانی است کو کو هم تخم مرغ دارد و حیوانی حق اینستکه حضرت آقا فقط بادنجان بخورند تا کیف کنند
 صدای خنده حضار بلند شد: سیاح پیاده گفت منم که از شما شده ام با هم میخوریم:

حاجی صمد آقا: هر وقت شارب را زدید و گیسو ها را بریدید مثل مائید صدای خنده مرتبه دیگر بلند شد

سیاح پیاده: شاربم را میزنم چون حقیقتاً خودم هم ناراحتم و لکن پیغمبر هم گیسوان داشته گیسوان ضرری ندارد

حاج صمد آقا: در زمان حضرت رسول این عمل پسندیده بود و لکن گیسوان در زمان ما اختصاص بدو دسته دارد یکی زنان و دیگری در ایش و بهمین جهت از دیگران متمایزند

هژبر فیلسوف: حاجی صمد آقا یکدسته دیگر هم هستند و آنها در بعضی از دهات زنده گی میکنند

سیاح پیاده با يك حرارت عجیبی پرسید آنها کیستند
 هژبر: مرد های مطرب و رقص که در موقع کار لباس زن می پوشند
 صدای خنده بشدت بلند شد و لکن سیاح پیاده گفت: آقای هژبر دست شما درد نکند ما گیسوان هم نمیخواهیم

حاجی صمد آقا: پس اجازه میدهید سلمانانی بیاید
 حاجی خلیل آقا: شما شوخی میکنید ممکن است ایشان ناراحت شوند
 هژبر فیلسوف: باید مجلس با شکوهی بگیرند آنوقت اینموضوع عملی شود
 سیاح پیاده: خیر چنین نیست فرمایشات آقای صباحی ناتمام است بعد از بیانات ایشان حاضرم

بعد از صرف نهار يك دوره چائی داده شد

دکتر حسینخان: جناب آقای صباحی همگی تمنا داریم دنباله فرمایشات را بیان فرمائید.

صباحی: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود اساس دین توحید و عدل است و علم آن زیاد است. چون کسیکه قابل دانستن تمام آن باشد نیست من بیان میکنم آنچه را که دانستن و حفظ آن آسان باشد، اما توحید آنستکه روا ندانی برخالق آنچه بر خود روا میدانی و اما عدل پس آنستکه نسبت ندهی بخالق آنچه را که ملامت و مؤاخذه میکند تو را بر آن (۱)

ولکن اول کسیکه فتح باب توحید افعالی نمود و اعمال زشت را بخدانسبت داد شیطان بود چنانچه خداوند در قرآن از او نقل میفرماید هنگامی که لعنت بر او واقع شد گفت رب بما اغویشتی بر خلاف حضرت آدم صلی الله علیه و آله که عرض کرد ربنا ظلمنا انفسنا و تمام قائلین بتوحید افعالی شاگردان دبستان او شدند برخلاف انبیاء و پیروان آنان که اعمال را بخود نسبت داده اند

چون ضرر و فساد اینطایفه زیاد است پیشوایان دین اسلام در بیانات شریفه خود مردم را واداشته و تاکید فرمودند باجتناب و دوری از آنان قال الصادق علیه السلام فی روایة توحید المفضل فتبا و خيبة و تعسا لمن تحلی الفلسفة الخ (۲)

و از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که به ابی هاشم جعفری فرمود یا باهاشم سیئانی زمان علی الناس و جوهرهم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة مکدرة تا آنکه میفرماید علمائهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة و التصوف و ایم الله انهم من اهل العدول و التحرف یبالغون فی حب مخالفتنا و یضلون شیعتنا و موالینا ان نالوا منصباً لم یشبعوا من الرشاء و ان خذلوا عبدوا الله علی الریاء الا انهم قطاع طریق المؤمنین و الدعاة الی نحلة الملحدين فمن ادرکهم فلیحدزهم و لیصن دینه و ایمانه ثم قال یا اباهاشم هذا ما حدثنی ابی عن ابائه عن

(۱) از کتاب توحید و معانی الاخبار نقل شده است

(۲) در بحار ج ۲ (ص ۲۲) و ج ۱۴ (ص ۴۸۳) است

جعفر بن محمد علیه السلام و هو من اسرارنا فاکتمه الا عن اهله (۱)

ای ابا هاشم زود است بیاید زمانی که مردم صورتشان خندان و بشاش و قلبهای آنان ظلمانی و تاریک باشد، سنت رسول خدا در میان آنها بدعت و بدعت نزد آنان سنت باشد اهل ایمان بین آنها حقیر و کوچک و فاسق نزد آنها صاحب جاه و منزلت باشد تا آنکه فرمود علماء آنها بدترین و شریرترین خلق خدایند بر روی زمین بجهت آنکه میل میکنند بفلسفه و تصوف بخدا قسم آنان از حق عدول مینمایند و کسانی باشند که دین را زیر و رو میکنند مبالغه میکنند در دوستی مخالفین ما و گمراه مینمایند شیعیان و دوستان ما را تا آنجا که فرمود آگاه باشید آنها دزدان اهل ایمان میباشند و دعوت کنندگان مردمند بطریقه الحاد، پس هر کس ایشانرا درک کند باید حذر کند از آنها و نگاهدارد دین و ایمانش را سپس فرمود ای ابو هاشم این چیز است که حدیث فرموده و خبر داده است مرا پدرم از پدرانش از جعفر بن محمد علیه السلام و او از اسرار ماست پس کتمان و پنهان نما مگر از اهلس .

در جای دیگر دارد که محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که از بزرگواران اصحاب امام جواد و حضرت هادی و امام عسکری علیهم السلام است گفت در خدمت حضرت هادی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم پس گروهی از اصحاب آنحضرت نزدش حاضر شدند که در بین آنها ابو هاشم جعفری و او مرد با بلاغت و صاحب قدر و منزلت زیادی بود پس از آن جماعتی از صوفیه داخل مسجد شدند و نشستند در کناری بنحو حلقه و شروع کردند بگفتن لا اله الا الله آنحضرت فرمود توجه نکنید باین جماعت که خدعه کنندگانند همانا اینها هم دست و هم قسمند با شیاطین و خراب کنندگان قواعد دین اند بخود می بندند زهد در دنیا را بجهت آسایش

(۱) در کتاب حدیقة الشیعة از سید مرتضی رازی از شیخ مفید بسند معتبر نقل نموده و متاخرین در کتابهای خودشان نقل فرموده اند و در کتاب التفتیش این روایت را از سید مرتضی که از مفاخر شیعه است و محدث قمی ره در سفینه و مقدس اردبیلی و میرزا محمد نیشابوری و علامه خوئی و دیگران از حضرت عسکری (ع) نقل نموده اند

بدنشان و شب زنده داری اینماینند بمنظور صید کردن مردمانی که از کثرت ضعف عقل گویا چهار پایانند تا آنکه فرمود ورد های آنان رقص است و دست زدن و ذکر های آنان نغمه سرائی است پس پیروی نمیکند از آنها مگر سفیهان و اعتقاد بآنها پیدا نمیکند مگر احمقان پس کسیکه برود بدیدن آنان یا زیارت قبرهای ایشان گویا زیارت شیطان و بت پرستان رفته و کسیکه کمک کند یکی از آنها را پس گویا کمک کرده یزید و معاویه و ابوسفیان را پس مردی از اصحاب آنحضرت عرض کرد هر چند شخصی که زیارت آنها میرود شیعی مذهب و معترف بحقوق شما باشد پس حضرتش بسوی سائل نظر نمود مانند کسیکه غضبناک باشد و فرمود واگذار این کلام را کسیکه معترف بحقوق ما و شیعه باشد نمیرود مکانیکه عاق ماشود آیا نمیدانی اینها که در مسجد اند پست ترین طوایف صوفیه اند و صوفیه تمامی آنها از مخالفین ما هستند و طریقه آنها مغایر است با طریقه ما و نیستند آنها مگر نصاری و مجوس این امت (۱)

در این هنگام رنگ سیاح پیاده سرخ و در حالتیکه از شدت غضب دست بریش انبوه خود می کشید و گاهی شاربش را بدنان میجوید گفت آقای صباحی اینها افتراء و دروغ است در هیچ کتابی از قول امام اینطور نقل شده صباحی: در حالتی که رنگ رخساره او برافروخته بود گفت حضرت آقا بنده نام جنابعالی را نمیدانم تا باسم خود تان با حضرتعالی سخن بگویم سیاح پیاده غضب آلوده گفت مرا محرم اسرار و قطب الاقطاب و پیر طریقت از شدت اتصال بمعشوق و سوز و گداز من در راه او محروق نام نهاده صباحی: پس اسم فعلی جنابعالی محروق است؟ حاجی صمد آقا: حضرت آقا پس اسم اصلی شما چه بوده؟

(۱) در کتاب حدیقة الشیعة نقل نموده است و دیگران نیز ذکر نموده اند و در کتاب التفتیش این روایت را از محدث قمی در سفینة و سید مرتضی در تبصره و مقدس اردبیلی و علامه خمینی و کتاب روضات و کتاب دلائل الربوبیة شیخ مفید و دیگران بزرگان علماء نقل فرموده اند

صدای خنده بلند شد و لکن صباحی بسخن ادامه داده و مجلس را از انحراف نگهداشته گفت ، جناب آقای محروق جنابعالی بیان مرا تکذیب نموده و نسبت افترا بمن دادید و لکن اگر شما اندکی از کتب دینی و کلمات پیشوایان دین را که بر رد این دسته و طایفه نوشته شده مطالعه میکردید بنام محروق ملقب نمی شدید و خود را واصل بمبدء نمی پنداشتید اینمطالب در کتابهایی که مردمان ساده و فارسی زبان میخوانند نوشته شده و علمای بزرگ شریعت احمدی وَاللَّيْلَةَ بِفَارَسِيْهِمْ نگاهشته اند که مردمان ساده لوح گرفتار را هر منان و راهزنان دین نبوی نشوند شما عین الحیوة ، حدیقة الشیعه را اجمالا بررسی کنید نمیگویم توحید صدوق و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا نمیگویم احتجاج و کافی و تحف العقول و بحار الانوار تا آنکه بگوئید عربی است و فهمش برایم مشکل است تا به بینید بزرگان دین و ائمه معصومین چگونه ایندسته را بجامعه معرفی نموده اند

سیاح پیاده : بلی من عربی هم خوانده ام و سطح را بمقداری دیده ام ولیکن خداوند مرا بمحضر پیر هدایت نمود و لذا در این طریقه وارد شده ام

کربلایی جعفر که گوشه ایستاده و تکیه بدرخت بیدی داده و باین منظره و مباحثه توجه داشت و گاهگاهی بزیر چشم کیسوان و شاربهای بلند سیاح پیاده را نگاه میکرد تا اسم حدیقة الشیعه و عین الحیوة را شنید گفت :

آقای صباحی حدیقة الشیعه و عین الحیوة خوب کتابی است
صباحی : بلی برای تمام فارسی زبانان لازم است داشته باشند

کربلایی جعفر : اتفاقا از مرحوم پدرم حاجی محمد صادق چند جلد کتاب برای من بارث مانده که این دو کتاب هم جزء آنها میباشد

صباحی : کربلایی جعفر ممکن است زود برایم این دو کتاب را حاضر کنی
تا جهت آقای محروق بخوانم که لذت ببرند

کربلایی جعفر : بلی آقام دست است و دویده پس از اندک زمانی دو جلد کتاب تیماجی که جلد هایش پاره شده بود بمیان مجلس روی زمین نهاد
صباحی : حدیقة الشیعه را باز نموده مقداری ورق زد و گفت آقایان اجازه

میدیدید؟

دکتر حسینخان و دیگران : بفرمائید خواهش میکنم

صباحی حدیث حضرت هادی را خوانده و حدیث حضرت عسکری را نیز قرائت نمود و گفت خیلی خوشوقتم که این دو حدیث شریف را در این کتاب فارسی پیدا کردم سپس گفت از حضرت رضا علیه السلام نقل شده و انگشتش را روی خط نهاده بسیاح پیاده نشان داد و گفت آقای محروق صحیح است؟

که فرمود کسیکه متذکر صوفیه شود و انکار نکند (یعنی زشت و منکر نداند) آنرا بزبان و قلبش پس از ما نیست و کسیکه انکار کند (یعنی بد بداند) آنرا پس گویا با کفارد در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده است : (۱) چه میفرمائید درباره این حدیث

سیاح پیاده : در حالتی که رنگ چهره اش متغیر شده بود چیزی نگفت و بکتاب نظر می نمود .

صباحی : از بزنتی از حضرت پرضا علیه السلام نقل شده که فرمود مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد که در این زمان ظاهر شده اند طایفه بنام صوفیه چه میفرمائی در حق آنان؟

حضرت فرمود آنها دشمنان ما میباشند پس کسیکه میل کند بآنها از آنان محسوب و با آنان محشور خواهد شد و زود باشد که جماعتی ادعا کنند دوستی ما را و حال آنکه میل بآنها کنند و خود را شبیه بآنها سازند و بلقب آنها ملقب کنند خود را و تاویل کنند گفته های آنها را (یعنی وقتی کسی آنها را رد کند بجهت کلماتی که دلالت بر کفر آنها دارد از آن طایفه پشتیبانی نموده و گویند این معنی مراد آنان نیست) مثل آقای محروق که خود را شبیه بآنان و ملقب بلقب ایشان

(۱) و این حدیث را در روایات (ص ۲۳۲) نیز نقل نموده است و در کتاب التفتیش این خبر را از مرحوم محدث قمی در سفینه و شیخ حرعاملی در کتاب اثنی عشریه و علامه خوئی در شرح نهج و مقدس اردبیلی و سید جزائری در انوار و دیگران از علمای اعلام بسند صحیح از بزنتی و ابن بزیع از حضرت رضا (ع) نقل نموده اند

نموده و پشتیبان و طرفدار آنان می باشند پس شروع کرد بخواندن تتمه حدیث : آگاه باشید هر کس میل بسوی آنان کند از ما نیست و بدرستی که ما از او بیزاریم و کسیکه آنها را انکار کند ورد کند بر آنان مانند کسی است که مجاهده و مقاتله کرده است با کفار در مقابل رسول خدا ﷺ (۱)

سیاح پیاده همانطوریکه سر بزیر انداخته بود قطرات اشکش بر روی ریش سیاه و سفیدش می غلطید : صباحی سر از روی کتاب برداشته گفت جناب آقای محروق هنوز بعد از اینهمه گفتگو نرسیده است زمانی که بنورانیت کلمات آل محمد ﷺ از طریقه صوفیان و کسانی که باراه انبیاء راهشان دو تا است دست بردارید و چنگ بدامان عنایات آل محمد بزنید و از پیر طریقت و مرشد و قطب رو برگردانیده مرشد و راهنمای خود را امام عصر قرار دهید سیاح پیاده همچنان سر بزیر افکنده و اشک بر رخسارش جاری بود حضار هم از حالت او متقلب شدند حاجی صمد آقا : رو بحاجی خلیل آقا کرده گفت شما در این نزدیکی ها مسلمانان سزاغ دارید که بیاید و کنار همین آب روان همگی را اصلاح کند

کربلائی جعفر : بلی آقا استاد حسین سلمانانی خوبی است

حاجی خلیل آقا : بین اگر شهر نرفته بیاید

کربلائی جعفر دویده و بعد از نیمساعت مردی قد بلند قریب چهلساله باکیف سیاهی که در دست داشت حاضر شد ، حاجی آقا سلام علیکم

حاجی خلیل آقا : سلام علیکم استاد حسین بفرمائید

چائی برای استاد حسین ریخته و پس از صرف چائی گفت فرمایش داشتید

حاجی خلیل آقا : بلی آقایان میخواهند اصلاح کنند

دکتر حسینخان : حاجی صمد آقا میخواهی چکار کنی

حاجی صمد آقا : آقای دکتر میخواهم سرم را بتراشم

دکتر حسینخان : پس صبر کن سپس در کیف دستی خود شیشه الکلی در

(۱) در کتاب حدیقة الشیعه نقل فرموده است و این حدیث را در کتاب التفتیش

از همان کتابها که مدرک حدیث قبل بود بسند صحیح از بز نظی نقل فرموده است

آورده با پنبه با استاد حسین داده گفت این پنبه را بالکل بزیند و تیغ خود را خوب تمیز کنید بعد سر برآشید

حاجی صمد آقا: بلی بعد از تمیز شدن بالکل میان این آب روان تیغ را داخل کنید تا پاک شود

صدای خنده بلند شد: استاد حسین لنگ سفید تمیزی بگردن حاجی صمد آقا بسته تیغ را بالکل بدستور دگر تمیز و بعد میان جوی آب فرو برد و شروع کرد برآشیدن سر حاجی صمد آقا

حاجی صمد آقا: آقای صباحی خواهش میکنم بفرمائید من گوش میدهم آقای صباحی: حال که شما گرفتار زیر تیغ هستید ماهم میوه میخوریم صدای خنده بلند شده و مشغول خوردن سیب و گیلان شدند

سیاح پیاده چپقی ولی بدون چرس کشیده و گفت بعد از حاجی صمد آقا نوبت من است

استاد حسین: بفرمائید که تمام شد

محروق: می خواهم سرم را برآشام اما خیلی می ترسم زیرا موی سرم زیاد

شده،

استاد حسین: ابتداء باید سر شما را ماشین کنم بعد برآشام که اذیت نشوید، حاجی صمد آقا: بلی ولكن آقای محروق را خشك خشك برآشید که اذیت

نشوند صدای خنده حضار بلند شد

محروق: شما که مرا از راه خود برگردانیدید دیگر اذیتم نکنید

هژیر: آقای محروق بهمین زودی از میدان در رفتید؟ و از راه برگشتید

محروق: آقای هژیر نمیدانم شما از روی مزاح این بیان را فرمودید یا جدی و لکن وجدان و شرافت انسان اجازه نمیدهد که حق را دریابد و انکار آن کند و در مقابل حق با بی حیائی قد علم کند یادم می آید وقتی باب عقل را مطالعه میکردم و از فرمایشات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بهشام بهره میبردیم باین حدیث رسیدم که حضرت فرمودند ای هشام خدا رحمت کند آنکسی را که حیا

کند از خداوند بآن‌حاق و حقیقت حیا (۱)

در این چند ساعتی که در محضر آقایان بودم خاصه مدتی را که آقای صباحی از فرمایشات و بیانات بزرگان دین ائمه معصومین علیهم‌السلام برایم میخواندند حقیقتاً هستبصر شدم و حالا فکر کردم دیگر کمال بی‌حیائی است که باشیادان و راهزنان دین موافقت داشته و براه آنان که ضلالت و گمراهی است بروم و از راه مستقیم و طریقه انبیاء چشم پوشیده و منحرف باشم

صبحی در این هنگام جلو رفته پیشانی محروق را بوسید و گفت خداوند تو را جزای خیر دهد و از انوار عظمت و جلالت حبیبش و اهل بیت حبیبش دلت را نورانی سازد

حاجی خلیل آقا: برادرم آقای محروق مرا خوشحال کردی و دلم را از غم و اندوه رهائی بخشیدی، از آن شبی که زیر درخت نزدیک اذان صبح شما را دیدم در فکر بودم که چه شود شما از این ناراحتی خلاص شوید بحمدالله بآرزویم رسیدم

دکتر حسینخان: ما سعادت ایشانرا طالب بودیم و چون برادر ایمانی ما هستند وظیفه اسلامی ما بود که حتی المقدور ایشانرا از شکار دیوان عالم بشریت نجات دهیم

استاد حسین: آقا محاسن و صورت شما را چگونه اصلاح کنم؟
محروق: شاریم را بزن و صورت را قدری باقیچی کوتاه کن که من در مدت عمر تیغ بصورت نینداخته‌ام

دکتر حسینخان: پس معلوم میشود آقای محروق قبل از اینکه در این طریقه وارد شوند از مقدسین و متدینین بوده‌اند

محروق: بلی اگر انشاءالله موفق بدرك خدمت آقایان بودم و مقتضی شدعلت و سبب وارد شدن در این مسلك را بیان خواهم کرد

حاجی خلیل آقا: آقای محروق بفرمائید به بینم بعد از اصلاح سرتان چه بر

سر میگذارید تا فراهم کنیم

حاجی صمد آقا: کلاه بر سرشان بگذارید

صدای خنده حضار بلند شد

محروق: آقای حاجی صمد آقا تا حال کسی نتوانسته کلاه بر سرم بگذارد

حاجی صمد آقا: مگر پیر طریقت آنهم زیر خرقه

میجدا حضار از خنده نتوانستند خودداری نمایند

محروق: راستی وضع و عمل و رفتار و نمایشات ایندسته طوری بود که مرا

منحرف نمودند

حاجی خلیل آقا: من در شهر خودم تجارت داشتم و در آنجا شال کرمی

رنک با عرقچین بستم و پالتوی متوسطی تا سر زانوهایم می پوشیدم ولی حال اینجا

بهمان حالت اولیه ام هستم تا شهر برویم آنجا احتیاجات خود را خریداری میکنم

حاجی خلیل آقا، آقای محروق برادر تعارفی باهم نداریم من برای خود

از شهر پالتوی سفید نازکی آورده ام که اگر چرک شود پالتوم را عوض کنم و

همچنین شال و عرق چین حال شما از آنها استفاده کنید تا بشهر برگردیم

صدا زد: کربلایی جعفر از چمدان من که کنار اطاق گذاشته ام شال و

عرقچینم را بیاور و بگو شام فراهم برای سرشب حاضر کنند شاید آقایان بخواهند زودتر

استراحت کنند

کربلایی جعفر بسرعت خود را با طاق عمارت رسانده و چیزی نگذشت که

شال کرمی بطول دو متر بسا عرق چین ترمه زیبای در میان بغچه و سینی

حاضر نمود

محروق: از جای برخاسته کنار جوی آب رفت و پس از شست و شوی

سرو صورت و خشک نمودن آن ایستاد و عرقچین را سرگذازد و شال ظریف زیبائی

به سر بست

آقایان هر کدام بنوبه خود تبریک گفته و اظهار سرور نمودند

حاجی خلیل آقا: چون نزدیک غروب است در صورتی که آقایان مایل

باصلاح^۱ باشند بفردا مогоول فرمایند

حضار: خیر ما تازه اصلاح نموده‌ایم و تا شهر احتیاج نداریم
چائی ریخته شد و آقایان چائی آشامیده و مهیای رفتن باطاق شدند
صبحی: برای تجدید وضو بکنار جوی نشسته و مشغول وضو گرفتن شد
محروق: آقای دکتر دلیل عقلی بر رد عقیده صوفیه و مرآشد داریم
دکتر حسینخان: گرچه با بودن جناب صباحی عرض بنده مانند زیره بکرمان
بردست ولیکن تا ایشان تجدید وضو کنند عرض میکنم مفاد روایاتی را که در
کتاب کافی و غیره در باب عقل فرمودند نور عقل محبوبترین مخلوقات است نزد
خداوند متعال و در حدیثی دیدم که خداوند متعال باو خطاب فرمود خلق نمودم تو را با
عظمت و جلال و گرامی داشتم تو را بر تمامی خالق خود و خلقی بهتر از تو نیافریدم
و قسمت نفرموده خداوند بین بندگانش چیزی را که افضل و اعلا از عقل باشد چنانچه
حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام فرمودند

و همچنین در کافی است که حضرت کاظم علیه السلام بهشام فرمود برای خداوند
بر خلقش دو حجت است یکی حجت ظاهری و دیگری حجت پنهانی و باطنی اما
حجت ظاهر انبیاء و مرسلین و ائمه معصومین و آلهم السلام و حجت باطنی هم عقلهای
بندگان خدا است

و نیز حضرت میفرماید ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود عبادت نشود خداوند
بچیزی که افضل از عقل باشد الخ، رب عقل کامل میشود مؤمن، و عقل است دلیل
و راهنمای او و مفتاح کار او، جمال و زینتی بهتر از عقل نیست، و قوام شخص عقل
اوست، و کمال بعقل است، و دوستی بهتر از عقل نیست، و اساس دین و شرایع بر
عقل است، تمام کمالات و شرافتها از عقل است، نظام دنیا بنور عقل برجاست
عقل محبوب همه مردم است، و او است چراغی روشن در قلب مردم که خیر و
شر را بآن تمیز میدهند و خوبی هر خوبی و بدی هر بدی بآن واضح و روشن است
خوبی عدالت و مهربانی ب مردم و نیکوئی و غیرت و حمیت و انصاف و رحم و
مروت و قناعت و اطاعت و ایمان پیروردگار و تشکر منعم و موااسات بسایر ادران

دینی و امانت و صداقت در گفتار و احسان و حسن معاشرت با مردم و سایر صفات پسندیده بنور عقل ظاهر میشود و بدیهی است که آنچه را که ما بپرکت عقل درک میکنیم (یعنی مدرکات عقل) عین عقل نیست

چنانچه عقل ظاهر میسازد بدی کفر و شرک و ظلم و اذیت و شرارت و طمع و حرص و قساوت و هتک ناموس مردم و تعدی و مکر و حیله و خیانت و نفاق و کفران نعمت و استنکاف و استکبار از عبادت و بخل و حسد و تکبر از حق و حقیقت و فتنه و فساد و تضییع حقوق مردم و لجاجت و عجب و سایر صفات رذیله

و واضح مینماید که نور مقدس عقل که کاشف این صفات خبیثه است غیر این صفات میباشد و محال است عقل که اشرف و اکرم و افضل خلق است با شرک و سایر صفات رذیله متحد شود پس از این عرایض معلوم شد که عقل غیر معقولات و فهم غیر مفهومات است و مباینت عقل با معقولات و فهم با مفهومات کاملاً هویدا و روشن است و همچنین واضح است بنور عقل و فهم فساد و بطلان اتحاد عقل و فهم با معقولات و مفهومات و آنکه صفات هر یک بر دیگری جاری نیست همچنین ظاهر است بطلان و فساد اتحاد خالق با مخلوق و آنکه صفات هر یک بر دیگری جاری شود و چنانچه خود عقل معرف خود و معرف حسن و قبح معقولات است همچنین ذات مقدس حق معرف خود و معرف مخلوقات میباشد

و در قرآن مجید است هو الذی یریکم ایاتہ او است خداوندی که ارانہ و نشان میدهد آیات خود را

و امام علیه السلام میفرماید هو الدال بالدلیل علیہ و المؤدی بالمعرفة الیه او است دلیل و راهنمای بندگان بسوی خودش و کشاننده خلاق بسوی معرفت خودش در این هنگام صباحی از کنار جوی آب صدایش بلند شد احسنت آقای دکتر احسنت

دکتر حسینخان: جناب آقای صباحی متشکرم من قابل نیستم خواهش می‌کنیم خود جتایعالی بفرمائید و جواب آقای محروق را بدهید
صباحی: آقای دکتر من خسته‌ام جنابعالی هم در این موضوعات واردید و هم

نیکیو بیان میکنید

دکتر حسینخان: بلی بنور عقل و فهم ظاهر است که اضداد و متناقضات از جمله مکشوفات بنور عقل است و نور عقل منزله است از تضاد و تناقض و نیز واضح میکند که معقولات و مفهومات در مرتبه عقل و فهم نیست چون مرتبه عقل مرتبه کشفیت و مظهریت و قاهریت و محیطیت است و معقولات و مفهومات مرتبه مکشوفیت و مفهومیت و محاطیت است و همین آیه و حجت است بر قدس و تنزه پروردگار و آنکه خالق در مرتبه مخلوق نیست زیرا خالق در مرتبه قاهریت و محیطیت و فاعلیت و قیومیت است و مرتبه مخلوق مرتبه مقهوریت و مفعولیت است پس روشن و واضح است که رب العزة ورب الوجود در مرتبه مخلوقات و موجودات نیست و در تناقض اتحاد مرتبه شرط است و نور عقل و فهم ظاهر مینماید که ممکن نیست جهل و جاهل مرتبه از مراتب علم باشد و عجز و عاجز و ضعیف و حادث و مملوک فقیر مقهور محاط مظلم الذات مرتبه از مراتب قوی و قادر قدیم و علیم مالک غنی بالذات قاهر محیط قیوم مولای موجد نوری الذات بوده باشد و محالست موت و میت الذات مرتبه ای از مراتب حی الذات باشد

حاجی صمد آقا: آقای دکتر ما خوشحال بودیم که بیانات شما بدردمابی سوادها میخورد حالا شما هم علمی حرف میزنید استعدایم که قدری ساده تریبان فرمائید تا ما بیشتر استفاده نمائیم

دکتر حسینخان: جواب همان اشعار شاه نعمت الله است که شما از شنیدنش عصبانی بودید میخواهم از شما پیرسم آیا ممکن است عمل قبیح و شر مرتبه از مراتب حسن و خیر باشد و امثال آن مرتبه ای از مراتب عقل باشد، آیا صحیح است ضد مرتبه ای از مراتب ضد باشد و نقیض مرتبه از مراتب نقیض باشد انصافاً باید عبرت گرفت خداوند نعمت بینائی بهمه ما ارزانی داشته به بیند این طایفه چگونه دیده باطنشان از دیدن حقایق الهیه کور شده است و خداوند هم بجزای عملشان آنها را هدایت نمیفرماید، زیرا معارف و اصول دین مبین اسلام را از غیر آن دری که خداوند برای بندگانش گشوده طلب نمودند؟ و آیات متشابه را بدون مراجعه بخاندان رسالت که علم قرآن

نزد آنهاست اخذ کردند و در هلاکت افتادند اجازه می‌خواهم از جناب آقای صباحی و آقایان دیگر چند جمله برای تذکر و ترغیب و تاسکید در لزوم مراجعه بقرآن و روایات در اصول و فروع بعرض آقایان برسانم

بطور دسته‌جمعی: بفرمائید، ضمناً صباحی توجه خاصی بدکتر حسینخان پیدا کرده و از طرز کلمات او و استدلال‌اتش لذت میبرد پس شروع فرمود

واحدذر کم الله ان تقو لوابوم القيمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولو الو کنا نسمع او نعقل ما کنافی اصحاب السعیر ، او تقولو ر بنا انا اطعنا سادتنا و کبر ائنا فاضلو نالسیلا

بیان دکتر حسینخان باینجا که رسید صدای گریه محروق بلند شد و دستها را بلند نموده طرف آسمان با دکتر دنباله آیه‌ها خواند در حالیکه اشک میریخت و دکتر و دیگران هم منقلب بودند ربنا اتمهم ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا او تقولو الهم لولا انتم لکنا مؤمنین فبقو لوا لکم انحن صدنا کم عن الهدی بعداذ جائکم بل کتمتم ظالمین ، صدای ناله محروق بلند شد و بصدای بلند گریه می‌کرد و قطرات اشکش میریخت

صباحی: صدازد آقای دکتر این آیه مناسب دارد

اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ، وقال الشیطان ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم زیرا داخل شدید در غیرخانه‌ای که خداوند قرار داده بود آنرا معدن علم و نور و حکمت و محبوب شدید از انوار ایشان و فرو رفتید در ظلمات و گمراهی پس اعراض نمودید از این خانه‌ها و در راه اهل ضلال داخل شدید آنکسانیکه قرار دادند پایه دینشانرا برهوی و رای و قیاس با آنکه از واضحات است که جایز نیست معالم دین و اصول آنرا اخذکنند از اراء و اهواء و مقائیس در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بلکه واجب است رجوع باو کنند و همچنین بعداز او باید رجوع کنند بحجتی که منصوب است از قبل خدا و رسول که عبارت از دو خلیفه رسول صلی الله علیه و آله قرآن و اهل بیت او باشند و جایز نیست از او تعدی کنند

و کسیکه از آن دو تجاوز کند گمراه شده و گمراه نموده است

قد بینا لکم الایات ان کنتم تعقلون ، لکن اکثرهم لا یعقلون ، وما جعل الله لی سلطانا و قدرة حتی اردعکم عن طریق الردی و اورد کم موارد الهدی بل ایین لکم الحق لعلکم تعقلون ، فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و ما یذکرا الا اولو الالباب
حضار با انقلاب عجیبی به محروق نگاه میکردند محروق هم در حالتی که دیده با آسمان دوخته بود و زانوهای را در بغل داشت قطرات اشک میریخت

دکتر حسینخان : بلکه اگر انسان بفطرت اولیه خود بمخلوقات مراجعه و توجه کند می یابد اختلاف و مغایرت افراد مخلوقات و حالات و عوارض آنان را با یکدیگر ، یعنی انسان با حیوان جماد با نبات مختلفند ، اختلاف زن و مرد ، ظلم و عدل ، مرض و صحت ، و فقر و غنا ، از مسلمیات است و هر کسی بفطرت سالم می یابد که برای خود و سایر موجودات خالق است غیر خود و غیر سایر مخلوقات و نیز مردم بفطرت افعال را صادر از خود و باختیار خود میدانند و بهمین جهت است یکدیگر را ملامت و مؤاخذه مینمایند یا اعتراف ببدی خود میکنند و عذر خواهی مینمایند و اظهار ندامت و پشیمانی مینمایند و لکن طریقه صوفیه و مسلک آنان همانست که سابقا عرض شد و فطرت و هر عقلی از آن تبری میجوید
صبحی : آقای دکتر اضافه بر اینکه اساس قرآن و فرمایشات بزرگان دین بر فساد و بطلان فلسفه و تصوف است و عقل و فطرت بر آن حکومت دارد بزرگواران از اصحاب ائمه صلوات الله و سلامه علیهم برد کلمات آنان قیام نموده و فساد عقاید شانرا بیان نموده اند تا مردم گمراه نشده و در ضلالت واقع نگردند ، نظر باینکه مقارن مغرب است انشاء الله پس از اداء فریضه اسامی یکعبده از آنانرا بیان خواهیم نمود

حاجی خلیل آقا : آقایان چنانچه مایل باشند برویم روی مهتابی جلوی

عمارت که هم سردتر است و هم منظره اش بدنیست

میهمانان : بلی جای بسیار خوبی است

حاجی خلیل آقا : صدا زد کربلائی جعفر مهتابی را فرش کن میهمانان ازجا

بلند شده آهسته آهسته بطرف مهتابی و فضای جلو عمارت روان شدند هر کدام بکنوع تفریح میکردند، یکی میگفت خوب است تابستان را اینجا بمانیم حاجی صمد آقا میگفت بشرطیکه آقای محروق بماند زیرا ایشان برای ما وسیله خوبی میباشد.

حاجی خلیل آقا مہبای گزتن اذان مغرب گردید بعد از اذان صف جماعت بسته شد پس از نماز مغرب و عشاء هر کدام به پشتی مخصوص خود تکیه داده سماور هم گوشهٔ مجلس بگرمی محفل میافزود

محروق : آقای صباحی فرمودید اصحاب ائمه بر رد فلاسفه و صوفیه کتاب نوشته اند تمنا میکنم آنچه را که بخاطر دارید بیان فرمائید

صباحی : ثقه جلیل هشام بن الحکم که از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام بوده طعن ها بر فلاسفه زده است چنانچه شیخ کشی در احوال او ذکر کرده است و شیخ نجاشی کتابهای او را که راجع باین موضوع است متذکر شده و نقل فرموده است هر که خواهد: مراجعه نماید و این بزرگوار کسی است که تمام فقهاء و علماء زاد الله فی علو درجاتهم متفق اند بر جلالت و وثاقت و عظم قدر و منزلت و علم و کمال و رفعت او نزد امام صادق و امام کاظم صلوات الله علیهما

و دیگر ثقه جلیل و فاضل کامل نبیل الحسین بن سعید الا هوازی که از بزرگان اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد صلوات الله علیهما بوده و سی کتاب نوشته است از آنجمله کتاب الرد علی الصوفیه و الغالیه است چنانچه در کتاب التفتیش از او نقل فرموده است

دیگر ثقه جلیل و فاضل نبیل و متکلم فقیه جناب فضل بن شاذان نیشابوری که از بزرگان اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام است و صد و هشتاد کتاب تألیف و تصنیف نموده و کتابهای او را شیخ نجاشی نقل و از آنجمله کتاب رد بر فلاسفه را شمرده است و علامه ما مقانی ره در رجال خود از کتاب فهرست شیخ طوسی ره نقل فرموده که این بزرگوار در ترجمه حال او فرمود: فضل بن شاذان نیشابوری متکلم و فقیه و

جلیل القدر است کتابهایی نوشته پس شمر در کتابهای او را تا آنکه فرمود دیگر کتاب نقض بر کسیکه ادعای فلسفه مینماید در توحید و اعراض و جواهر الخ و دیگر جناب سعد بن عبدالله قمی که از بزرگان اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده و خدمت امام زمان علیه السلام رسیده است

و همچنین شیخ اجل الحسن بن موسی النوبختی که در زمان غیبت صغری بوده است چنانچه علامه ما مقانی ره و صاحب روضات و غیر آنان نقل فرموده اند و نیز شیخ بزرگوار حمزه بن القاسم ابویعلی که از اولاد حضرت عباس علیه السلام و علی بن احمد الکوفی چنانچه شیخ نجاشی نقل فرموده است و نیز از آن بزرگواران جناب علی بن محمد بن العباس است که شیخ نجاشی ره کتب او را ذکر فرموده از آنجمله شمرده کتاب الرد علی اهل المنطق و کتاب الرد علی الفلاسفه و کتاب الرد علی العروض الخ و علامه ما مقانی ره نیز نقل فرموده است

و دیگر هلال بن ابراهیم الدلفی الوراق که باتفاق علماء ثقه بوده است کتابی نوشته برد کسانیکه آثار و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را رد کنند و اعتماد بر نتایج عقول و افکار خود بنمایند

و دیگر حمزه بن علی بن زهره الحسینی الحلبی که از بزرگواران فضلاء و علماء بوده و یکی از کتابهای او کتاب نقض شبه فلاسفه است چنانچه علامه ما مقانی ره از شیخ حرعاملی ره نقل فرموده است و همچنین بزرگواران علماء شیعه که ارکان فقه و شریعت بوده اند کتابها برد فلاسفه و صوفیه نوشته اند

از آنجمله شیخ المشایخ و راس رؤساء المله فخر الشیعه و محیی الشریعه جناب مفید قدس سره کتابی بنام جوابات فیلسوف در اتحاد و کتابی برد اصحاب حلاج نوشته است

و از آنجمله عالم کامل قطب الدین راوندی قده کتاب تهافت الفلاسفه نوشته است چنانچه در کتاب روضات و بحار و غیره از او نقل فرموده اند

و از آنجمله شیخ جلیل و فاضل نبیل علی بن محمد بن الحسن بن الشهدید
الثانی کتابی نوشته که آنرا سهام المارقة من اغراض الزنادقه در رد صوفیه نام نهاده
است

و از آنجمله مولی الجلیل و الفاضل النبیل عالم کامل محمد طاهر ابن محمد
حسین القمی در کتاب روضات الجنات و طرائق گوید که شیخ حر عاملی از او روایت
میکند بنحو اجازة و با او متحد است در مسلك اخبار و انکار بر فلاسفه و صوفیه
و از جمله مؤلفاتی که جناب شیخ حر در کتاب امل الامال باو نسبت داده رساله
فوائد الدینیة در رد بر کلمات حکماء و صوفیه میباشد

و در حاشیه کتاب روضات طبع ۲ (ص ۳۳۶) از کتاب منیة المرتاد تألیف
محدث نیشابوری نقل کرده که مولی محمد طاهر قمی نظیر مولی مقدس اردبیلی
است در زهد و ورع بلکه طریقه و مسلك مولا محمد طاهر از او محکمتر و سالمتر
است و در کتاب خود بنام حکمت العارفین فلاسفه را رد کرده و در کتاب برهان
قاطع و تحفة الابرار صوفیه را رد نموده (۱)

و از جمله علمای عظام که رد بر صوفیه نوشته محدث کامل و عالم عامل
جناب شیخ حر عاملی است در کتاب امل الامال خود تفصیل احوال و نام مصنفات
خود را بیان کرده از آنجمله گوید رساله دارم در رد بر صوفیه مشتمل است بر
دوازده باب و دوازده فصل قریب هزار حدیث در او است در رد بر آنها عموماً
و خصوصاً در هر چیز که مختص بآنها است و این را در کتاب روضات و طرائق

(۱) در کتاب روضات فرموده کان مولی محمد طاهر من مشاهیر علماء زمانه
شدید التعمص علی جماعة الصوفیة و فرق الملاحدة الی ان قال و قد کفر فی رسالته
التی کتبتها فی الرد علی الصوفیة جماعة من العلماء و العرفاء بل نسب الی الکفر کل
من شک فی کفر من نسب الیه کلما تهیم الموهمة بخلاف الشرع و شدت النکیر علیهم بمالا
مزید علیه بل قیل انه قید فی رسائل متعددة ان لبس الخرقه و الصوف و جلوس الاربعینات
و الغرلة من الناس و سماع الصوت الحسن و التفوه بلفظی الطریقه و الحقیقه و القول
بالعشق الحقیقی و بالمکاشفات العرفانیة و بتجرد الارواح و امثال ذلك کلها من البدع
البائرة التی یکفر البتة من لایکفر صاحبها

نقل کرده است

و از آنجمله فقیه کامل و عالم عامل شیخ یوسف صاحب حدائق که کتابی موسوم به نفحات ملکوتیه در رد بر صوفیه نوشته است چنانچه در کتاب روضات و طرائق نقل نموده است و غیر از این بزرگان علماء کرام و فقهاء عظام که بر رد صوفیه کتابها نوشتند که فرصت ذکر اسامی آنان نیست و در کتاب کشف الاشتباه عدد آنان را بچهل رسانیده و در کتاب شریف التفتیش عدد آنها را به نود و هفت رسانده و تمام فقهاء عظام در کتب فقهیه در باب نجاست کفار حکم بنجاست و کفر فرقه هائی نمودند که صوفیه از مصادیق آنها است

و علامه مجلسی در کتاب بحار و عین الحیوة بیانات بسیار در رد و ذم این دسته فرموده و در کتاب عین الحیوة (ص ۲۳) که فارسی است در تفکر در ذات مقدس حق تعالی و بیان حکمت و حرمت آن فرموده است

بعضی از صوفیة اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصاری بحلول خدا در اشیاء قائل شده اند نصاری در خصوص عیسی و صوفیة حلولیه در جمیع چیزها و خداوند در موارد کثیره قرآن نصاری را باین سبب لعنت کرده و جمعی از صوفیة اهل سنت که از حلول گریخته اند بمرتبہ قبیح تر و شنیع تر قائل شده اند که آن اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین است که بصورتهای مختلفه بر آمده گاه بصورت سَك ظهور میکند و گاه بصورت تَمَر و گاهی بصورت گربه و گاهی بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورت بسیار از آن ظاهر میشود بغیر دریا چیز دیگر نیست

که جهان موجهای این دریا است موج و دریا یکی است غیر کجا است
و این مہیات ممکنه امور اعتباری است که عارض ذات واجب الوجود است
در جمیع کتب و اشعار خود تصریح بامثال این کفرها نموده اند تا آن که

گوید

محي الدين که از رؤسای ایشانست در فصوص الحکم میگوید ما وصف حق

بهیچ وصف نکردیم الاماعین آن وصف بودیم و حتمتعالی وصف نفس خود را برای ما میفرمود پس هر گاه او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده ایم و هر گاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده باشد تا آنکه گوید و مکرر در تصانیفش میگوید که زنهار مقید بمذهبی مشو و نفی هیچ مذهب ممکن

و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار ممکن که بقدر آنچه از آنها انکار میکنی از خدای خود انکار میکنی و خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید که خدا هر روز را بر گوساله پرستان مسلط نکرد آنچه موسی را مسلط گردانید تا آنکه حتمتعالی در جمیع صور معبود شود لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نمائند که معبود نشد و میگوید که نصاری برای این کافرند

که دعوی اتحاد با خدا در خصوص عیسی گفتند اگر در همه چیز می گفتند عین توحید معبود می شد

و در یکی از تذکره های ایشان بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی گفت اگر از قولش می بررسی

انما امره اذا اراد شیئان یقول له کن فیکون و اگر از فعلش میبرسی کل یوم هوفی شان و اگر از صفاتش میبرسی هو الله الذی لاله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش میبرسی لیس کمثله شی و هو السميع البصیر و از این کلمات کفر والحاد در کتب ایشان بسیار است

ای عزیزان بانصاف نظر کنید آیا این نسبت ها بذات مقدس روا است و هرگز از پیغمبر و ائمه صلوات اله علیهم این گونه سخنان صادر شده

از اینجهت اکثرشان معتقدند که این معنی همینکه ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنا بر توهم مغایرت است

و باین معنی تأویل کرده اند آیه شریفه و اعبد ربك حتى یا تیک الیقین و گفتند یقین بوحدت موجود است با آنکه بمعنی مرك میباشد و در روایات و لغت زیاد لفظ یقین بمعنای مرك استعمال شده تا آخر آنچه فرموده

محروق: راستی انسانرا نك میآید که این دسته را مسلمان بداند بلکه

ضرر اینها از کفار بیشتر است بر اسلام و مسلمان
 صباحی باز عین الحیوة را ورق زد تا صفحه ۳۶۳ فرمودند پس اگر اعتقاد
 بروز جزا داری امروز حجت خدا را درست کن که چون فردا حقتعالی از توحجت
 طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی ، تا آنجا که گوید آیا خواهی گفت
 متابعت حسن بصری کرده ام که چند حدیث در لعن او وارد شده یا متابعت سفیان
 ثوری که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی میکرد و پیوسته در مقام معارضه بوده
 یا متابعت غزالی که بییقین ناصبی بوده و میگوید در کتابهای خود بهمان معنی که
 مرتضی علی امام است من هم امامم و میگوید هر که لعن کند یزید را گناهکار
 است و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته مانند کتاب المنتقد من الضلال و غیر آن یا
 متابعت برادر ملعونش احمد غزالی که میگوید شیطان از اکابر اولیاء است یا ملای
 روم را شفیع خواهی کرد که میگوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت
 خواهد کرد و بهشت خواهد رفت و حضرت امیر باو گفت تو گناهی نداری چنین
 هقدر شده بود در این عمل مجبور بودی و میگوید :

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنک شد

و در هیچ صفحه از صفحات مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت موجود
 یا سقوط عبادات یا غیر اینها از اعتقادات فاسده نکرده باشد و چنانچه مشهور است
 و بیروانش قبولدارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت دانند یا پناه بمحی الدین
 خواهی برد که هرزه های او را شنیدی و میگوید جمعی از اولیاء الله هستند که
 رافضیان را بصورت خوک می بینند و میگوید بمعراج رفتن مرتبه علی را پست تر
 از ابوبکر و عثمان و عمر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی گفتم
 که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از آنها بهترم الحال که دیدم
 مرتبه تو را که از همه پست تری

و دعوی علم غیب میکرد و میگفت شبی ده بار بعرش میروم الخ (۱)

(۱) مناسب دیدم که در اینجا کلمات علامه مجلسی ره در بحار که در مذمت

(بقیه در صفحه ۱۰۳)

فلاسفه است نقل نمایم

و نیز فقيهه كامل و عالم عامل يگانه زمانه خود ، مرجع و ملاذ خواص و عوام

(بقيه از صفحه ١٠٢)

و قال العلامة المجلسي ره في البحار في آخر باب النار بعد ايضاح الحق لديك فيما ورد في الايات المتظافرة والاخبار المتواترة من احوال الجنة و النار و خصوصياتهما فلنشر الى بعض ما قاله في ذلك الفرقة المخالفة للدين من الحكماء و المتفلسفين لتعرف معاندتهم للحق المبين و معارضتهم لشرايع المسلمين الي ان قال بعد نقل كلماتهم و لا يخفى على من راجع كلامهم و تتبع اصولهم ان جليها لا يطابق ما ورد في شرايع الانبياء و انما يعضون ببعض اصول الشرايع و ضروريات الملل على السننهم في كل زمان حذرا من القتل و التكفير من مؤمنى اهل زمانهم فهم يؤمنون بافواهم و تايى قلوبهم و اكثرهم كافرون و لعمرى من قال بان الواحد لا يصدر عنه الا الواحد و كل حادث مسبوق بمادة و ما ثبت قدمه امتنع عدمه و بان العقول و الافلاك و هيولى العناصر قديمة و انه لا يجوز اعادة المعدوم و ان الافلاك متطابقة و لا تكون العنصرىات فوق الافلاك و امثال ذلك كيف يؤمن بما اتت به الشرايع و نطقت به الايات و تواترت به الروايات من اختيار الواجب و انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و حدوث العالم و حدوث آدم و الحشر الجسمانى و كون الجنة فى السماء مشتملة على الحور و القصور و الابنية و المساكن و الاشجار و الانهار و ان السموات تنشق و تطوى و الكواكب تنتشر و تتساقط بل تفنى و ان الملائكة اجسام ملئت منهم السماوات ينزلون و يعرجون و ان النبى صلى الله عليه و اله قد عرج الى السماء و كذا عيسى و ادرىس عليهما السلام و كذا كثير من معجزات الانبياء و الاوصياء عليهم السلام من شق القمر و احياء الاموات و رد الشمس و طلوعها من مغربها و كسوف الشمس فى غير زمانه و خسوف القمر فى غير اوانه و امثال ذلك و من انصف و رجع الى كلامهم علم انهم لا يعاملون اصحاب الشرايع الا كعامله المستهزئين بهم الخ

و من اراد كلمات الفلاسفة و سائر ما بينه العلامة المجلسي ره فى مذمتهم و مفساد عقائدهم فليراجع البحار (ج ١ طبع كميانى كتاب العقل ص ٣٤ و (ج ٣ باب احوال البرزخ ص ١٦٢) و فى باب فناء الدنيا ص ١٨٥) و فى المعاد الجسمانى ص ٢٠٢) و فى الجنة ص ٣٤٩) و فى النار (ص ٣٨٥) و فى الخلود (ص ٣٩٣) (و ج ٦ فى المعراج ص ٣٦٨ و ج ١٤ باب حدوث العالم (ص ٥٧) و فى الموح و القلم (ص ٨٩) و فى جرم القمر و الكسوف و الخسوف (ص ١٢٥ و ١٢٦ و ١٣١) و فى الملائكة (ص ٢٣٣) و فى الرياح (ص ٢٨٢ و ٢٨٧) و فى الجبال (ص ٢٩٧) و فى حقيقة الروح و النفس (ص ٤٠٦ الى ٤١٥) و فى حقيقة الرؤيا (ص ٤٤٣) و فى الجن و الشياطين (ص ٦٣٦ الى غير ذلك من الموارد التى اشرنا اليها فى كتاب مستدرک سفينة البحار و الحمد لله رب العالمين

صاحب کتاب شریف کشف الغطاء که در فقه نوشته است در همین کتاب (ص ۱۷۳) در قسم دوم از نجاسات که حیوان است و چهار قسم آنرا قرار داده کافر و سگ و خوک و میت کافر را دو قسم گفته اول کافر بالذات تا آنکه میفرماید قسم دوم آنکه کافر است بواسطه انکار بعضی از ضروریات اسلام مثل قائل بجهنم و تفویض و ارجاء و وعد و وعید و قدم عالم و قدم مجردات و تجسم و تشبیه و حلول و اتحاد و وحدت وجود یا موجود تا آنکه میفرماید یا قائل شدن بآنکه تمام افعال مخلوق خدا است الخ .

و تمام فقهاء عظام و حجج اسلام و علماء گرام که ارکان دین و شریعتند در کتب فقهیه در باب نجاسات منکر ضروری دین را کافر و نجس میدانند و اجماع علماء بر این موضوع برقرار شده است و صاحب جواهر که رکن دین و شریعت و دریای علم و فقاہت است میفرماید مخالفی در این مسئله نیافتم

آقای دکتر: چندی قبل کتاب بحار ج اول باب صفات علماء را مطالعه می‌کردم برخوردارم بخطبه شریفه مولی امیر المؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه آنرا ذکر نموده است و در این خطبه بعد از بیان صفات عالم حقیقی مذهب علماء بد را فرموده که منطبق است بر حکماء و عرفاء و متصوفین اگر اجازه میدهید قرائت نمایم

دکتر: اختیار دارید بفرمائید

صباحی: شروع بخطبه شریفه نمود تا آنکه رسید باینجا و آخر قد تسمى عالما و لیس به فاقتبس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال و نصب للناس اشراکامن جهائل غرور و قول زور قد حمل الکتاب علی ارأئه و عطف الحق علی اهوائه يؤمن من العظیم و یهون کبیر الجرائم یقول اقف عند الشبهات و فیها وقع و یقول اعتزل البدع و بینها اضطجع فالصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان لایعرف باب الهدی یتبعه و لا باب العمی فیصد عنه فذالك میت الاحیاء فاین تذهبون و انی تؤفکون و الاعلام قائمة و الایات واضحة و المنار منصوبة الی آخره

ترجمه آن این است

و بنده دیگری خود را عالم و دانشمند نامیده ، در صورتیکه نادان است ،

پس از نادانان نادانیها و از گمراهان گمراهیها فرا گرفته ، و دامها برای فریب دادن مردم گسترده ، قرآن کریم را برای و فکر خود حمل نموده ، و تفسیر کرده ، و کسیکه قرآن را برای خود تفسیر نماید حق را طبق خواهش و میل خود قرار دهد ، مردم را از خطرهای بزرگ ایمن میگرداند ، و گناهان بزرگ را در نظر آنان آسان مینماید ، میگوید در شبهات توقف مینمایم و حال آنکه در آنها واقع شده ، و از بدعتها دوری میجویم و بین آنها خوابیده ، پس صورت صورت انسان است ، و قلب قلب حیوان میباشد ، نمیشناسد راه هدایت را تا آنکه متابعت نماید ، و نه راه ضلالت و گمراهی را که از آن دست بردارد ، و مانع شود مردم را که در آن واقع نشوند پس این مرده ایست بین زندگان ، پس کجا میروید و بکه مراجعه میکنید و حال آنکه مراکز علم و کمال (که آن ائمه دین صلوات الله علیهم و کلمات آنان میباشد) موجود و در دسترس شما میباشد تا آخر

حاج صمد آقا : آقای صباحی تطبیق این کلمات را بر آنان بیان فرمائید
 صباحی : فلاسفه عرفان مسلک و عرفاء هستند که مطالب فلسفه و عرفان را از یونانیان قبل از مسیح علیه السلام گرفته اند ، و خداوند را مصداق وجود مطلق دانند ، و مخلوق را وجود مقید و محدود و قائل بسنخیت بین خالق و مخلوق شدند ، و مخلوق را پرتو هستی مطلق دانند ، و تمام موجودات را اطوار وجود مطلق گویند ، و عام ذات مقدس را علت دانند پس این ضلالت و جهالات را از فلاسفه قبل از اسلام که در حقیقت جهال بعلم الهی و معارف ربانی هستند گرفتند ، و برای گول زدن مردم اسم قرآن و روایات را بر زبان جاری مینمایند ، و حال آنکه در باطن هیچ عقیده ندارند ، و بکلمات یونانیان بیشتر اهمیت میدهند ، و روایات را توجیه و تاویل مینمایند ، و آیات متشابه قرآن را تاویل میکنند برای آنکه مطابق برهان بشری نمایند ، و مقید نیستند که تفسیر آنرا از اهل بیت عصمت و طهارت بگیرند ، و در تمام استدلالات خود اول برهان ساخته شده از افکار و اراء و قیاسات بشری متمسک میشوند و سپس يك جمله متشابهی را میاورند و مطابق رأی خود آنرا تاویل میکنند مثلاً ملا صدراي شیرازی چون مطلب را از فلاسفه قبل از اسلام گرفته و برهان ثابت کرده

که وجود حقتعالی عین وجود جمیع موجودات است پس باین آیه متمسک شده لایغا در صغيرة ولا کبيرة الاحصیها با آنکه این آیه شریفه راجع باعمال و افعال بندگان است که همه آنرا خدا احصاء نموده و در نامه اعمال با امر پروردگار مصبوت و روز قیامت مطابق با آن مجازات شوند چنانکه از صدر و ذیل همین آیه و آیات دیگر با روایات ظاهر است

و ماهیات امکانیه را امور عدمیه دانسته و گفته است که حقایق ممکنات باقی است بر عدمیت خود از لاو ابد او این مطلب را ایشان و صوفیه از فلاسفه قبل از اسلام گرفته اند چنانچه از کلمات آنان شنیدید پس متمسک شده بسایه شریفه کل شیء هالک الا وجهه و از شیخ محمد غزالی ناصبی نقل میکند که تفسیر آیه را چنین کرده و گفته عارفین کسانی هستند که بعیان مشاهده میکنند که نیست موجودی مگر ذات مقدس حق و کل شیئی هالک الا وجهه یعنی تمام اشیاء از لاو ابد نبوده و نخواهد بود (برخلاف روایات آینده در ص ۱۰۸)

نه آنکه وقتی بیاید که اشیاء نابود شوند سپس اثبات کرده مفاد تفسیر او را و مراجعه بتفسیر اهل بیت نکرده که به بیند: **دین و الله و لا اله الا هو** این آیه را چه تفسیر نموده اند بلکه از لغت و سائر آیات مربوطه بلفظ هالک غفلت کرده و مراجعه نموده که به بیند هالک بچند معنی استعمال شده است

اول هالک در مقابل نجات چنانچه از آیه شریفه **لیمهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه** استفاده میشود و شمردن مهلکات در مقابل منجیات شاهد این است

دوم مفقود شدن و از این معنی است آیه شریفه **هلك عنی سلطانیه سوم** بمعنی فساد است چنانچه در آیه شریفه **ویهلك الحرث و النسل** اراده شده است و گفته میشود **هلك الطعام** یعنی غذا فاسد شده است

چهارم بمعنی مرك است و بآن معنی است آیه شریفه **آن امرء هلك** یعنی اگر شخصی بمیرد و هم چنین آیه شریفه **و ما یرلکنا الا الدهر و آیه و لقد جائکم یوسف من قبل بالبینات فماز لثم فی شک مما جائکم** به حتی اذا هلك الایه

واز روایات وازده در تفسیر برهان (ص ۸۰۰) آخر سوره قصص در ذیل آیه شریفه کل شیء هالك الا وجهه استفاده میشود که مراد در این آیه معنی اول است از آن جمله از حرث بن المغیره نقل کرده که گفت از امام صادق علیه السلام از آیه شریفه کل شیء هالك الا وجهه سه سوال کردم حضرت فرمود کل شیء هالك الا من اخذ الطريق الذی اتمم علیه یعنی تمام در هلاکت و خسارت و نعمت میباشند و نجات نیابند مگر کسانی که در طریقه شما باشند

و در روایت دیگر فرمود مگر کسی که در طریق حق باشد

و در روایت دیگر امام باقر علیه السلام فرمود همه چیز هالك است مگر دین خدا پس

وجه آن راهی است که بآن بخدا میرسند

پس بحسب این روایات وجه الله آن راه و طریقه ایست که بسبب آن بخدا

میرسند چنانچه در تفسیر برهان (ص ۱۰۷۰) از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که

فرمود وجه الله انبیاء و مرسلین و حجج الیهی علیهم السلام میباشند که بسبب آنان مردم

بخدا و معرفت ذات مقدس و دین حقه الیهی میرسند و از این جهت است که در روایات

زیاد ائمه علیهم السلام فرمودند ما هستیم وجه الله یعنی ما میباشیم طریق مستقیم که بسبب

ما مردم بخدا میرسند چنانچه آیه شریفه صراط مستقیم و آیه صراط سوی بآن وجودات

مقدسه تاویل شده است و آنانند وسیله هدایت و معرفت چنانچه فرمودند بنا عرف

الله و بنا وحد الله و بنا عبد الله و لولا ما عرف الله

و ممکن است که معنای آیه شریفه فنا و زوال خالق باشد نظیر آیه دیگر

که فرمود کل من علیها فان و یبقی وجه ربك یعنی تمام کسانی که بر روی زمینند

فانی شونده گانند و باقی میماند وجه پروردگارت که پیغمبر و امامان بحق باشند

و ظاهر این آیه شریفه فنا و موت افراد انسان است

لکن ظاهر آیه اول هلاکت تمام اشیاء است که شاید مراد فناء و زوال

مخلوقات قبل از قیامت باشد و چون هر دو معنی در آیه امکان دارد پس حمل

بیک معنی صحیح نیست مگر با دلیل روایت چنانچه روایات معنی اول را معین کرده پس

معنائی که غزالی ناصبی نموده برخلاف روایات وارده در مورد خود آیه است بلکه

خلاف محکمات و ضروریات دین است پس اگر ما بدون دلیل خواستیم احتمال دوم را در آیه شریفه تقویت نمائیم باز حمل میشود بر فناء و زوال خلق قبل از قیامت چنانچه مفاد روایات دیگر است (۱)

و استدلالات دیگر ایشان نیز چنین است نمونه از آن بیان شده است

و این مختصر کنجایش تفصیل را ندارد اگر توفیق رفیق شد در جلد دوم بیاید انشاء الله پس

(۱) خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید سوره اسرا میفرماید و ان من قریة الا نحن مهلكوها قبل يوم القيمة او معذبوها عذابا شديدا كان ذالك فى الكتاب مسطورا در تفسیر برهان (ص ۶۰۷) چهار روایت از امام باقر و صادق صلوات الله علیهما نقل فرموده که مراد فناء بمرک و غیر آن میباشد و کسیکه بمیرد هلاک شده است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه نهج البلاغه فرمودند هو المفنى لها بعد وجودها حتى يصير موجودها كمفقودها و ليس فناء الدنيا بعد ابتداعها با عجب من انشاءها و اختراعها الى ان قال و انه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شيئى معه كما كان قبل ابتدائها كذلك و يكون بعد فنائها بلا وقت و لا مكان و لا حين و لا زمان عدمت عند ذلك الاجال و الاوقات و زالت السنون و الساعات فلا شيئى الا الواحد القهار الى ان قال ثم يعيدها بعد الفناء من غير حاجة منه اليها الخ فرمودند خداوند است فانی کننده موجودات بعد از موجود شدن بطوریکه موجود مثل غیر موجود شود و فانی کردن دنیا نزد خداوند عجیب تر از انشاء و اختراع آن نیست و در روایت توحید صدوق ره نقل شده که امام جواد (ع) نامه بسوی علی بن مهزیار نوشت و در آن مرقوم فرمود یاذا الذی کان قبل کل شیئی ثم خلق کل شیئی ثم یبقی و یفنى کل شیئی الخ

و در روایت سؤالات زندیق از امام صادق (ع) که در کتاب احتجاج طبرسی نقل شده عرض کرد آیا روح بعد از خارج شدن از بدن متلاشی میشود یا باقی است امام (ع) فرمود باقی است تا وقت نفخ صور پس در این هنگام باطل میشود اشیاء پس نه حسی خواهد بود و نه محسوس پس اعاده میدهد اشیاء تا آخر و غیر این روایات که تمام آن در بحار ج ۳ در باب نفخ صور و فناء دنیا مذکور است و تمام این روایات رد تفسیر غزالی را مینمایند و روایات متواتره در بحار در ابواب متعدده نقل کرده که مراد از وجه الله پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم میباشد و صریح قرآن و روایات که وجه الله را استثناء کرده قرینه است بر تخصیص عموم این روایات و فرمایش معصوم که فرمود خلقتم للبقاء لا للفناء منافات ندارد چون شاید مراد این باشد که خلق شدید برای بقاء که عالم آخرت است نه برای دنیا که فانی است

عبرت بگیرید که چگونه قرآن را برای خود تفسیر کرده‌اند و حق را مطابق رأی خود گردانیده‌اند و علوم آنان که در حقیقت اباطیل است علمی است که گناهان بزرگ را در نظر انسان سبک میکند و ایمنی عجیبی تولید مینماید و امنیت را بر میدارد چون میگویند تمام افعال مخلوق خدا است و خداوند آنرا انجام داده است پس عذاب جهنم قبیح میشود و محی الدین آنرا تاویل میکند و میگوید اهل عذاب در آتش لذت میبرند و ابویزید بسطای می گفته که اگر بین اهل بهشت و اهل آتش فرق بگذاری از متوکلین خارج کشته‌ای با آنکه خداوند در قرآن مجید میفرماید لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة الا یة مساوی نیستند اهل آتش با اهل بهشت و نیز در سوره فاطر میفرماید و ما یستوی الاعمی و البصیر و الا الظلمات و الا النور و الا الظل و الا الحرور الا یة یعنی گورو بینا مساوی نیستند

و تاریگی با نور و سایه با جای گرم مثل یکدیگر نمیباشند

و مالا صدرا در تفسیر خود میگوید آخرت حاصل میشود بزوال تعنیات یعنی بر طرف شدن حدود و قیود و وجودی پس وجود مطلق گردد مثل اصل شدن قطره در دریا که دریا شود چنانچه ملای رومی نیز کلمه استرجاع را این طور معنی کرده و شاه نعمت الله ولی همین مطلب را در رساله نفس و نکات گفته چنانچه در طریق نقل کرده است بلکه نتیجه عقیده آنان همین است و دیگران آیه الی ربك الرجعی و آیه الی ربك المنتهی را تاویل باین نموده اند و از سائر آیات و روایات محکمان اعراض کردند با آنکه آیه اول راجع بحشر خلایق است در محکمه عدل الهی پس خوبان به بهشت روند و باز گشت بدان سوی جحیم خواهد بود چنانکه در سوره صافات میفرماید ثم ان مرجعهم لالی الجحیم یعنی باز گشت و رجوع بدان سوی جحیم (جهنم) است و نسبت بحشر کل میفرماید ان کل من فی السماوات و الارض الا اتی الرحمن عبدالقد احصیهم و عددهم عدا و کلهم آتیه يوم القيمة فردا، نیست کسی از اهل آسمانها و زمین مگر آنکه باحالت بندگی و ذلت محشور شود و چون تمام آنها را احصا فرموده احدی فروگذار نشود و تمام باحالت انفراد و ذلت مبعوث گردند

و آیه الی ربك المنتهی راجع بوجوب سکوت مردم است که در ذات مقدس

حق وصفات و افعال او برای و فکر و عقل و فهم و شعور خودشان تکلم نکنند چون علم و عقل و فهم و شعور بذات قدوس او راه ندارند چنانچه در صریح روایات این آیه شریفه را این طور تفسیر فرموده اند (۱)

(۱) و تمسك اینان بآیات متشابهات و تاویل و توجیه نمودن آنها آیات را مطابق رأی و نظریات خودشان مانند تمسك مخالفین است بطواهر قرآن که رئیس آنها گفت حسبنا کتاب الله و اعتناء به بیان امیر المؤمنین (ع) نکرد اینان نیز تمسك بطواهر آیات متشابهات نمودند و برای خود معنی کردند و در کشف آن معنی مراجعه به تفسیر اهل بیت نکردند مثل استدلال قائلین بتجسم (کسانیکه خدا را جسم میدانند) بآیه شریفه متشابهه و جاء ربك و الملك صفا صفا و حال آنکه امام هشتم صلوات الله علیه فرمودند که مراد و جاء امر ربك میباشد چنانچه در تفسیر برهان نقل شده است

و مثل استدلال کسانیکه قائلند بآنکه طعام و غذای یهود و نصاری پاک و حلال است برای مسلمانان هر چند گوشت و روغن باشد بظاهر آیه شریفه و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لكم با آنکه در روایات کثیره در کتب معتبره نقل شده که مراد از اطعام در این آیه شریفه حیوب (دانه ها) است مثل برنج و نخود و گندم و ماش و عدس و غیره و مثل استدلال عدّه از مخالفین بآیه شریفه و امهاتکم التي ارضعنکم (یعنی حرام است بر شما مادرهای شما آنانیکه شما شیردهند) براینکه اگر زنی به بچه شیر داد موجب حرمت نکاح میشود چه شیر کم باشد یا زیاد چنانچه شیخ طبرسی ره در کتاب مجمع از آنان نقل فرموده است و علماء شیعه این را قبول نکردند و بحسب روایات مدت و مقدار برای آن قرار دادند

و مثل استدلال شبستری در کتاب حق الیقین بآیه شریفه و قضی ربك الا تعبدوا الا اياه و بآیه کل له قانتون بر آنکه عبادت از هر کس بهر طریق واقع شود مخصوص گردد بذاتی که تعین او عین هستی بود

یعنی عبادت گوساله و بت و خورشید و ماه و غیره هر چه باشد عبادت حق است چنانچه شعر او گذشت مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است و معنی کلمه قضا را قضای تکوینی گرفته و برخدا افترا بسته با آنکه واضح است که قضا در این آیه بمعنی امر و حکم تشریحی است خصوصا با ذیل آیه که فرمود و بالوالدین احسانا یعنی خدا حکم فرمود که باید عبادت نکنید مگر خدا را و بالوالدین احسانا نمایند چنانچه امیر المؤمنین (ع) در بیان معنی قضا فرمودند امر و حکم است پس این را تلاوت فرمود و سپس فرمود یعنی خداوند امر فرمود که عبادت نکنید مگر او را

(بقیه در صفحه ۱۱۱)

و پیغمبر و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از تفسیر کردن قرآن برای و فکر بدون ضمیمه تفسیر اهل بیت بشدت منع فرمودند و وجود مقدس خاتم الانبیاء وآلِهِ السَّلَامُ در روایت متواتره که عامه و خاصه در آن اتفاق دارند و مورد اجماع مسلمین است فرمود دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم کتاب خدا و عترت خودم مسأدا میکه متمسک بهر دو شوید

گمراه نخواهید شد و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر برهن وارد شوند پس بنابراین کسیکه متمسک ببعضی از تشابهات شود و برای خود آنرا تاویل و توجیه نماید برخلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه دین صلوات الله علیهم رفتار کرده بلکه ایمان به پروردگاری آورده

(بقیه از صفحه ۱۱۰)

و بوالدین احسان نمائید چنانچه در تفسیر برهان نقل کرده است و قضایه معنی استعمال شده است و مراد از قنوت خشوع است و این آیه نظیر آیه دیگر که فرمود وان من شیئی الا یسیح بحمده است خلاصه این دو آیه را برای خود تفسیر کرده و از ضروریات قرآن و روایات اعراض کرده و ایشانند که شیطان آنانرا برای ضلالت و گمراهی دیگران شریک و دام خود قرار داده با چشم های آنان می بیند و بازبان ایشان سخن میگوید پس آنها را بر کب ضلالت و گمراهی سوار و گفتار تباه را در نظر آنان زینت داد و از این قبیل استدلالات شیطان بزبان اینان زیاد نموده است

و باید دانست که استدلال فلاسفه و صوفیه شیعی تر و فضییح تر است از استدلال مخالفین بظواهر آیات زیرا که اینان متشابه را بمعنائی حمل میکنند که هیچ ذهن سالم از شبهات و اهیه آنان هرگز آن معنی را از آن متشابه نمی فهمد بلکه هزاران آیات و روایات برخلاف آن مشاهده میکند و عقل و فطرت خودرا کاشف از فساد و خرابی آن مییابد پس و ای بر آنان که چگونه گمراه شدند و گمراه کردند و تیشه بر ریشه اسلام زدند چون این مطالب که جز شبهات و ضلالت و ظلمات چیز دیگر نیست در میان مردم رواج دهند و در پای تخت رهبر اعظم شیعه رکن ارکان شریعت و خورشید آسمان فقه و دیانت دست از این ضلالت برندارند و حیاء از امام زمان نکنند و از برکت او زنده باشند و نان او را بخورند و تیشه بر ریشه او بزنند

چنانچه ذات مقدس حق فرمود ما امن بی من فسر بر آید کلامی (۱) و امیر المؤمنین ع و ع و فتیحه ابن عباس را بسوی خوارج فرستاد فرمود لا تخصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون ولكن حاجهم بالسنة فانهم لن یجدوا عندها معیضا (۲) یعنی با خوارج مباحثه و مخاصمه بآیات قرآن نکن چون قرآن قابلیت معانی متعدده دارد هر چه بگویی آنها جواب میدهند

لکن حجت خود را از سنت پیغمبر ع بیار که چاره از قبول ندارند و امام باقر ع بقتاده (فقیه اهل بصره بود) فرمود وای بر توای قتاده اگر قرآن را از جانب خود تفسیر کنی هلاک شدی و دیگران را بهلاکت انداختی و اگر از قول مردم تفسیر نمایی باز هم چنین خود و دیگران را بهلاکت وارد نمودی تا آنکه فرمود قرآن را میشناسد آنکسیکه مخاطب بقرآن شده (۳)

و رسول الله ع فرمودند کسیکه قرآن را برای خود تفسیر کند پس افتراء و دروغ بر خداوند بسته است (۴) و امام باقر ع فرمود نمیداند علم قرآن را کسی غیر از ما (۵) و رسول الله ع در خطبه شریفه فرمودند خداوند بر من قرآن را نازل کرده کسی که مخالفت کند آنرا گمراه شده است و کسیکه طلب کند علم قرآن را از غیر امیر المؤمنین ع در هلاکت واقع شده (۶) و امام صادق ع فرمود کسیکه آیه از قرآن شریف را تفسیر نماید پس

(۱) این روایت در توحید صدوق باب توحید بسند خود از حضرت رضا (ع)

از پدرانش از رسول الله (ص) نقل شده

(۲) در نهج البلاغه مذکور است

(۳) در بحار در باب تاویل قوله سیر وافیها لیالی الخ از کتاب شریف کافی نقل

فرموده است

(۴) در کتاب وسائل از کتاب خصال صدوق نقل کرده است

(۵) در تفسیر قمی در سوره و اللیل بسند صحیح از آنحضرت نقل کرده

(۶) در وسائل از کتاب امالی صدوق و بشاره المصطفی نقل فرموده

بتحقیق کافر گردیده است (۱) و امام حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر خود فرمودند آیامیدانید آنکس را که متمسک بقرآن است و این فضیلت و شرافت عظیم برای او هست او کسی است که قرآن و تأویل قرآن را از ما بگیرد و یا از کسی که واسطه و نماینده ما است که از ما نقل کند و روایت نماید فرا گیرد نه آنکسی که از رأی و فکر جدال کننده گان و قیاس قیاس کنندگان بگیرد و از این قبیل روایات زیاد است که تمام آن دلالت دارد بر تشدید و منع از تفسیر قرآن بدون مراجعه باخبار اهل بیت عصمت و طهارت و آنکه کسی که قرآن را برای خود بدون ضمیمه تفسیر اهل بیت تفسیر نماید پس او کافر است و خدا را شناخته است چنانچه در صریح روایات شنیدید .

و خداوند علوم و مطالب قرآن را نزد ائمه دین صلوات الله علیهم قرار داد برای آنکه میدانست که بعد از پیغمبر غصب خلافت مینمایند پس نتوانند ادعای علم قرآن نمایند و مجبور شوند که باهل بیت پیغمبر مراجعه کنند پس راه خدا شناسی و سعادت برای مردم باز شود و بهمین مطلب امیر المؤمنین و امام صادق صلوات الله علیهما تذکر دادند و از این جهت است که رسول الله ﷺ در خطبه شریفه خود فرمودند بدرستی که خداوند قرآن را بر من نازل فرموده و علی عليه السلام کسی است که هر کس مخالفت او نماید در گمراهی واقع شده است و کسی که علم قرآن را از غیر علی عليه السلام طلب نماید هلاک شده است تا آنجا که بعد از مدح اهل بیت خود فرمودند کسی که اکرام کند آنان را مرا اکرام کرده است و کسی که یاری کند ایشان را یاری نموده و کسی که ترک کند آنان را مرا ترک کرده است و کسی که طلب کند هدایت را در غیر آنان پس بتحقیق مرا تکذیب نموده است الی آخره (۲)

(۱) در وسائل ج ۳ (ص ۲۹۴) نقل کرده است و بقیه روایات را در کتاب وسائل کتاب قضا یاب ۱۳ که متجاوز از هشتاد روایت است نقل کرده و در مستدرک ج ۳ (ص ۱۹۰) سی و پنج روایت نقل کرده و در بحار ج ۱۹ و غیره روایات راجعه باین موضوع را نقل کرده که تمام دلیل بر مدعی است هر که خواهد مراجعه نماید (۲) این خطبه شریفه در بحار ج ۹ طبع کمپانی (ص ۲۸۲) از امالی صدوق نقل

شده است

حاج خلیل آقا: آقای صباحی خسته شدید اجازه میدهید يك دوره چای خدمت شما و رفقا تقدیم نمایم

صباحی نیکی و پرسش متشکریم لطف فرمائید يك دوره چای در مجلس داده شد بعد از چای مشغول کشیدن سیگار شدند ناگاه کربلائی جعفر وارد و بحاج خلیل آقا گفت نه نه محمد تب کرده

حاج خلیل آقا: آقای دکتر عیال کربلائی جعفر تب کرده

دکتر: اگر ممکن است او را بیاورد تا معاینه نمایم و اگر نمیتواند خودم میروم کربلائی جعفر رفت فاصله نشد عیالش را آورد

دکتر از جیب خود درجه تب را بیرون کرد و بکربلائی جعفر داد و گفت زیر زبانش بگذارد بعد از چند دقیقه درجه تب را گرفته گفت باید بفروری يك کیلو عرق بید و کاسنی بگیرید و هر چه آب خواست از آن بدهید و اگر بخواهید يك سیر تخم خرفه بکوبید و بتدریج شیره بکشید آب آنرا بدهید که این هر دو دوی قطعی تب است و غذا هم آش (شوربا) رقیق بدهید سبزش اسفناج و گشنیز باشد کربلائی جعفر دست عیالش را گرفت و بطرف منزل رفتند

چیزی نگذشت کربلائی جعفر برگشت گفت آقای دکتر اجازه میدهید

دکتر: بفرمائید

کربلائی جعفر: چند روز است دانه هائی در بدن ما بیرون میزند نمیدانم

سبب چیست

دکتر نبض او را گرفت و معاینه نمود و گفت کربلائی جعفر شما باید تصفیه خون بنمائید اینجا داروخانه دارد؟

حاج صمد آقا: آقای دکتر خواهش میکنم برای اهل این ده دواهای قدیمی بفرمائید که در دسترس ایشان باشد

دکتر: چشم، پس رو کرد بکربلائی جعفر که شما زیاد کاهو بخورید کاهو خون را صاف میکند و هم چنین انار و عناب خیلی خوب است خواص زیاد در عناب هست رنگ را صاف و قشنگ مینماید و سینه را اصلاح میکند و اخلاط معده

را پاك کرده خون را صاف مینماید و زرشك نیز برای اصلاح خون خوب است
 حاج صمد آقا: آقای صباحی خواهش میکنم تمه خطبه امیر المؤمنین علیه السلام
 درصفت علماء و تطبیق ان را بر آقاییان فلاسفه و عرفاء بیان فرمائید

صباحی: عرض کردم فلاسفه و صوفیه میباشند که علم خود را از یونانیان
 قبل از مسیح علیه السلام گرفتند و آیات متشابهات قرآن را برای خود تفسیر میکنند و عاقبت
 همه را ختم بخیر میدانند و گناه کاران را ایمن مینمایند و افعال بد را بخدا نسبت
 میدهند میگویند در شبهات توقف مینمائیم و حال آنکه در آن بلکه در محرمت
 قطعیه وارد شدند و در بدعتهای ضلالت بشری فرورفتند و ضلالت و ظلمات آنان
 را فرا گرفته است صورت انسان و قلب قلب حیوان است (۱)

(۱) یکی از خوابهایی که راست و درست است و کلام امیر المؤمنین (ع) آنرا
 تصدیق مینماید خوابی است که والد ماجد حقیر جناب مستطاب عالم عامل و فاضل کامل
 قبله الانام و مروج الاحکام حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد نمازی شاهرودی
 دام ظلّه العالی دیدند و برای حقیر نقل فرمودند و آن این است که در چند سال قبل
 فرمودند شبی در عالم خواب مشاهده کردم که با خوکی مشغول صحبت شدیم من با او
 صحبت میکنم و آن با من و مدتی در تکلم بودیم که از خواب بیدار شدم تعجب کردم
 که این چه خواب است و تعبیر آن چیست در فکر بودم تا آنکه همان روز در مجلسی
 مهمان بودیم کنار من شخصی نشسته چون غریب بود او را نمیشناختم با او مشغول صحبت
 شدیم در بین متذکر شدم که خواب خود را برای او نقل نمایم تا تعبیر نماید و قتیکه
 نقل کردم پشیمان شدم که این خواب برخورد باقا مینماید عنذرخواهی کردم که خوابها
 اعتباری ندارد بعضی از آن اضعاف و اجلام است که شیطان در نظر انسان جلوه میدهد
 آقا گفت نه این خواب صحیح است من هستم من بیشتر خجالت کشیدم و عنذرخواهی
 مینمودم تا آنکه بعد از نهار مجلس منقرض شد از حال او تحقیق نمودم معلوم شد که
 یکی از رجال صوفیه هست فهمیدم باضمیمه نشانیها که خود او تعبیر خواب بوده است
 در اینجا متوجه حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله شدم که فرمودند من ورخ مؤمنان
 فکانما احیاء یعنی کسیکه تاریخ مؤمنی را بیان کند گویا او را احیا کرده است بر خود
 لازم دانستم که اداء بعض حقوق او را بنمایم و مختصری از حالات ایشان بیان نمایم
 کان ادام الله بقاته والدی و استادی فی العربیة و اللغة و الاصول و الفقه و الحدیث

(بقیه در صفحه ۱۱۶)

راه هدایت و سعادت را نمیشناسد (که آن وجود مقدس امام است) تا تابع آن شود، و راه ضلالت و غوایت و خسارت را (که تخلف و روگردانیدن از صراط مستقیم است) تشخیص نداده که از آن رو گرداند، پس این مرده ایست در میان زنده گان، یعنی اگر چه در ظاهر زنده است لکن در باطن و حقیقت مرده است و بنور علم و معرفت قلب او زنده نشده فرمود ذات مقدس حق در قرآن مجید افرمن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها الا ینه آیا کسیکه مرده باشد پس زنده نمائیم او را و قرار دهیم برای او نوری مانند کسی است که در ظلمات جهالات و ضلالت فرو رفته باشد پس فرمود بکجا میروید و از که دوری مینمائید و حال آنکه اعلام هدایت و سعادت بر پا است، و آیات الهی (که وجودات ائمه معصومین) صلوات الله علیهم باشند) ظاهر و آشکار است، و مراکز نور و کمال معین شده است، و چگونه در صحرای حیرت سرگردانید و حال آنکه عترت پیغمبرتان در میان شما میباشند و آنانند زمام داران حق و حقیقت و اعلام دین و شریعت که زبان ایشان بر اوستی و درستی گویا است هر چه بگویند از جانب حق گویند و خداوند آنان را سفراء و نمایندگان خود قرار داده

(بقیه از صفحه ۱۱۵)

و التفسیر و مؤدبی و ولی نعمتی و کان عالما عادلا کاملا بصیرا فاضلا خبیرا فقیها مفسرافها ما و حافظا للاخبار و ضابطا للاثار معتدلا السلیقه حسن الطریقه عالی الهمه عدلا بثنایها متقیامخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه حافظا لدینه صائنا لنفسه دقیقا فی الشرعیات امرا بالمعروف و ناهیا عن المنکر مرو جاللا حکام الشرعیة و مبلغا للشریعة الاحمدیه باذلاقوته و قدرته فی ذالک ازید من سبعین سنة و کان مجتهدا فی الاحکام الشرعیة مجازا فی ذالک عن غیر واحد من العلماء الکرام و الفقهاء العظام زاد الله فی علو درجاتهم و الحقنا الله بهم مع محمد و آلہ الطیبین الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و قد سافر من الشاهرود الی المشهد المقدس الرضوی ماشیا مرات کثیرة لعله کان ازید من اربعین مرة و تشرف بزیارة بیت الله الحرام و الاعتبار المقدسة مرات عدیده و انی عاجز عن اداء حقه و لعله یساعدنا التوفیق بفضل الله و کرمه ان نکتب احواله مفصلا فی کتابنا فی الرجال انشاء الله تعالی

حاج محمدعلی ساعت را از جیب خود بیرون کرده دید ساعت ده و نیم است صبحی : حاج آقا معلوم میشود کسل شدید

حاج خلیل آقا : اگر مائل باشید شام حاضر است

حاج صمد آقا : اول يك دوره چای لطف فرمائید چای ریخته شد و در سینی

گذاشته مقابل آقایان قرار گرفت بعد از صرف چای و سیگار

حاج خلیل آقا : کربلائی جعفر سفره را در این مهتابی بیانداز چون هوای

انداق گرم است کربلائی جعفر سفره را حاضر نمود مقابل آقایان گذاشت

سفره سفیدی گسترده ، مقداری نان اطراف گذاشته

صبحی : کربلائی جعفر قدری نمک هم برای مایاورتا ابتدا و ختم بنمک

باشد ، نمک هم آوردند ، خورش ت بادنجان و قیمه اطراف سفره چیدند ، دو ظرف

پلوی مطبوع در وسط سفره گذاشته ، تنکهای دوغ و سکنجبین برزینت سفره افزوده ،

ولیانهای یخ داراب‌های تشنه‌را متوجه خود نموده ، و در چهار گوشه سفره چهار مرغ

بریان دل‌های مهمانان را بسوی خود جلب کرده ظرف‌های میوه اطراف سفره چیده شده

حاج خلیل آقا : برادران عزیز بفرمائید همه اطراف سفره نشستند و مشغول

غذا خوردن شدند سر سفره بازار مزاح و شوخی بسیار گرم شده و هر چند دقیقه

صدای خنده مهمانان بلند میشد و با گرمی تمامی و مزاح‌های شیرین آقایان صرف

شام نمودند سپس همه گمی دست‌ها را شسته در جای خود قرار گرفتند

حاج صمد آقا : آقای صبحی خواهشمندم تتمه خطبه امیر المؤمنین علیه السلام را بیان

فرمائید

صبحی : شب گذشته و آقایان کسل شدند اگر اجازه بفرمائید بخوابیم بقیه

عرایض باشد برای صبح آقایان موافقت نموده حاج خلیل آقا دستور داد رختخواب

حاضر نمودند و همه گمی خود را مهیای خواب کرده ، در بستر استراحت رفتند و

خوابیدند

ساعت سه بعد از نصف شب است سفیده صبح از کنار افق آسمان نیلگون‌را

را شفاف نموده

صبحی در بستر از پهلوئی بپهلوی دیگر گشت و بگفتن لاجول و لا قوه الا بالله خود را از بستر خواب بیرون کشید و برای وضو گرفتن بکنار جوی آب رفت .

صدای اذان حاج خلیل آقا در فضا منعکس شده سائر مهمانان را از خواب بیدار نمود و یکی بعد از دیگری از جای بلند شد و بر لب جوی برای وضو شتافتند هژبر فیلسوف : آقای دکتر خیلی هوای لطیفی است حاج صمد آقا در حالیکه صورت خود را میشست میگفت بلی بین الطلوعین از ساعات بهشت است

حاج خلیل آقا اذان نماز صبح را گفت و نماز جماعت بر پا شد کربلایی جعفر هم مشغول تهیه صبحانه گردید بعد از اداء فریضه هر یک مشغول تعقیب نماز شدند حاج خلیل آقا قرآن میخواند صبحی مشغول دعای صباح بود هژبر فیلسوف بعد از تعقیب مختصری در کناری استراحت نمود حاج صمد آقا و حاج محمد علی هم بواسطه کمی خواب پیروی از هژبر نمودند

دکتر حسینخان هم گفت اکثریت باما است و بزیر شمد سفید خود را پنهان نمود حاج خلیل آقا بصبحی گفت آقای صبحی رفقا دیشب کم خوابیدند شما هم اگر میل دارید قدری استراحت کنید الان اول آفتاب است چائی و صبحانه را کربلایی جعفر حاضر میکند و ما را بیدار خواهد نمود

صبحی: حاج آقا معلوم میشود جناب عالی هم میل بخواب دارید بلی دیشب خواب ما کم شد سپس بسجده رفته مشغول ذکر و شکر گذاری شده پس از اندکی بواسطه زیادی کسالت در حال سجده بخواب رفت

ساعت شش صبح است آفتاب از پشت شیشه ها بدرون اطلاق تابندگی دارد کربلایی جعفر سفره بزرگی از کتان سفید برای صبحانه کسترده و در کنار آن نان شیر مال و شیر گرم و کره و عسل که از کندوهای ده حاجی خلیل آقا است گذارده

گاهگاهی صدای گاوهای میان باغ های دره در فضا طنین انداز و بمنظره

زیبای این دره مصفا اضافه مینماید این دفعه سوم است که کربلایی جعفر حاج خلیل آقا را بیدار نموده ولی کسالت خواب باز ایشان را در خود فرو برده است صبحی صدای کربلایی جعفر بیدار شد و بگفتن لاحول و لا قوه الا بالله از سجده سر برداشت در حالیکه اثر مهر در پیشانی او ظاهر بود صدازد حاج آقا کربلایی جعفر خسته شد از بس شما را صدازد

دکتر حسینخان چشم گشوده گفت گمان میکنم حاج آقا دیشب هیچ نخوابیده هژبر از جا بلند شد گفت بداد آقای محروق برسید از بیخوابی مریض نشود سپس هر کدام بکنار جوی رفته سر و صورت خود را شسته و شوداده کنار سفره نشستند حاج صمد آقا راستی حیف آن زلف های قشنگ آقای محروق زیرا هر روز موقع صبحانه مدتی ایشان مشغول شانه کردن و بافتن آن میشدند و مامشغول چائی خوردن بودیم میترسم امروز بواسطه بیکار ماندن بکسی مهلت ندهند صدای خنده حضار بلند شد

حاج خلیل آقا چائی و شیر میریخت و کربلایی جعفر مقابل مهمانان می گذاشت

دکتر حسینخان: راستی آقای کربلایی جعفر مریضه شما چطور است

کربلایی جعفر: آقای دکتر الحمد لله از مرحمت شما خیلی بهتر است

دکتر: بلی همین ادویه گل و گیاه ها که مردم سابقا بوسیله آنها معالجه میشدند بسیار مؤثر اند افسوس که فعلا اثری از آنها باقی نمانده و بهمین قرص ها و امپول ها باید مریض مداوا شود و حال آنکه اغلب از جهتی مفید و از جهاتی مضر است زیرا که بقدری در انبارها میماند که فاسد شده و مؤثر برای مریض نخواهد بود صبحانه صرف شد

محروق: آقای دکتر اگر اجازه دهید و مائل باشید باز هم از بیانات آقای

صبحی بهره مند شویم بهتر از آن است که وقت بیهوده صرف شود

دکتر: آقایان خواهش میکنند از حضرت آقای صباحی که دنباله فرمایشات

خود را ادامه دهند این مقدار هم بواسطه نشئه خواب بود زیرا خواب هم نشئه دارد.

محروق معنایش را فهمیدم آقای دکتر شما هم یکی گفتید

صدای خنده از همه بلند شد و احسنت احسنت بدکتر گفتند

در این هنگام صباحی بگفتن بسم الله الرحمن الرحيم سکوت کاملی در مجلس ایجاد کرده گفت فهرست عرایض گذشته ام نسبت بطریقه بشر در مقام سیر بسوی حقایق و اختلاف آنان چنین است

که بعضی قائلند بوحدهت وجود و موجود و بعضی تباین در موجودات گفته اند و برخی قائل بجبر که میگویند لو شاء الله ما اشرکنا ولا ابائنا ولا حرمانا من دونه من شئی و بعضی قائل بکمون و ظهور شدند مثل انکسا غورس و تابعین او و برخی صور مبدعات را از لی دانسته و آنرا بدون نهایت گفته مانند انکسیمانس (۱)

و این قول را افلاطون و فلوطر خیس اختیار کرده اند (۲) و کسوفانس مخالفت کرده و انکار از لیت صور و هیولی را نموده است

و انبذ قلس که از بزرگان فلاسفه بوده (۳) هویت باری تعالی را عین علم و اراده محضه وجود و عزت و قدرت و علت تامه دانسته و معلول اول را عنصر دوم عقل و سوم نفس و این سه را بسایط و باقی را مرکبات گفته و در باری تعالی بنوعی از حرکت و سکون قائل شده و فثیا غورس و فلاسفه بعد از او تا زمان افلاطون این رای را قبول داشتند و بعد مختلف شدند بعضی متحرک و برخی ساکن گفته اند (۴)

(۱) در سنه ۴۳۹۵ سال بعد از هبوط بوده که تخمینا متجاوز از هزار سال قبل از میلاد مسیح بوده است و این قول را در ملل و نحل (ص ۱۶۳) و طرایق ج ۱ (ص ۱۷۶) و ناسخ (ص ۲۸۵) از او نقل کرده اند

(۲) چنانکه در ملل و نحل از او نقل فرموده است

(۳) در سنه ۴۲۷۵ سال بعد از هبوط بوده

(۴) در هر سه کتاب این اقوال را نقل کرده است

و نالیس قائل بازاده ازلیه شده است (۱) مانند انبذ قلس و تابعین آنان از آن جمله سلیمان مروزی است که در این خصوص با حضرت رضا علیه السلام بحث مفصلی نموده و حضرت با دله و براهین رد او را فرموده است و در محل خود بیاید انشاء الله تعالی

و فرفور یوس از اصحاب ارسطاطالیس است کتابی نوشته در اتحاد عاقل و معقول که ممدوح اکثر حکمای مشائین بوده (۲) و نیقلاوس کتابی در رد اتحاد عاقل و معقول نوشته است (۳)

غرض اختلافات آنها در اصول عقاید و معارف واضح است و مقدار زیادی از آنرا در کتاب ملل و نحل و طریق و ناسخ نقل فرموده اند که وقت زیادی لازم است برای بیان آنها و چون بشر در اعتقادات و اصول عقاید بایکدیگر اختلاف داشتند خداوند تبارک و تعالی انبیاء را فرستاد برای آنکه رفع اختلاف نمایند و مردم را بحقایق برسانند و متذکر معرفت فطری نمایند و دفائن عقول را برای آنان آشکار نمایند و دفع فساد کنند و در قرآن مجید سوره بقره اشاره باختلاف آنان فرموده

كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين او توه من بعد و اجاثتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا اما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم در این آیه شریفه اختلاف را مخصوص اهل دانش و وظیفه پیغمبران را رفع اختلاف دانسته و هدایت واقعی را مختص بتابعین و مؤمنین قرار داده نه کسانی که متمسک بکلمات دیگران و برآی و قیاس و فکر در دین خدا بحث کنند و از مجاری وحی الهی روی برگردانند

و در آیه دیگر خداوند فرمود و لايزالون مختلفين الا من رحم ربك يعنى اختلاف

(۱) در تاسخ (ص ۴۹۷) از او نقل کرده و در سنه ۵۰۵۶ بعد از هبوط بوده است

(۲) در ناسخ (ص ۵۸۰) ذکر او را نگاشته و او را در سنه ۵۲۹۲ بعد از هبوط

دانسته

(۳) در ناسخ (ص ۵۸۱) او را ذکر کرده است

در بشر بوده و هست مگر کسانی که مورد لطف و مرحمت پروردگار شوند و آنان فقط شیعیان و تابعین پیغمبران و امامان وآلهم میباشند چنانچه در روایات فرموده اند (۱)

و کسی که بغیر قرآن و اهل بیت پیغمبر وآلهم متمسک شود شیعه نیست چنانچه امام باقر علیه السلام ناطق جعفر الصادق صلوات الله علیه فرمود کذب من زعم انه يعرفنا و هو متمسك بعروة غيرنا (۲) دروغ میگوید کسی که گمان میکند ما را شناخته و او متمسک بدیگران گردیده برای آنکه متمسک و تابع باطل شده چنانچه امام باقر علیه السلام فرموده کما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل (۳) هر آنچه خارج نشده از این خانه (که مراد خانه اهل بیت پیغمبر و پیشوایان دین است) پس آن باطل است و علمای طریقه بشریت از در خانه غیر آل محمد صلوات الله علیهم کسب طریقه نموده اند

و در آیه دیگر میفرماید و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه و هدی و رحمة لقوم يؤمنون (۴) نزول قرآن را بر پیغمبر وآلهم جهت رفع

(۱) در تفسیر برهان آخر سوره هود (ص ۴۹۲) این روایات را از کتاب کافی و غیره نقل کرده است و در کتاب بحار ج ۷ طبع کمپانی (ص ۱۳۲ و ص ۱۶۷ و ج ۸ ص ۴۴) و غیر آن که در کتاب مستدرک سفینه البحار اشاره بمواضع آن نمودیم و در کتاب وسائل باب قضاء نیز نقل فرموده

(۲) در کتاب وسائل کتاب قضاء باب ۶ حدیث ۲۶ و باب ۱۰ حدیث ۱۶ از دو کتاب بدو سند از دو راوی از آنحضرت نقل شده و در بحار ج ۱ طبع کمپانی (ص ۹۰ و ص ۹۵) این روایت را از کتاب معانی الاخبار صدوق با روایات دیگر که دلیل بر مدعی است نقل کرده است و در روایت از بعصاه یعنی آنروایتیکه امیرالمؤمنین (ع) در يك مجلس چهار صد مطلب راجع بدین و دنیا فرمودند کسیکه متمسک بشود ملحق شود (یعنی بسعادت مندان و اهل نجات ملحق شود) و کسیکه در غیر مسلک و طریقه ما وارد شود غرق شود و رسول الله (ص) در آنخطبه شریفه فرمودند

کسیکه طلب هدایت کند در غیر اهل بیت من پس مرا تکذیب کرده است (۳) در بحار ج ۱ ص (۹۴) از کتاب بصائر الدرجات شیخ جلیل صفار بسند صحیح

از آنحضرت نقل فرموده و هم چنین در وسائل از آنکتاب نقل کرده است (۴) در سوره نحل آیه ۶۶ میفرماید

اختلاف و هدایت را برای مؤمنین قرار داده و وظیفه رسوایش را رفع اختلاف و خارج کردن بشر از تاریکی های گمراهی و رساندن بجانب نور هدایت قرآن معین فرموده چنانچه ذات مقدس در کلام مجیدش خبر داده الراء کتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد يعنى اى پيغمبر مكرم و اى نبى معظم اين كتاب را بسوى تو فرستاديم براى آنكه مردم را از ظلمات بيرون نمائى و داخل در نور ايمان و معرفت فرمائى با اجازه پروردگارشان و آنان را جلب نمائى بسوى راه عزيز حميد و باين مضمون آيات شريفه زياد است و خداوند عزيز علم خود را در كتاب مجيدش قرار داده و آنرا بر پيغمبر ﷺ نازل فرموده و آياتى براى تذكر باين فرستاده پس فرموده انزله بعلمه و فرموده من بعد ما جاءك من العلم و فرموده فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما انزل بعلم الله و چون قرآن شريف مشتمل بر علم خداست اگر جن و انس جمع شوند نتوانند مثل آنرا بياورند و اين علم بر پيغمبر ﷺ نازل گردیده تا رفع اختلاف از بين بشر فرمايد و رسول اکرم نيز تبليغ رسالت فرموده و تقصيرى در تبليغ ننموده و چون همه قابل استفاده و استفاضه نبودند علوم قرآن را با مر پروردگار نزدامير المؤمنين صلوات الله عليه قرار داد و از آنحضرت با امامان از فرزندان او رسيد و آنان را با قرآن خليفه خود در امت قرار داد چنانچه در حديثى كه شيعه و سنى آنرا نقل کرده و مورد اتفاق است فرموده و امر بتمسك بهر دو نموده و نجات را براى متمسك بهر دو مقرر نموده

و خداوند تبارك و تعالى قرآن را نور، و حكمت، و موعظه، و شفای آنچه در سينه ها است، و رحمت، و ذكر، و هدایت، و تذكره، و ذكرى، و بينات من الهدى، و ميزان، و فرقان بين حق و باطل، و قول فصل بين بشر، معرفى فرموده و واجب نموده تبعيت از آنرا و اين كتاب عزيز را حديث و احسن الحديث (يعنى تازه و بهتر تازه) قرار داده در مقابل علوم قديمه بشر كه غير از تاريخى و گمراهى چيز ديگرى نيست و بهمين معانى رسول اکرم ﷺ و ائمه دين صلوات

اللَّهُ عَلَيْهِمْ قرآن مجید را معرفی فرمودند و در کتب ما مضبوط است (۱) از آن جمله از حضرت مجتبی صلوات الله علیه از رسول الله ﷺ نقل کرده که در ضمن حدیثی در معرفی قرآن مجید فرمودند من ابغی العلم فی غیره اضله الله الخ یعنی کسیکه طلب کند علم را در غیر قرآن خداوند او را گمراه نماید و حضرت عسکری صلوات الله علیه نقل فرموده من طلب الهدی فی غیره اضله الله یعنی کسیکه طلب هدایت نماید در غیر قرآن خدا او را در گمراهی اندازد و خداوند متعال هم در قرآن کریم میفرماید وقد اتیناک من لدنا ذکرا من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیمة و زرا ودر آیه دیگر و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فیهولہ قرین مفادان این است که قرآن ذکر است کسیکه از آن روگرداند و اعراض نماید شیطان قرین او شود و در روز قیامت حامل وزر و وبال باشد (۲)

(۱) و این آیات و روایات دادر بحار الانوار طبع کمپانی ج ۶ (ص ۲۳۲ تا ص ۲۴۷) و در ج ۱۹ (ص ۱ تا ص ۹ و ص ۲۱ تا ۲۸) ذکر فرموده است

(۲) مناسب است در اینجا برای تبرک چند روایتی نقل نمایم

فقی الکافی باب فضل القرآن بسنده عن الصادق (ع) قال قال رسول الله (ص) القرآن هدی من الضلالة و تبیان من العمی و استقالة من العثرة و نور من الظلمة و ضیاء من الاحداث و عصمة من الهلکة و رشد من الغواية و بیان من الفتن و بلاغ من الدنیا الی الآخرة فیه کمال دینکم و ما عدل احد عن القرآن الا الی النار و فیه مسندا عنه (ع) قال ان هذا القرآن فیه منار الهدی و مصابیح الدجی فلیجل جال بصره و یفتح للضیاء نظره فان التفکر حیوة قلب البصیر كما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور

وفیه مسندا عنه (ع) عن ابائه صلوات الله علیهم قال قال رسول الله (ص) فی حدیث فاذا التبست علیکم فلیکن الدلیل المظلم فلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع و ماحل مصدق و من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی النار وهو الدلیل یدل علی خیر سبیل وهو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم ظاهره انیق و باطنه عمیق له نجوم و علی نجومه نجوم لا تحصی عجایبه و لا تبلی غرابیه فیه مصابیح الهدی و منار الحکمة و دایل علی المغفرة لمن عرف الصفة فلیجل جال بصره الخ

(بقیه در صفحه ۱۲۵)

حاج صمد آقا : جناب آقای محروق خوب شد بابا از مرشدی دست باز داشتی و الا روز قیامت بجمالی میافتادی

صدای خنده حضار بلند شد و مجلس بهم خورد سر شوخی باز شد هر يك با یکدیگر مزاح‌های شیرین مینمودند حاج خلیل آقا : کربلائی جعفر چای بریز سینی چای بمیان آمد هر يك فنجانى را برداشته مشغول شدند صباحی در حالیکه فنجان گرفته و گاهی بر لب می‌نهاد شروع بسخن نموده گفت از رسول خدا ﷺ نقل شده که بامیرالمؤمنین عليه السلام فرمود یا علی انا مدینه العلم وانت با بها فمن اتى من الباب وصل یا علی انت بابی الذی اوتی منه راناباب الله فمن انانى من سواک لم یصل الی و من اتی الله من سواى لم یصل الی الله و هذا الحدیث متواتر بین العامة والخاصة کماقاله صاحب الوسائل یعنی ای علی من شهر و مرکز علم میباشم و توراہ و درب آن میباشی کسی از درب وارد شود پس بمن میرسد و از غیر آن بمن نمیرسد و راه خداشناسی من هستم و کسیکه از غیر راه من وارد شود بخدا نخواهد رسید و این حدیث را بطور تواتر عامه و خاصه نقل کرده‌اند چنانچه عالم عامل و محدث کامل جناب شیخ حر عاملی ره در کتاب وسائل باب قضاء

(بقیه از صفحه ۱۲۴)

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ان هذا القرآن هو النور المبين و الحبل المتين و العروة الوثقى و الدرجة العليا و الشفاء الاشفى و الفضيلة الكبرى و السعادة العظمى من استضاء به نور الله و من عقد به اموره عصمه الله الى ان قال و من استشفى به شفاء الله و من اثره على ماسويه هديه الله و من طلب الهدى فى غيره اضله الله و من جعله شعاره و دثاره اسعده الله و من جعله امساده الذى يقتدى به و معوله الذى ينتهى اليه اواه الله الى جناة النعيم و العيش السلميم

و عن امير المؤمنين صلوات الله عليه عن رسول الله صلى الله عليه وآله فى رواية عن جبرئيل سلام الله عليه نقال يا محمد صلى الله عليه وآله سيكون فى امتك فتنة قلت فما المخرج منها فقال كتاب الله فيه بيان ما قبلكم من خير و خير ما بعدكم و حكم ما بينكم و هو الفصل ليس بالهزل من وليه من جبار فعمل بغيره قصمه الله و من التمس الهدى فى غيره اضله الله و هو حبل الله المتين و هو الذكر الحكيم و هو الصراط المستقيم الى ان قال و لا ينقضى عجائبه و لا يشعب منه العلماء الى ان قال من اعتصم به هدى الى صراط مستقيم

فرموده است و در بحار ج ۹ (ص ۴۷۲) روایات این را نقل فرموده و نیز رسول الله ﷺ فرمودند ای جماعت مردم من خانه حکمت و دانائی هستم و علی مفتاح و کلیدان است و هر گز بخانه نتوان رسید مگر بسبب مفتاح و کلیدان و این روایت را شیعه و سنی بسندهای زیادی نقل کرده اند (۱)

پس واجب است بر کسیکه هدایت و نجات و سعادت میخواهد مراجعه کند بقرآن و عترت پیغمبر ﷺ چون خدا و رسولش این دورا با هم راه سعادت و هدایت قرار داده اند و از یکدیگر جدا نشوند تا روز قیامت و در کتاب شریف و سائل الشیعه در کتاب قضاء متجاوز از سیصد و پنجاه روایت و در کتاب مستدرک در حدود دو یست روایت نقل فرمودند که مفاد تمام آنها آنست که باید در اصول دین و فروع آن متمسک بعترت پیغمبر ﷺ شد و تفسیر قرآن بدون فرمایش اهل بیت که علم قرآن نزد آنان است جائز نیست و نجات و سعادت برای کسی است که متمسک بهر دو شود

ناگاه کربلای حسین برادر کربلای جعفر رسید

حاج خلیل آقا: کربلای حسین در شهر چه خبر بود

کربلای حسین: حاجی آقا آقارضا آقازاده آقای صباحی سفارش نمودند که خدمت آقای صباحی عرض نمایم زودتر بشهر برگردند چون آقا زاده کوچک ایشان کسالت داشتند و نامه برای آقای دکتر و آقای هژبر فیلسوف از شهر آوردم نامه را خدمت آقایان گذاشت بعد از خواندن گفتند حاج خلیل آقا اجازه بدهید که بشهر برگردیم

حاج صمد آقا: مقصد اصلی ما هدایت رفیق مان آقای محروق بود خدارا

شکر مینمائیم که باین سعادت رسیدیم حال باید برگردیم

حاج خلیل آقا ماشین خود را حاضر نموده همه مهمانان سوار شدند و بطرف

شهر برگشتند و هر يك بمحل خود رفتند

(۱) این روایت در بحار ج ۹ (ص ۲۸۴) از امالی صدوق بطریق معتبر و صحیح

نقل شده است و در (ص ۴۷۲) روایات راجعه باین را نقل فرموده است

درست یکماه از مسافرت بی‌ایلاق میگذرد

برگهای درختان کم و بیش زرد و برنک خود خیر از ناسازگاری هوا و کسالت و بیماری خود میدهند، زاغ‌ها با لباس سیاه و ناله‌های جانسوز خود تسلیت در گذشت تابستان را بقراء داده، بجای بلبلان بردختان با سرو صدای خویش دل‌های ضعف‌را ریش میسازند، هوا رفته رفته تغییر کرده، و به باد‌های شدید خود اعلان حرکت تابستان و ورود پائیز را میدهد، هنوز محروق در منزل شهری حاج خلیل آقا بسر میبرد، و با مهمان نوازی و اصرار او نتوانسته بوطن برگردد، اودیگر از مرام قبلی خود دست کشیده، بلکه یگانه دشمن سر سخت متصوفه و عرفاء است،

او میگوید این دزدان راه شریعت الهیه، و جانوران راه سعادت، سرمایه بیچارگی مردم و گمراه کنندگان عالم بشریت و درندگان جاده انسانیتند او روزها را در منزل بمطالعه و گاهی هم حجره حاج خلیل آقا رفته و بسایکدیگر بمنزل مراجعت میکنند روز شنبه ۲۲ مهر ماه است مامور اداره تلگراف وارد حجره شد تلگرافی بحاج خلیل آقا داده گفت حاج آقا چشم شما روشن، حاج خلیل آقا پاکت را باز نموده و تلگراف را خواند و بسا روی باز و لب پر خنده گفت چشم و دل شماروشن و انعامی باو داده گفت بلی حاج علی آقامان فردا وارد میشود

محروق: آقای حاج خلیل آقا مراجعت آقا زاده را از سفر با برکت حج و ورود ایشانرا تبریک عرض مینمایم حاج خلیل آقا متشکرم بفرمائید برویم منزل اطاق بسیار بزرگ ۱۲ × ۴ به فرشهای قیمتی مفروش و پرده‌های مخمل بزبائی آن افزوده و در دور اطاق ظرفهای شیرینی و سیب و انگور و خر بوزه و هلو نظر میهمانان را بخود جلب نموده است اطاق دیگری بمساحت ۵ × ۴ متصل باین اطاق و دستگاہ سماور در آنجا است و سینی‌های چائی و میوه از آنجا بدرون اطاق بزرگ آورده میشود پاکت‌های دعوت برای دوستان از تاجار و کسبه و همسایه‌گان و مستمندان چاپ و توزیع شده است و برای نهار جمعه نیز پنجاه

نامه دعوت برای چند تن از علماء و فضلاء از طلاب علوم دینی و رفقای بیلاقی حاج خلیل آقا هژبر و دکتر حسینخان و حاج محمد علی و حاج صمد آقا فرستاده شد

ظهر جمعه ۲۸ مهر ماه

ساعت ۱۱ صبح جمعه است میهمانان اطراف اطاق نشسته و بعضی هم یکی بعد از دیگری وارد شده و بعد از سلام و تعارفات لازمه درکناری مینشینند محروق هم نزدیک بحاج خلیل آقا و حاج علی آقا نشسته و با محبت های گرم حاج خلیل آقا گرم حرف ، و گاهی لبخند نمکینی بر لبش ظاهر میشود
دکتر حسینخان و هژبر فیلسوف نزدیک بهم نشسته و حاج محمد علی و حاج صمد آقا بکوشه گرم گفتگوی تجارتی میباشند

ناگهان صدای بفرمائید بفرمائید حضار را متوجه نموده آقای برهانی با چند نفر از خصیصین خود وارد و در بالای مجلس تکیه بیشتری دادند هنوز مجلس آرام نشده بود

حاج خلیل آقا و میهمانان از جا بلند شده گفتند بفرمائید که از درب اطاق آقای صباحی وارد و به سلام نمودن او همه متوجه ، برای احترام از جا بلند شدند و با تعارفات بسیار گرمی کنار آقای برهانی قرار گرفت چائی صرف شد و بعضی مشغول میوه خوردن و عده ای سرگرم سیگار کشیدن و چند نفری هنوز نیامده بودند

حاج خلیل آقا : جناب آقای صباحی بسیار مایلم از بیانات شریفه جنابعالی یا آقایان و بزرگان دیگر استفاده شود که مجالس ما از کلمات و فرمایشات بزرگان دین منور گردد دیگر هرطوری که میل مبارک آقایان باشد
برهانی و دکتر حسینخان و محروق و دیگران بتناوب همه مایلم از بیانات آقای صباحی استفاده کنیم

صباحی : آقایان تشریف دارند بنده قابل نیستم .

حاج خلیل آقا : آقایان همگی مایلند خواهرت دارم مضایقه بفرمائید

صبحی لباس خود را جمع و دو زانو نشسته گفت

بسم الله الرحمن الرحيم چون مجلس و محفل ما تشکیل یافته از آقایان علماء و فضلا و دانشمندان و براین دسته لازم و واجب است که بفکر اصلاح و سعادت طبقه مهجور و دور افتاده از علم و دانش بوده آنان را از دام و کمند اهریمنان راه سعادت و عالم انسانیت نجات دهند لذا عرض میکنم خداوند متعال برای نجات بشر از وادی ضلالت و خسارت و دره های پیچ پیچ مخوفی که راه زنان عالم انسانیت بوجود آورده اند اشرف موجودات و یگانه منجی عالم بشریت را مبعوث نموده و بوسیله او کتابی که جامع جمیع کمالات و علوم و معارف و قوانین محکمی که جز بانها بشر سعادت نیابد و بدون آن دستورات بعالم انسانیت و شرافت وارد نگردد فرستاد و لکن غرض از تصدیع غربت این کتاب مقدس و بی اعتنائی مسلمین عملا باین دستورات محکمه الهیه است که امروز افراد تحصیل کرده این ملت عاری از علم و دانش قرآن میباشند شانزده سال تحصیل میکنند و لکن از توحید و خداشناسی قرآن اطلاعی ندارند زیرا قرآن بآنان تعلیم نمیشود و اگرهم بشود قرآنی تعلیم میشود که تفسیر آن از دهان علمای بشر و فلاسفه و عرفاء خارج شده

نه تنها زمان ما علم قرآن غریب و مورد بی اعتنائی عملی مسلمین قرار گرفته بلکه از زمان ورود فلسفه و عرفان در بین مسلمین قرآن غریب و بشر از علم او دور و مهجور مانده است و حال آنکه خود قرآن به بیان الوهیت میفرماید شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بنیات من الہدی و الفرقان و در جای دیگر میفرماید هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین و در آیه دیگر و نزلنا علیک الكتاب تبیانا لکل شیئی و هدی و رحمة و بشری للمسلمین و در سوره دیگر فرموده ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و در جای دیگر فرموده هذا هدی و در آیه دیگر فرموده فمن تبع هدای فلا یضل و لایسقی

و در جای دیگر فرمود الله الذی انزل الكتاب بالحق و المیزان و نیز فرموده

انه لقول فصل

صريح هذه الايات المباركات و غيرها ان هذا القرآن هدى الله تعالى انزله بعلمه و جعله بيانا و تبيانا لكل شئى و جعله ميزانا و فضلا و فرقانا و مميزا بين الحق و الباطل و هو بصائر للناس فمن تمسك به اهتدى و استبصر و من اعتم به سعد و ظفر و نجى من الظلمات و طهر و لا يبرى ضرر و ينجون من مس سقر و من الرمى بشرر و صيره ربه الى خير دار و مقر و يكون فى جنات و نهر فى مقعد صدق عند مليك مقتدر و من تبع هدى الله فلا يضل و لا يشقى و صدره عن الغل يشفى و يظهر عليه الظلمات و الضلالات و لا يخفى و يسعد بالآخرة و هو خير و ابقى و فى درجات السعادة و المعارف يرقى و من رحيق المختوم بالمسك يسقى و يتشرف بزيارة النبى المصطفى و اله المستكملين الشرفا فى جنات العلى فى جوار رحمة ربه الاعلى لا يجوع فيها و لا يعرى و لا يظمأ فيها و لا يضحى و من تركه و لم يتبعه فقد ضل و غوى و يناله خذلان و عى و انغمز فى ظلمات الهوى و تاه فى ضلالات الردى و خالف امر ربه الاعلى قال تعالى و هذا كتاب انزلناه مبارك فاتبعوه و اتقوا لعلكم ترحمون فزعم ان التبعية تازم فى الفروع و يتمسك فى الاصول بالبراهين التى لا يسمن و لا يغنى من جوع لا يمتاز خطاها من صوابها و لاعلمها عن جهلها و لاحقها من باطلها و كلهم متمسكون بالبراهين و هم غير متفقين و فى نتائج البرهان مختلفون مع انه لا يمكن ان يكون المختلفان كليهما حقا و صوابا و لامحاله يكون احدهما خطأ و اشتباها و هما غير ممتازين عند صاحبه و كل يدعى ان الحق معه مع ان الحق فى الواقع لا يكون الامع احدهما او مع غيرهما و يكون كلاهما مخطئين

آقاىان فضلا و دانش جويان اين محفل شريف توجه داريد كه خداوند در اين آيات قرآن مجيد رامعرفى فرموده كه آن هدايت و راه نماي گمشده گان است و قراد داده آنرا بيان و آشكار كننده و ميزان و فارق و فاصل و مميز بين حق و باطل پس فرموده كه، سكه پيروي كند آنرا گمراه نشود و بشقاوت و بدبختي نرسد بلى هر كس پيروي كند از اين راهنماي سعادت باراه نمائى پيشوايان دين كه معلمين قرآن و مفسرين حقيقي انند از ظلمت هاى جهل نجات يافته و بنورانيت علوم الهيه دل و جانش منور شود و در دنيا با سعادت و شرافت و در آخرت بمقام

قرب فائز گردد

ولکن افسوس هزاران افسوس که جماعتی از مسلمین گمان کردند پیروی قرآن فقط نسبت بفروع دین است و در اصول و اساس شریعت که خدا شناسی و معرفت بحضرت پروردگار است متمسک بعلوم بشری و فلسفه شوند و دل خود را خوش داشتند به برهانی که هیچ فائده بر آن مترتب نمیشود، حق و باطل آنرا از یکدیگر نتوان تمیز داد، عجب در آن است اهل براهین بشری با یکدیگر مختلفند با آنکه ممکن نیست دو مخالف هر دو حق باشند و بناچار یکی از آن دو یاهر دو اشتباه و باطل است در این هنگام صدای اذان بلند شد صباحی کلام خود را قطع نموده و گفت و صلی الله علی محمد و اله الطین الطاهرین

وقت نماز است حاج آقا اگر اجازه دهید نماز بخوانیم آقایان همه گی برای نماز خود را مهیا نموده و مشغول نماز شدند حاج خلیل آقا هم دستور داد که سفره در اطاق دیگر انداختند نماز تمام شد: حاج خلیل آقا: آقایان بفرمائید پس از تعارفات مهمانان بر سر سفره نشسته و مشغول نهار شدند غذای امروز چیست اطراف سفره چندین ظرف خربوزه و انگور و تنگ های دوغ و ظرف های سماق و فلفل و کره چیده شده

پیش خدمت ها هر يك بعد از دیگری بشقاب های چلو کباب مقابل آقایان و دیگری ظرف کباب را در اطراف سفره میگذاشتند منظره زیبایی داشت و غذای مطبوعی بود و مهمانان با محبت و گرمی بایکدیگر غذا خورده و باطاق دیگر برای صرف چائی و میوه بجای خود قرار گرفتند چائی و میوه صرف شد.

دکتر حبیبسنخان: آقای صباحی آقایان مایلند دنباله فرمایشات شما را استماع

کرده بهره مند شوند

صباحی: ذات مقدس حق کتاب مجید خود را بر اشرف خلقش نازل فرموده برای آنکه آنان را از ضلالت و ظلمات خارج نماید پس فرمود الّا کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور و

در جای دیگر فرمود قد جائکم من الله نورو کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم و در موضع دیگر میفرماید یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نور امینا فما الذین امنوا بالله و اعتصموا به فسید خلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطا مستقیما ای مردم برای شما از جانب خدا نورو کتاب مبین و برهان خدائی نازل شده کسیکه متمسک بآن شود داخل در رحمت و فضل پروردگار گردد و بسوی صراط مستقیم راه یابد پس کسیکه متمسک بآن نشود خدا او را هدایت نفرماید و کسیرا که خدا او را هدایت نفرموده در ضلالت و گمراهی است و باز ذات مقدس حق از کثرت رحمت و لطف خود بر بندگان و برای تاکید و ترغیب در تمسک بآن تصریح فرموده که بیان هر چیزی در قرآن هست و هیچ چیزی از آن فرو گذار نشده و آن است کتاب مبین که همه چیز در آن مضبوط است پس فرمود در کلام شریفش ما فرطنا فی الکناب من شیئی و در آیه دیگر فرمود و نزلنا علیک الکناب تبیاناً لکل شیء و در موضع دیگر ولارطب ولا یابس الافی کتاب مبین و نیز فرمود و ما من غایبة فی السماء و الارض الافی کتاب مبین در معرفی قرآن زیاد است و در مقام تعیین کتاب مبین فرمود حم و الکناب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و نیز فرمود الراتلک آیات الکناب المبین انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و در جای دیگر فرمود حم و الکناب المبین انا انزلناه فی لیلۃ مبارکة و از این آیات استفاده میشود که قرآن مجید کتاب مبین است و اگر آیات و روایات برای این موضوع بیشتر بخواهید پس مراجعه نمائید بکتاب ابواب رحمت که بطور کامل شرح داده شده است

و نیز در آیه شریفه قرآن بیان نموده که علم کتاب نزد شخص خاص که آن وجود امام علیه السلام است میباشد پس فرمود قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکناب پس باین آیه فهماند که کسی است که علم کتاب نزد او است و در روایات متواتره که عامه و خاصه نقل نمودند مراد از آنکس امیر المؤمنین علیه السلام است (۱)

۱- در بحار ج ۹ (ص ۸۲ و ۸۳) زیاده از بیست روایت از کتب معتبره شیعه مثل (بقیه در صفحه ۱۳۳)

و باز واضح تر نمود در سوره یس و فرمود و کل شیئی احصیناه فی اماممیین یعنی همه چیز را ضبط و احصاء نمودیم در وجود مقدس امام مبین و آن وجود مقدس امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ است چنانچه در روایات وارده در تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه و در بحار نقل فرموده اند (۱)

و در روایات متواترات ائمه دین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فرمودند تمام علوم قرآن نزد ما است و این از ضروریات مذهب شیعه است

پس اگر دین خود را از پیغمبر و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اجمعین گرفت پس در واقع از جانب خدا گرفته و بسعادت و نجات رسیده و اگر دین خود را از زای و هوای نفس گرفت پس او از همه گمراه تراست و داخل میشود در آیه شریفه و من اضل ممن اتبع هویه بغیرهدی من الله الخ کیست گمراه تر از کسیکه تابع هوای نفس شود و متمسک بدلیل و راهنمایی که از جانب خدا معین شده نشود (۲)

و امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در تفسیر آیه شریفه فمن تبع هدای فلا یضل ولا یسقی (کسیکه تابع هدایت من شود پس در ضلالت و شقاوت واقع نشده است) فرمود کسیکه قائل بامام عَلَيْهِ السَّلَامُ بشود و تابع او گردد و از اطاعت او سر نیچد اوست که در ضلالت و شقاوت نخواهد بود (۳)

(بقیه از صفحه ۱۳۲)

بصائر و تفسیر قمی و احتجاج طبرسی و غیره نقل نموده و هشت روایت از طریق عامه که مراد امیرالمؤمنین (ع) و ائمه هستند و در بحار ج ۷ (ص ۳۸ تا ۴۲) روایات داله بر این را نقل کرده و هم چنین در (ص ۱۴ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۳ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲) روایات راجع باین موضوع را نقل فرموده است

۱ - در بحار طبع کمپانی ج ۷ (ص ۱۲۳ و ج ۹ ص ۸۱ و ۲۲۵ و ۴۶۷ و ج ۱۱ ص ۱۴۲) نقل کرده

۲ - در کتاب بصائر الدرجات پنج روایت در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده که مفاد آنها همین است که کیست گمراه تر از کسیکه دین خود را از غیر امام هادی بحق بگیرد

۳ - در کتاب بصائر منقول است و در بحار از او نقل کرده

و امام باقر علیه السلام فرمود ما اهل بیتی هستیم که علم ما از جانب خداست اگر تابع ما شوید هدایت یابید و در جای دیگر فرمود کسیکه دین خود را از غیر امام علیه السلام بگیرد روز قیامت سرگردان باشد (۱)

بلی چنین است زیرا که قرآن و عترت را نشناخته و بآنها مراجعه نکرده و مخالفت امامان را نموده است چون امامان صلوات الله علیهم امر بتمسک بقرآن و روایات فرمودند چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روایت نهج البلاغه فرموده است
 علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتین والنور المبین والشفاء النافع والرای النافع
 والعصمة للمتمسک والنجاة للمتعلق بالخطبه

وقال علیه السلام فی خطبة اخرى واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل والمحدث الذی لا یکذب الی ان قال فان فیہ شفاء من اکبر الداء وهو الغی والنفاق والكفر والضلال الی ان قال ان الله سبحانه لم یعض احدا بمثل هذا القرآن فانه حبل الله المتین و سببه الامین و فیہ ربیع القلوب و ینایع العلم و ما للقلب جلاء غیره

وعن العیون عن الرضا علیه السلام قال فی تعریف القرآن هو حبل الله المتین و عروته النونقی و طریقه المثلی المؤدی الی الجنة و المنجی من النار لا یخلق من الازمنه و لا یغش علی اللسنة لانه لم یجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان و حجة علی کل انسان الخبر

و عن النهج قال علیه السلام فالقران امر زاجر و صامت ناطق حجة الله علی خلقه
 الخطبه

و عن الامام الصادق علیه السلام قال کتابه نوره و حکمته
 و عن الامام السجاد صلوات الله علیه قال آیات القرآن خزائن العلم الخ و من دعائه علیه السلام عند ختم القرآن کما فی الصحیفة السجادية و قرانا اعربت به عن شرایع احکامک و کتابا فصلته لعبادک تفصیلا و وحیا انزاته علی نبیک محمد صلوات الله علیهم تنزیلا و جعلته نورا نهتدی به من ظلم الضلالة و الجهالة باتباعه و شفاء لمن قد انصت بفهم

التصديق الى استماعه وميزان قسط لا يحيف عن الحق لسانه ونور هدى لا يطفأ عن الشاهدين
برهانه وعلم نجاته لا يضل من ام قصد سنته ولا تنال ايدي الهلكات من تعلق بعروة عصمته الخ
و في النهج قال امير المؤمنين عليه السلام بعثه بالنور المضيئ والبرهان الجلي والمنهاج
البادي والكتاب الهادي الى ان قال ارسله بحجة كافية وموعظة شافية ودعوة متلافية اظهر
به الشرايع المجهولة و قمع به البدع المدخولة و بين به الاحكام المفصولة
و از آنچه گذشت ظاهر ميشود كه اين قرآن شريف، كتاب مبين و حبل
الله متين و سبيل عظيم و صراط مستقيم است كسيكه آن را پيشوا و مقتداي خود
قرار دهد بنجات و سعادت و بهشت خواهد رسيد، و كسيكه هدايت و علم و معرفت
از غير آن خواهد، خداوند او را گمراه خواهد كرد، چون خداوند آن را
هدايت كننده گمراهان، و بينايي نابينايان، و نورتاريكان، و عصمت هلاك شدگان
و رشد بيچارگان، و شفاء قلوب مريضان، و موعظه جاهلان و علاج درد بي درمان
اهل كفر و شرك و طغيان، قرار داده است، و براي قلوب بندگان شفائي و جلائي غير آن
قرار نداده است، پس كسيكه از آن استزائه نمايد خدا او را منور فرمايد و كسيكه بآن
متمسك شود، خدا او را از ضلالت و شقاوت نجات خواهد داد و كسيكه آنرا بر غيرش
مقدم دارد خداوند او را هدايت فرمايد و كسيكه غير را بر آن مقدم دارد خدا او را گمراه
خواهد كرد براي آنكه اوست حجت خدا بر خلق، و جازي نيست بر حجت چيزي مقدم
شود، و آن است ميزان حق و حقيقت، و قسط و عدالت، پس بايد در اصول و فروع باو
متمسك شد، و او را پيشوا قرار داد، و تمسك بآن نيست مگر براي كسيكه
قرآن و تاويلش را از پيغمبر و اهل بيت آن سرور بگيرد، چون اين دوازيكديگر
جدا نشوند، و نخواهند شد تا روز قيامت، و براي اين است كه ائمه فرمودند
ما هستم خزانه دار علم و حكمت پروردگار، و بنا عبدالله و بنا عرف الله و بنا و خدا لله
لولا نا ما عبدالله و ما عرف الله، و ما و خدا لله، عبادت و معرفت و توحيد پروردگار
بواسطه ما محقق ميشود، و اگر ما نبوديم و بيان نميكرديم احدي بمعرفت و توحيد
و عبادت نميرسيد، و چون بيان قرآن و اهل بيت كافي است حرام فرمودند كه
ديگران بفكر وراي خود در خدا و صفات خدا تكلم كنند، و فرمودند تكلم كنيد

در مخلوقات خدا، و تکلم نکنید در ذات و صفات خدا برأی و فکر خود، برای آنکه تکلم در خدا زیاد نمیکند صاحبش را مگر حیرت و ضلالت، و فرمود امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسیکه فکر کند در ذات خدا زندیق میشود، و چون از فکر کردن مردم و تکلم آنان در ذات خدا منع شدید فرمودند، تاکید اکید نمودند در مراجعه کردن در اصول معارف بقرآن، و کلمات پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و فرمودند تعدی از مفاد قرآن ننمائید که بهلاکت و ضلالت خواهید رسید،

فقی الکافی والتوحید مسندا عن الصادق صلوات الله علیه انه كتب الى عبدالرحيم القصير سئلت رحمك الله عن التوحيد وما ذهب اليه من قبلك فتعالى الله الذى ليس كمثل شئى وهو السميع البصير تعالى عما يصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفكرون على الله فاعلم رحمك الله ان المذهب الصحيح فى التوحيد ما نزل به القرآن من صفات الله جل وعز فانف عن الله تعالى البطلان والتشبيه فالانفى والتشبيه هو الله الثابت الموجود تعالى الله عما يصفه الواصفون ولا تعدوا القرآن فضلوا بعد البيان

و قال امير المؤمنين صلوات لله عليه فى خطبته المفصلة المروية فى كتاب التوحيد وغيره فما ذلك القرآن عليه من صفته فابته ليوصل بينك وبين معرفته وائتم به واستضى بنور هدايته فانها نعمة وحكمة او تيتهما فخذ ما اوتيت وكن من الشاكرين و ما ذلك الشيطان عليه مما ليس فى القرآن عليك فرضه ولا فى سنة الرسول و ائمة الهدى اثره فكل علمه الى الله عزوجل فان ذلك منتهى حق الله عليك الخطبة الظاهران من فى قوله ﷺ مما بيانية فيكون ما دل عليه الشيطان عبادة عما ليس فى القرآن و لافى سنة الرسول و ائمة الهدى فيستفاد منه ان ما دل عليه القرآن و السنة فهو من الله تعالى و غيره من الشيطان فيكون امامن الرحمن او من الشيطان و لانا له و يشهد لذلك ما عن العيون مسندا عن الرضا ﷺ عن ابائه عن رسول الله ﷺ انه قال من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله عزوجل فقد عبده الله و ان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس الخ و نحوه الرواية المروية عن تحف العقول عن الجواد ﷺ

وفی التوحید مسندا عن ابن ابی عمیر قال دخلت علی سیدی موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فقلت له یا بن رسول الله علمنی التوحید فقال یا ابا احمد لا تتجاوز فی التوحید ما ذکره الله تعالی ذکره فی کتابه فتعلمک الی ان قال انه تعالی لا تقدرة العقول ولا یقع علیه الاوهام ولا تحیط به الاقطار و لا یحویه مکان و لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر لیس کمثله شیئی الخ

وفیه عن الرضا علیه السلام فی روایة قال سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذلك و صفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما وصفت به نفسك کیف طبا و عتهم انفسهم ان یشبهوک بغيرک الیهی لاصفک الایما و صفت به نفسك و لا اشبهک بخلقک انت اهل لكل خیر فلا تجعلنی من القوم الظالمین ثم قال ما توهمتم من شیئی فتوهموا الله غیره

و فیہ عن ریان بن الصلت قال قلت للرضا علیه السلام ما تقول فی القرآن فقال کلام الله لا تتجاوزوه و لا تنظلبوا الیهدی فی غیره فتضلوا

و عن معانی الاخبار و امالی الصدوق مسندا عن الصادق علیه السلام عن ابائه عن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم انه قال فی حدیث ان المؤمن اخذ دینه عن ربه و لم یأخذه عن رایه الخبر واضح ان اخذ الدین عن ربه اخذ معالمه اصوله و فروعه عن کلام الله تعالی و کلام خلفائه حملة کتابه و تراجمه و حیه فی مقابل اخذه عن غیرهم و الاعتماد بالرای و المقائیس و الالهواء السهکیة

برهانی: جناب آقای صباحی اجازه می دهید

صباحی کلام خود را قطع نموده گفت بفرمائید

برهانی: راه خدا شناسی و معرفت پروردگار باساس قرآن چیست

صباحی: اساس معارف قرآن در خدا شناسی بر عقل و علم و فطرت است

اما نه عقل و عامی که فلاسفه در علوم خود معرفی نمودند

برهانی: فلاسفه چه گفتند و قرآن چه فرموده

صباحی: دانشمندان بشری عقل را جوهر مجرد قدیم معرفی نمودند و حقیقت

آن را عین نفس ناطقه و روح و قلب دانند و آن را عبارت از فعلیت نفس و توانائی

آن بر استخراج نظریات از ضروریات دانستند و نتیجه های براهین را احکام عقلی گویند که از جمله احکام آن نبوت جبر است در افعال و علت بودن علم حق تعالی و امتناع عقوبت و عذاب و آنکه مخلوق از اطوار واجب است و خدا در شیطان تجلی نموده و غیر این که ذکر آن مورد ندارد

و اما در معارف قرآن عقل را نوری مخلوق و حادث و مجعول معرفی فرمودند و آنرا حجت الله باطنی و اشرف و افضل و اکرم مخلوق دانند مبعوث گردیده بسوی عقلاء که برای آنان خوب و بد و حق و باطل و خیر و شر را تمیز دهد.

در حال طفولیت و شدت غضب و شهوت محبوب شوند و اعمالی انجام دهند که بدی آنرا نفهمند پس از رفع حجاب بدی آنرا تمیز داده پشیمان شوند و این نوری ایست که تمام عقلا او را دوست دارند و در (ص ۹۲ و ۹۳) مدح و شرافت عقل گذشت

و نور مقدس عقل شناخته نشود مگر بخودش، چنانچه نور مقدس فهم بخود ظاهر است، آیا ممکن است که تمام چیزها برای عاقل بنور عقل و فهم و ادراک ظاهر شود اما خود عقل و فهم در ظهور محتاج بدیگری باشد، پس خودش بخودش ظاهر است و او است که احاطه دارد بر معقولات و مفهومات و مدرکات و اینان محاطند و محیط غیر از محاط است و آنست قوه در آنکه انسان هر مقداری خدا بخواهد باو میدهد و اختیار آن بدست احدی نیست

و راه کشف مخلوقیت و مجعولیت و حدود آن و آنکه قدیم نیست منحصر است به بیان قرآن و پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که آنانند عالم بآنچه شده و آنچه خواهد شد و علوم آنان علوم خدائی است خطا و اشتباه در آن نیست و کشف آن از غیر این راه ممکن نیست و هر چه کسانی دیگر بگویند بخیال خود چیزی یافتند پس وقتیکه مراجعه نمائیم مشاهده میکنیم که خدا در قرآن فرمود و جعل الظلمات و النور یعنی قرار داد نور و ظلمات را و امام باقر علیه السلام فرمودند چون خداوند عزوجل عقل را خلق فرمود بآن فرمود قسم بعزت و جلال خودم خلقی محبوب تر از تو نیافریدم کامل تو را مگر در کسیکه

او را دوست داشته باشم (۱) و امام صادق علیه السلام فرمود خداوند عزوجل عقل را خلق فرمود و او است اول مخلوقات از بین روحانیین تا آنکه فرمود، خداوند عزوجل خطاب بعقل فرمود خلق کردم تو را با عظمت و تو را بر جمیع خلق گرامی داشتم (۲) و امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود خداوند عقل را خلق فرمود تا آنکه فرمود، ذات مقدس حق قسم یاد کرد بعزت و جلال خودم خلقی بهتر و محبوبتر از تو نیافریدم (۳)

و روایات تصریح کننده بر آنکه عقل مخلوق است و آنکه عقل اکرم و احسن و ارفع و اشرف و اعز و احب تمام مخلوقات است زیاد است (۴)

و فی الکافی قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل الخیر (۵) و فيه مسندا عن ابن السکیت فی حدیث قال للرضا علیه السلام فما الحججة علی الخلق الیوم فقال علیه السلام العقل یعرف به الصادق علی الله فی صدقه و الکاذب علی الله فیکذبه فقال ابن السکیت هذا و الله هو الجواب (۶)

و فيه مسندا عن عبد الله بن سنان عن الصادق علیه السلام قال حججة الله علی العباد النبی صلی الله علیه و آله و الحججة فیما بین العباد و بین الله العقل و فيه عن الصادق علیه السلام دعامة الانسان العقل و العقل منه الفطنة و الفهم و الحفظ و العلم و بالعقل یکمّل و هو دلیله و

۱ - و این روایت را در کتاب کافی باب عقل بدو سند از امام (ع) نقل کرده است

۲ - در کتاب کافی بسند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است

۳ - در کتاب کافی نقل فرموده است

۴ - هذه الروایات مذکورة فی البحار ایضاً ج ۱ طبع کمپانی (ص ۳۳ و ۳۴ و

۳۶ و ۳۷ و ۳۹ و ۵۲) و طبع جدید ج ۱ (ص ۹۶) باب ۲ حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

۵ - و رواه فی البحار ج ۱ طبع کمپانی (ص ۳۱) عن محاسن البرقی و (ص ۵۱)

عن تحف العقول

۶ - و رواه فی البحار ج ۱ طبع کمپانی (ص ۳۶) عن الاحتجاج و العلل و العیون

مبصره و مفتاح امره فاذا كان تائيد عقله من النور كان عالما حافظا ذا كرافطنا فهما الخبر (۱) و فيه في حديث المفصل عن هشام عن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما قال يا هشام ان لله على الناس حجبتين حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول الخبر (۲) و عن عوالي اللثالي و كتاب الانوار للسيد الحيدر الاملى عن النبي ﷺ في رواية شريفة قال العقل اصل ديني و في مجمع البحرين لغت عقل و في حديث علي عليه السلام العقل شرع من داخل و الشرع عقل من خارج و في تفسير العسكري عليه السلام في سياق قصة آدم عليه السلام فاوحى الله تعالى الى الملائكة فكلوه الى عقله الذي جعلته حجة عليه الخبر و في المستدرک ج ۲ (ص ۲۸۷) عن الفرر عن امير المؤمنين عليه السلام قال العقل و الشهوة ضدان و قال عليه السلام ذهب العقل بين الهوى و الشهوة و قال عليه السلام زوال العقل بين دواعي الشهوة و الغضب و قال عليه السلام لا عقل مع شهوة و في البحار ج ۱۴ باب قوام بدن الانسان عن كتاب علل الشرايع بسنده عن الصادق عليه السلام قال في حديث و دعائه (يعنى الانسان) العقل و من العقل الفطنة و الفهم و الحفظ و العلم الخبر و فيه ج ۱ (ص ۳۳) عن اختصاص المفيد قال الصادق عليه السلام خلق الله العقل من اربعة اشياء من العلم و القدرة و النور و المشية بالامر فجعله قائما بالعلم دائما فى الملكوت و فيه (ص ۳۴) عن العلل عن امير المؤمنين عليه السلام عن النبي ﷺ في حديث خلقه العقل الى ان قال فاذا بلغ كشف ذلك الستر فيقع فى قلب هذا الانسان نور فيفهم الفريضة و السنة و الجيد و الردى الا و مثل العقل فى القلب كمثل السراج فى وسط البيت الى غير ذلك من الروايات المباركات (۳)

- ۱ - ورواه فى المستدرک ج ۲ (ص ۲۸۷) عن مشكوة الانوار نقلا من كتاب الزهد عن الصادق (ع) و فى البحار ج ۱ (ص ۳۱) عن علل الصدوق
- ۲ - ورواه فى البحار ج ۱ (ص ۴۶)
- ۳ - در كتاب كافي كتاب عقل ۳۴ روايت برائى فضيلى و شرافت عقل و بيان احكام و آثار آن نقل کرده است و هم چنين در بحار طبع كميانى ج ۱ (ص ۲۹ تا ۵۳) و در مجلدات ديگر در ابواب متفرقه نقل نموده كه در مستدرک سفينة البحار اشاره بمواضع آن نمودم و بحار طبع جديد (ص ۸۱ تا ۱۶۲) روايات راجع بعقل راجع فرموده است

و كلها كما ترى مذكر للعاقل حقيقته و احكامه و آثاره و انه نور مخلوق
 مجعول لله تعالى محدث غير قديم و لا ازلي و انه اكرم الخلق و احبه و اعزه و
 ارفعه و امجده عند الله تعالى و هو حجة الله على العاقل و هو شرع من داخل و به
 يعرف الحسن و القبيح و الجيد و الردي و الفريضة و السنة و الصادق و الكاذب و
 الغاش و الناصح و مثله في القلب كمثل السراج في البيت و هو المظهر و المعرف
 لنفسه انه غير العاقل و غير المعقولات و انه نور يجده العاقل و يفقده و يوضح ان
 العاقل يعمل اعمالا و افعالا يسنده الى نفسه و قلبه و روحه و لا يصح اسناده الى
 نور العقل كالشك و الكفر و الشرك و الضلال و الندامة و الرضا و الغضب و القنوط
 و الطمع و الحرص و الحقد و القساوة و النسيان و البغض و الريا و الحزن و الغم و الهم
 و البخل و الياس من روح الله و الا من من مكره و الركون الى الظالمين و الخوف
 و سوء الظن و العجب و الحسد و التشبهى و النفاق و الاغترار بمدح الناس و عدم
 الرضا بما قسم الله و التاسف بما فات و حب الدنيا و الرياسة و الغفلة و طول الامل
 و الموادة مع الكفار و العناد و قصد السوء و نية الشر و الحسرة و الجهل و الحمق
 و الاضطراب الى غير ذلك من الافعال الصادرة عن القلب و لا ربط له بالجوارح
 و الاعضاء فيقول العاقل انا شككت في الله و كفرت و ضللت عن ديني و ندمت و
 غضبت و طمعت و نسيت و خفت و ظننت ظن السوء و عجبت و حسدت و اضطربت
 و هكذا و نسبة هذه الافعال الى العاقل صحيحة و لا تصح نسبتها الى نور العقل الذي
 هو اكرم الخلق و احبه و اشرفه و اعزه عند الله و هو حجة الله على العاقل كاشف
 عن ذلك

فمما ذكرنا ظهر تباين العقل مع العاقل و مغايرتهما

و الروايات الدالة على ذلك كثيرة فمنها ما دل على احوال القلوب من الصحة
 و المرض و الموت و الحياة و النوم و اليقظة فان هذه الصفات واردة على الروح و
 القلب و لا تصح اسنادها الى نور العقل و منها ما دل على مبدء خلقه الارواح و انها
 من طينة عليين اوسجين و انها خلقت قبل الاجساد بالفى عام و منها ما دل على احواله
 بعد الموت فانه ينافى تجرد الارواح و منها ما دل على ان الارواح جنود مجندة فما

تعارف منها اختلف و ما تناكر منها اختلف فان التعارف و التناكر و الائتلاف و الاختلاف من صفات الارواح و ليس من صفات العقول كما هو واضح و غير ذلك و سيأتي انشاء الله تعالى فى المجلد الثانى بفضل الله و توفيقه
فمما ذكرنا ظهر ان هذه الافعال و الصفات كلها معقولات و مفهومات و مكشوفات و مدركات بنور العقل للعاقل و انه الكاشف لقبح الشك فى الله تعالى و الكفر و الشرك به و القنوط من رحمة الله و الامن من مكروه و الحقد و العداوة للمؤمنين و الظلم و سوء الظن و الاستكبار و الاستنكاف و غيرها من التبايح فيما ايهبها العاقل العارف بالعقل هل يصح اتحاد نور العقل الذى هو حجة الله تعالى و اشرف خلقه و اكرمه و اعزه و احبه و ارفعه عند الله مع هذه القبايح التى هى مبعوضات محرمات فا الحكم بيننا و بينكم هو العقل الذى هو حجة الله على العقلاء و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون

و هذا العقل الذى هو حجة باطنية و شرع من داخل و قد بعث الى العقلاء هو من حجج الله على خلقه فى المعارف الالهية و هو المثل الاعلى و لا يعرف الا به و ان تعريفه بغيره انما هو تذكر باثباته و اخراجه عن حد التعطيل و التشبيه فهو اية لمعرفة الرب تعالى و انه تعالى لا يعرف الا به و تعريفه بآياته انما هو للتذكر به تعالى و اخراجه عن حد التعطيل و التشبيه

و هو كاشف و حجة على ان المجمعولات قسمان نورى الذات كالعقول و الافهام و نور العالم و مظلم الذات كمن يجده و كما انه حجة على مباينة العقل مع المعقول و بطلان اتحاد العاقل و المعقول كذلك حجة على مباينة الخالق مع المخلوق و هو حجة الهية على ان العقل الذى اصطاحوه فى العلوم البشرية هو حجة الشيطان لاحجة الرحمن و انه من اشعة ضلاله و جهله

لانه من احكام العقل الذى توهموه عقلا ايجاب الحق و عليه علمه و نبوت المشية و الارادة الازليه و نبوت الجبر و امتناع المجازات و المعاد الجسمانى فلا معنى لدعوة النبى صلوات الله عليه و واله الى الايمان و نهيه عن الكفر و تبليغه الاحكام و الاطائل تحت الوعد و الوعيد و التخويف و الترهيب الا حفظ نظام الدنيا فقط كما زعموه و الامر

الادھش هو احتمال تطور الحق تعالى شأنه فان ذلك فى نظر ذلك الذى توهموه انه عقل ، نظرى بل هو ثابت به

وهذا يوجب رفع الامان عن كل شئى واذا كان الاساس على العقل الذى لا يكون مانعا عن ذلك ينهدم جميع الاديان والملل ويلزم الهرج والمرج بالكلية فان كل ما يظهر فى العالم بناء على ذلك يكون طور امن اطوار الوجود وهذا كماترى عين امكان حقيقة الدهرية فضلا عن عبادة الاوثان و عبادة كل شئى و حقيقة الشيطان فبهذا يظهر ان العقل الذى يكون حجة من الله تعالى ليس هو ذلك فان ذلك حجة الشيطان و اهل البغى والطغيان لانه يؤمن من العظام ويرون كبير الجرائم والحمد لله الذى هدىنا لهذا وما كنا لننتدى لولا ان هدانا الله وتفصيل در جلد دوم بيايد انشاء الله تعالى برهانى : حاج خليل آقا چائى هم بما بهديد يك دوره چائى داده شد و آقاى

صباحى قدرى توقف نموده مشغول كشيدين سيگار و چائى شدند

حاج خليل آقا : آقاى صباحى خواهش ميكنم باجازه آقايان مقدارى از

تذكرات راجع بعلم بشرى و علوم الهى بيان فرمائيد

صباحى : بسم الله الرحمن الرحيم العلم فى العلوم البشرية عبارة عن الصورة الحاصلة من الشئى عند النفس او حضور هالديه و لهذا ينقسم الى الحصولى والحضورى و ينقسم الحصولى الى التصور و التصديق بالامر المتصور و اساس علو مهم على ذلك مع انه واضح ان الحصول و الحضور و التصور و التصديق من المعلومات المفهومات المكشوفات المدركات بنور العلم والمعلوم غير العلم والعلم محيط بالمعلوم والمعلوم محاط و تباينهما واضح مما تقدم فى تباين العقل والمعقول ونتائج علومهم ما عرفت

و اما فى العلوم الالهى فظاهر لمن راجع القرآن و اهله ان اساس القرآن و معارفه على نور العلم الحقيقى الذى لا يعرف و لا يوصف الا بنفسه لار كل شئى يعرفه انما يعرفه بنور العام فهو المعرف للمعلومات وهو الظاهر بذاته المظهر لغيره و هو النور الذى انزله الله على نبيه فقال من بعدما جائك من العام وهو الذى علمه الله تعالى انبيائه و رسله و ملائكته و الائمة المعصومين فهم خزان عام الله تعالى و معادنه امروا شيعتهم بطالبه من مظانه و الاقتباس من اهله

قال تعالی فوجدا عبدا من عبادنا اتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما و قال تعالی و لوطا اتیناه حکما و علما و قال تعالی و لقد اتینا داود و سلیمان منا علما و قال تعالی و لا یحیطون بشیئی من علمه الا بما شاء و قال تعالی و اتقوا الله و یعلمکم الله و قال تعالی فی قصة عیسی علیه السلام و اذ علمتک الکتاب و الحکمة و قال تعالی و قتل داود جالوت و اتیه الله الملك و الحکمة و علمه مما یشاء و قال تعالی حکایة عن الملائكة قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا و قال تعالی حکایة عن ابراهیم علیه السلام یا ابت انی قد جائنی من العلم ما لم یاتک فاتبعنی اهدک صراطا سويا و قال تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة النخ و قال تعالی و لقد ارسلنا رسلا من قبلك و انزلنا معهم الکتاب و المیزان و قال تعالی من بعد ما جائک من العلم النخ

از این آیات شریفه ظاهر میشود که علوم ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین علومی است الهی و معلم آنان ذات مقدس حق است و امام صادق علیه السلام فرمود برای خدا دو علم است یکی مکنون و مخزون که احدی نمیداند مگر ذات مقدس و بدا از اوست و دیگری را بملائکه و انبیاء و مرسلین تعلیم فرموده پس ما میدانیم آنرا (۱) و از ضروریات مذهب شیعه است که تمام علوم انبیاء بخاتم انبیاء صلی الله علیه و آله رسیده است و هیچ کمالی و علمی نیست که بمخلوقی داده شده مگر آنکه جمیع آن نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم جمع است بلکه شب و روز علم آنان زیاد میشود و حادث میشود برای آنها علومی که نمیدانستند خصوصا شب جمعه ابتدا میشود به پیغمبر پس بامیر المؤمنین پس بامام بعد تا بامام زمان صلوات الله علیه برای آنکه امام بعد اعلم از امام قبل نباشد و دلیل بر این از آیات و روایات مبارکات زیاد است هر کس تفصیل آن خواهد مراجعه کند بکتاب ابواب رحمت که بطور کامل نوشته شده است

۱ - این روایت در کتاب کافی نقل شده و بمقاد این روایات اخبار دیگری است در کافی پنج روایت و در کتاب بصائر بیشتر از پانزده روایت نقل کرده اند و در بحار ج ۲ (ص ۱۳۶ و ج ۷ ص ۳۱۴ تا ۳۱۶ و ج ۹ ص ۴۷۳ تا ۴۷۵) نقل فرموده

پس پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم دانایان و توانا تر کل مخلوقات هستند و در عالم مخلوقات خلقی نیست که بدرجه آنان برسد بلکه علم مخلوقات نسبت بعلم آنان مثل نسبت قطره است بدریا چنانچه امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه و من عنده علم الكتاب فرمودند آنکسیکه نزد او است علم کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است و نسبت علم آنحضرت بسا علم کسیکه (اصف بن برخیا) پیش او علمی از کتاب بود نسبت آب دریاهاست با رطوبت بال مکسی (۱) و خضر علیه السلام بحضرت موسی علیه السلام عرض کرد نیست علم ما و علم اولین و آخرین نسبت بعلم وصی پیغمبر آخر الزمان علیه السلام مگر مثل قطره نسبت بدریا (۲) و پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث برسات گردید برای آنکه امت را از علوم خود تعلیم فرماید پس فرمود ذات مقدس حق جل و علا لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة خداوند بر مؤمنین منت نهاد که رسولی بسوی آنان فرستاد آیات خدا را بر آنان تلاوت فرماید و ایشانرا تزکیه نماید و کتاب و حکمت را بآنان تعلیم فرماید و امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود علم امام است رحمت و اسعه حق که تمام اشیاء را فرا گرفته چون علم امام از علم خدا است (۳) و آیه شریفه نور در روایات زیادی تاویل بنور علم شده است

پس فرمود ذات مقدس الله نور السماوات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الخ

و فی الکافی مسندا عن جابر عن الباقر علیه السلام فی حدیث طویل قال ثم ان رسول الله صلی الله علیه و آله وضع العلم الذی کان عنده عند الوصی و هو قول الله عزوجل الله نور السماوات و الارض یقول انا هادی السماوات و الارض مثل العلم الذی اعطيته و هو نوری الذی یتهدی مثل المشکوة فیها المصباح فالمشکوة قلب محمد صلی الله علیه و آله

۱ - و این روایت را در تفسیر قمی آخر سوره رعد بسند صحیح نقل فرموده

۲ - در بحار ج ۹ (ص ۴۶۹) این روایت را نقل کرده و بمفادان در (ص ۴۶۷)

و ج ۷ (ص ۳۲۳) و ج ۵ ص ۲۹۸ مذکور است و هم چنین در کتاب کافی و بصائر بدوسند

از امام نقل کرده ۳ - این روایت در کافی باب نکت آیات ولایت نقل شده است

و المصباح النور الذى فيه العلم و قوله المصباح فى زجاجة يقول انى اريدان
 اقبضك فاجعل العلم الذى عندك عند الوصى كما جعل المصباح فى الزجاجة الخبر (۱)
 و فى التوحيد مسندا عن جابر عن الباقر عليه السلام فى هذه الاية قال فالمشكوة صدر
 النبى صلى الله عليه وآله فيها المصباح و المصباح هو العلم فى زجاجة و الزجاجة امير المؤمنين
عليه السلام و علم النبى صلى الله عليه وآله عنده (۲) و فيه مسندا عن عيسى بن راشد عن الباقر عليه السلام
 فى قوله كمشكوة فيها مصباح قال المشكاة نور العلم فى صدر النبى صلى الله عليه وآله المصباح
 فى زجاجة الزجاجة صدر على عليه السلام صار علم النبى صلى الله عليه وآله الى صدر على عليه السلام
 الخبر و غير ذلك من الروايات (۳) خلاصه روايات مباركات آن است كه نور
 علم مصباح و چراغى است در عالم مخلوقات روشن شده ، و مخزن اين نور مقدس
 مشكاة (قلب محمد صلى الله عليه وآله) است پس اين مصباح بزجاجة (قلب امير المؤمنين)
 منتقل شد پس روح مقدس امير المؤمنين عليه السلام نور علم پيغمبر صلى الله عليه وآله را فرا گرفته
 است و باين روايات حقيقت علم كشف ميشود و قد يعبر عنه بنور الولاية و نور وجه الله
 الذى اضاء له كل شئى و اشرقت به السماوات و الارضون وهو المعنى بقول السجاد
عليه السلام فى مناجات الانجيلية و انك اقمت بقدرتك حياة كل شئى و جعلته نجات
 لكل حى

و اين نور علم است كه گاهى از آن بعرض تعبير ميشود

قال تعالى رب العرش العظيم و قال تعالى و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ
 ثمانية و قال تعالى الذين يحملون العرش

ففى الكافى مسندا عن ابى حمزه عن ابى عبد الله عليه السلام قال حملة العرش و العرش

۱ - اين روايت در روضه كافى (س ۲۶۸) مطبوع با كتاب تحف العقول اواخر
 كتاب روضه است

۲ - اين روايت باروايت بعد از آن در كتاب توحيد صدوق ره باب تفسير قول
 الله الله نور السماوات و الارض است

۳ - در بحار طبع كمپانى ج ۷ (ص ۶۳ تا ۶۷ و ج ۲ ص ۱۰۹ و ۱۱۰) و تفسير
 برهان سوره نور (ص ۷۲۳) تمام روايات نقل شده

العلم ثمانية اربعة منا و اربعة ممن شاء الله وفيه في رواية سؤالات الجائليق عن امير المؤمنين عليه السلام في وصف العرش قال عليه السلام وهو العلم الذي حملة الله الحملة و ذلك نور من عظمته فبعظمته و نوره ابصر قلوب المؤمنين و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون الى ان قال فالذين يحملون العرش هم العلماء الذين حملهم الله علمه الخبر و فيه بسند صحيح عن ابي قرة المحدث عن الرضا عليه السلام في حديث قال ابو قرة فانه قال تعالى و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية و قال الذين يحملون العرش فقال ابو الحسن الرضا عليه السلام العرش ليس هو الله و العرش اسم علم و قدرة الى ان قال و هم حملة علمه الخبر (۱)

و في الصحيح عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام في حديث و العرش هو العلم الذي لا يقدر احد قدره (۲) و قال الصادق عليه السلام في معنى العرش هو العلم الذي اطلع الله عليه انبيائه و رسله و حججه (۳)

از اين روايات واضح ميشود كه يك معنای عرش علم است و حاملين عرش علماء ميباشند كه آنان ملائكة و انبياء و مرسلين و ائمه دين صلوات الله عليهم اجمعين ميباشند و همين است كه در روايات متعدده فرمودند براي خدا دو علم است يكي مخزون و مكنون احدی نميدانند مگر ذات مقدس خودش و ديگرى مبذول كه آن علمي است كه بملائكة و انبياء و مرسلين و ائمه دين تعليم شده

و امير المؤمنين صلوات الله عليه فرمودند كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم زبان خود را در دهان من گذاشت پس در قلب من هزار باب از علم باز شد از هر بابي هزار باب ديگر منفتح گرديد (۴)

و رواياتي كه دلالت ميكند بر اينكه علوم انبياء و مرسلين و ملائكة مقربين

۱ - تمام اين روايات در كتاب كافي باب العرش و الكرسي مذکور است

۲ - اين صحيحه در كتاب توحيد باب معنى قوله و سع كرسيه السماوات و الارض

منقول است

۳ - در بحار ج ۱۴ (ص ۹۸) از كتاب معاني الاخبار نقل فرموده است

۴ - و باين مضمون روايات از حد تواتر بيشتراست در بحار ج ۹ (ص ۴۵۶ تا

ص ۴۷۲) آنرا نقل فرموده است

و ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین علومی است الهی زیاد است احصاء آن میسر نیست (۱) و تمام مدح و ستایش برای علمائی است که وارث علوم انبیاء

۱ - برای تین و تبرک چند روایتی ذکر میشود و باقی در بحار ج اول هر که خواهد مراجعه نماید

فقہ الکافی بسند صحیح عن الصادق (ع) قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله عز وجل يقول تذاكر العلم بين عبادي مما يحيى عليه القلوب المتية اذا هم انتهوا فيه الى امرى وفي البحار ج ۱ (ص ۹۷) بسندين عن المفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله (ع) من دان الله بغير سماع من عالم صادق الزمه الله التيه الى الفناء و من ادعى سماعا من غير الباب الذي فتحه الله لخلقه فهو مشرك و ذلك الباب هو الامين المأمون على سر الله الممكنون و في تحف العقول عن النبي (ص) قال تعلموا العلم فان تعلمه حسنة ومدارسته تسبيح و البحث عنه جهاد و تعليمه من لا يعلمه صدقة و بذله لاهله قرابة لانه معالم الحلال و الحرام و سالك بطالبه سبيل الجنة و مونس في الوحدة و صاحب في الغربة و دليل على السراء و الضراء و سلاح على الاعداء و دين الاخلاء يرفع الله به اقواما يجعلهم في الخير ائمة يقتدى بهم ترمق اعمالهم و تقتبس اثارهم و ترغب الملائكة في خلتهم لان العلم حياة القلوب و نور الابصار من العمى و قوة الابدان من الضعف و ينزل الله حامله منازل الاحياء و يمنحه مجالسة الابرار في الدنيا و الآخرة بالعلم يطاع الله و يعبد و بالعلم يعرف الله و يوحده به توصل الارجام و يعرف الحلال و الحرام و العلم امام العقل و العقل تابعه يلهمه الله السعداء و يحرمه الاشقياء و رواه في الخصال باب ۲۹ و امالي الصدوق بسند صحيح عن امير المؤمنين صلوات الله عليه و ساقه نحوه و رواه في البحار عن هذه الكتاب و عن امالي الشيخ مسندا عن الرضا صلوات الله عليه عن ابائه عن امير المؤمنين صلوات الله عليهم قال سمعت رسول الله (ص) يقول طلب العلم فريضة على كل مسلم فاطلبوا العلم من مظانه و اقتبسوه من اهله فان تعليمه لله حسنة و طلبه عبادة و المذاكرة به تسبيح و العمل به جهاد و تعليمه من لا يعلمه صدقة و بذله لاهله قرابة الى الله تعالى لانه معالم الحلال و الحرام و منار سبيل الجنة و المونس في الوحشة و الصاحب في الغربة و الوحدة و المحدث في الخلوة و ساقه نحوه الى قوله ان العلم حياة القلوب من الجهل و ضياء الابصار من الظلمة و قوة الابدان من الضعف يبلغ بالعباد منازل الاخيار و مجالس الابرار و الدرجات العلى في الدنيا و الآخرة الذكر فيه يعدل بالصيام و مدارسته بالقيام به يطاع الرب و يعبد به توصل الارجام و به يعرف الحلال و الحرام العلم امام العمل و العمل تابعه يلهمه السعداء و يحرمه الاشقياء فطوبى لمن لم يحرمه الله منه حظها و باسائده (بقيه در صفحه ۱۴۹)

باشند و از نور مقدس آنان اقتباس نمایند و حضرت رضا صلوات الله علیه فرمودند خدا رحمت کند بنده را که احیاء نماید امر ما را ، عرض کردند چگونه احیاء نماید امر شما را ، فرمود علوم ما را یاد بگیرد و بمردم تعلیم فرماید ، (۱) و حضرت رسول ﷺ فرمودند علماء را در روز قیامت خداوند جمع می نماید ، و بزنان میفرماید من نور و حکمت خود را در سینه های شما نگذاشتم مگر

(بقیه از صفحه ۱۴۸)

متعدده عنه (ص) نحوه وعنه مستندا عن الصادق (ع) عن ابائه عن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم قال قال رسول الله (ص) العالم بین الجهال کالبحی بین الاموات و ان طالب العلم لیستغفر له کل شیئی حتی حیطان البحر وهوامه و سباع البر وانعامه فا طلبوا العلم فانه السبب بینکم و بین الله عزوجل و ان طلب العلم فریضة علی کل مسلم و عن الصادق (ع) لیس العلم بالتعلم انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یریدیه الخبر وعن امالی الشیخ قال رسول الله (ص) ان العبد اذا خرج فی طلب العلم ناداه الله عزوجل من فوق العرش مرحبا بک یا عبدی اتدری ای منزلة تطلب و ای درجة تروم تضاهی ملائکتی المقربین لتکون لهم قرینا لا یبلغنک مرادک و لا واصلنک بحاجتک فقیل لعلی بن الحسین (ع) مامعنی مضاهاة ملائکة الله عزوجل المقربین لیکون لهم قرینا قال اما سمعت قول الله عزوجل شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم الایة فبده بنفسه و ثنی بملائکته و ثلث باولی العلم الذین هم قرناء ملائکته و سیدهم محمد (ص) و ثانیهم علی (ع) و ثالثهم اهله و احقهم بمرتبه بعده قال علی بن الحسین (ع) ثم انتم معاشر الشیعة العلماء بعلمنا تاولون مقرونون بنا و بملائکة الله المقربین شهداء الله بتوحدیه و عدله و کرمه وجوده قاطعون لمعاذیر المعاندين الخبر

و عن النهج قال امیر المؤمنین (ع) ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جائوا به ثم تلان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی و الذین آمنوا و عن الخصال بسنده عن امیر المؤمنین (ع) قال یا کمیل الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاته و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم فیهدت و الخبر و عن تفسیر الامام و الاحتجاج باسنادهما عن ابی محمد العسکری (ع) قال قال علی بن ایطالب (ع) من کان من شیعتنا عالما بشریعتنا فا خرج ضعفاء شیعتنا من ظلمة جهلهم الی نور النلم الذی حیوانه به جاء یوم القيمة و علی رأسه تاج من نور یضیی لاهل جمیع العرصات و علیه حلة لا یقوم لاقبل سلك منها الدنیا بحذا فیرها ثم ینادی منادیبا

عباد الله هذا عالم من تلامذة بعض علماء آل محمد الخیر انتهى ما نقلنا من البحار

۱ - در بحار ج ۱ (ص ۷۸) از کتاب معانی الاخبار و عیون نقل کرده است

آنکه خیر دنیا و آخرت را برای شما خواستم (۱)
 از این آیات و روایات واضح میشود ، که علم نوری است الهی ، و مثل آن
 مثل مصباح است که در قلب مقدس پیغمبر ﷺ قرار گرفته ، و از او بامیرالمؤمنین
 ﷺ منتقل گشته ، و از آن تعبیر بعرض شده ، و تمام انوار از آن گرفته شده ،
 و همه چیز بآن روشن است و علماء حاملین عرشند ، و علم سبب زنده شدن قلوب
 مرده است ، و آن است نور بینائی قلوب ، و قوت ابدان ، و بعلم است معرفت و توحید
 و اطاعت و عبادت حق جل و علا ، و آن سبب تقرب بندگان است بسوی ذات مقدس
 حق ، هر چه علم و کمال بیشتر گردد بانبیاء و اولیاء نزدیکتر شود و نمایندگان احکام
 الهی و قوانین ربوبی در مرتبه اول انبیاء و مرسلین ﷺ و در مرتبه دوم اوصیاء
 انبیاء و خلفای آنان و ائمه دین سلام الله علیهم و در مرتبه سوم علماء عاملین و فقهاء
 کاملین میباشند و چنانکه امامان بحق صلوات الله علیهم در مقام معرفی منصب نبوت
 و امامت بر آمدند و حقیقت و آثار و صفات آنرا در هزاران روایات بیان
 نمودند تا آنکه کسانی که بدروغ مقام نبوت و امامت را ادعا میکنند رسوا شوند و
 مردم در گمراهی آنان واقع نگردند

هم چنین نسبت بعلماء حقیقت علم و منشاء حصول آن و مخزن و آثار آن
 و صفات علماء را چنان در روایات متواترات بیان نمودند که جای شك و شبهه
 باقی نماند و همان طوریکه مقام نبوت و امامت را بدروغ ادعا نمودند ، هم چنین
 مقام عام را بدروغ ادعا کردند و میکنند

و امامان ﷺ راه را خوب واضح نمودند و حجت را تمام فرمودند و خود
 نور علم واضح میکند که آن صورت حاصله از اشیاء در نزد نفس و قلب که اسم
 آنرا علم نهادند علم نیست و ذات آن نور نیست چه مطابق با واقع باشد یا مخالف
 بلکه آن مکشوف و مدرك و مفهوم و معقول و معلوم بنور علم است اسم علم بر
 معلوم و اسم فهم بر مفهوم نهاده شده علم و فهم نوری الذات و آن صورت حاصله مظلم

۱ - در بحار ج ۱ (ص ۷۵) از کتاب علل صدوق و (ص ۷۷) از کتاب منیة المرید

نقل کرده است

الذات آن کاشف و آن مکشوف است چنانچه واضح است
و چون ذات مقدس شناخته نمیشود مگر بخودش چنانچه در تذکر بنور
عقل و علم گذشت

خداوند معرفت ذات مقدس خود را فطری بشر قرار داد
و در قرآن کریم و پیشوایان دین همین تذکر بهر دو مطلب دادند
اما تذکرات راجع بمطلب اول

فرمود ذات مقدس حق هو الذی یر یکم آیاته او است خدائیکه نمایش میدهد
بشما آیات خود را و امیر المؤمنین ع فرمودند هو الدال بالدلیل علیه و المؤدی
بالمعرفة الیه و فی دعاء الصباح یامن دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته
و قال السجاد ع فی دعاء ایحزمة بک عرفتك وانت دللتنی علیک و لولا انت لم
ادرما انت و فی دعاء اخر اللهم عرفنی نفسک الخ و فی دعاء آخر تعرفت لکل شیئی
فما جهلک شیئی و فی الکافی باب انه لا یعرف الابیه ذکر ثلثة روایات لعنوان الباب
و فی کتاب التوحید باب انه لا یعرف الابیه ذکر عشر روایات لذلك منها الثلثة المذكورة
فی الکافی و فی الکافی باب البیان و التعریف مسنداعن محمد بن حکیم قال قلت
لا یعبده الله ع المعرفة من صنع من هی قال من صنع الله لیس للعباد فیها صنع و فی
مسنداعن عبدالاعلی قال قلت لا یعبده الله ع اصلحک الله هل جعل فی الناس اداة
ینالون بها المعرفة قال فقال لا قلت فهل کلفوا المعرفة قال لا علی الله البیان لا یكلف
الله نفسا الا و سعبها ولا یكلف الله نفسا الا ما یتها الخبر و فیہ فی باب بعده عن
الصادق ع قال ستة اشياء لیس للعباد فیها صنع و عدمنها المعرفة و فیہ مسنداعن
بر یدین معویة عن الصادق ع قال لیس لله علی خلقه ان یعرفوا و للخلق علی الله ان
یعرفهم و لله علی الخاق اذا عرفهم ان یقبلوا و فی کتاب المحاسن للبرقی ره فی کتاب
مصایح الظلم فی باب المعرفة مسندا عن عبدالاعلی عن الصادق ع قال لم یكلف
الله العباد المعرفة و لم یجعل لهم الیه سبیلا و فیہ عن فضل ابی العباس البقباق قال
سئلت ابا عبدالله ع عن قول الله و کتب فی قلوبهم الایمان هل لهم فی ذالک صنع
قال لا و فیہ مسندا عن الحسن بن زیاد قال سئلت ابا عبدالله ع عن الایمان هل

للعباد فيه صنع قال لا ولاكرامة بل هو من الله و فضله و فيه مسندا عنه قال سئلت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله حبب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم هل للعباد بما حبيب صنع قال لا ولاكرامة الى غير ذلك من الروايات الكثيرة الدالة على ذلك (۱)

و كلها كما ترى تدل على ان المعرفة من صنع الله في قلوب عباده و هو تطول و تفضل من الله تعالى عليهم و احسان منه تعالى اليهم كما ورد في تفسير قوله تعالى هل جزاء الاحسان الا الاحسان حديث العلوي النبوي عليه السلام قال ان الله يقول ما جزاء من انعمت عليه بالتوحيد الا الجنة فاصل المعرفة من الله تعالى و الاستدلالات و الاحتجاجات و التذكرات كلها مقتضيات و اسباب فانه ابي الله الا ان يجرى الامور الا بسبابها فعند وجودها يفيض تبارك و تعالى المعرفة و يزيد ما يشاء و لقد من الله تعالى على عباده بان اخذ عليهم ميثاقه في عالم الذر و اراهم نفسه و عينوا ربهم و كلم تعالى مع كلمهم فقال الست بربكم و ذلك حيث عرفهم نفسه و اشهدهم على نفسه فائتبت المعرفة في قلوبهم و انساهم رؤيته و هذه هي فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم

و هي صبغة الله تعالى صبغهم على معرفته و من احسن من الله صبغة و لذلك لئن سئلتهم من خاق السماوات و الارض ليقولن الله و لئن سئلتهم من نزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها ليقولن الله و اذا ركبو افي الفلك دعوا لله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون

و الايات المتظافره و الاخبار المتكاثرة الدالة على ذلك اكثر من ان يحصى تتبرك بذكر بعضها و نشير الى مواضع كثير منها انشاء الله تعالى فمن الايات قوله تعالى في سورة الروم فاقم و جهك للدين حينما فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم الاية

ففي الكافي باب فطرة الخلق على التوحيد بسند صحيح عن هشام بن سالم عن

۱ - ذكر ذلك كله مع سائرهما في البحار ج ۲ طبع كمپاني (ص ۸۵ و ج ۳ ص ۶۱

و ۸۶ و ۸۷) و طبع جديد من البحار ج ۳ (ص ۲۷۰) حديث ۷۶ و ۷۷ و ۸۰ و ۹۰ و ج ۵ ص ۲۲۰

ذكر ۱۳ رواية لذلك و (ص ۳۰۲) رواية واحدة و غيرها من الادعية و الاخبار

لیعبدالله ﷺ قال قلت فطرة الله التي فطر الناس عليها قال التوحيد وفيه ايضا بسند صحيح عن زرارة قال سئلت ابا عبدالله ﷺ عن قول الله عز وجل فطرة الله التي فطر الناس عليها قال فطرهم جميعا على التوحيد وفيه ايضا مسندا عن محمد الحلبي عن ابي عبدالله ﷺ نحوه وفيه ايضا بسند صحيح عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله ﷺ قال سئلته عن قول الله عز وجل فطرة الله التي فطر الناس عليها قال هي الا سلام فطرهم الله حين اخذ ميثاقهم على التوحيد قال الست بربكم وفيه المؤمن والكافر وفي تفسير القمي مسندا عن الرضا عليه السلام عن ابيه عن جده الباقر عليه السلام في قوله فطرة الله التي فطر الناس عليها قال هو لا اله الا الله محمد رسول الله على امير المؤمنين الى هيهنا التوحيد وفي كتاب التوحيد ذكر تسعة اخبار بمضمون هذه الروايات منها مسندا عن عبدالرحمن بن كثير عن ابي عبدالله ﷺ في هذه الاية قال التوحيد ومحمد رسول الله و على امير المؤمنين ومنها بسند صحيح عن زرارة قال قلت لابي جعفر عليه السلام اصلحك الله قول الله عز وجل في كتابه فطرة الله التي فطرهم على التوحيد عند الميثاق على معرفته انه ربهم قلت وخاطبوه قال فطاطا را سه ثم قال لولا ذلك لم يعلموا امن ربهم ولا من رازقهم والنبي المشهور كل مولود يولد على الفطرة الا ان ابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه وقال الرضا عليه السلام في خطبته المروية في التوحيد وبالفطرة ثبت حجته الى غير ذلك من الروايات المباركات (١)

ومنها قوله تعالى في سورة البقرة صبغة الله و من احسن من الله صبغة الاية ففي الكافي باب ان المصبغة هي الاسلام نقل ثلث روايات صريحة في ان المصبغة هي الاسلام

وفي تفسير البرهان والبحار عن الكافي مسندا عن عبدالرحمن بن كثير عن ابي عبدالله ﷺ في قوله صبغة الله التي فطرهم الله على التوحيد قال صبغ المؤمنين بالولاية في الميثاق وفي البحار

١ - ذكر في تفسير البرهان (ص ٨١٢) في ذيل هذه الاية ازيد من عشرين رواية بمضمون ما تقدم و في البحار طبع كمپاني ج ٢ (ص ٨٧ و ٨٨ و ج ١٥) كتاب الايمان (ص ٣٥ و ٣٦ و ٣٧) و في البحار طبع جديد ج ٣ (ص ٢٧٦) ذكر اثنا و عشرين رواية و كذا في البحار طبع كمپاني ج ٢٣ (ص ١١٤ و ١١٦)

عن العیاشی عن عبدالرحمن بن کثیر عن ابي عبدالله عليه السلام في قول الله صبغة الله الاية قال الصبغة معرفة امير المؤمنين عليه السلام بالولاية في الميثاق الى غير ذلك من الروايات التي بمضمون ما تقدم (۱)

و منها قوله تعالى في سورة الحج حنفاء لله غير مشركين به الاية ففي الكافي بسند صحيح عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سئلته عن قول الله عز وجل حنفاء لله غير مشركين به قال الحنفية من الفطرة التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله قال فطرهم على المعرفة بالخبر ورواه في كتاب التوحيد بسند صحيح عنه نحوه الى غير ذلك من الاخبار (۲)

و منها قوله تعالى في سورة الاعراف واذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا الاية ففي الكافي باب فطرة الخلق على التوحيد بسند صحيح عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سئلته عن قول الله عز وجل واذ اخذ ربك من بنى آدم الاية قال اخرج من ظهر آدم ذريته الى يوم القيمة فخر جوا كالذر فعرفهم واداهم نفسه ولولا ذلك لم يعرف احد ربه الخبر و في تفسير القمي مسندا عن ابن سنان قال قال ابو عبدالله عليه السلام اول من سبق من الرسل الى بلى رسول الله الى ان قال فقال الصادق عليه السلام كان الميثاق ماخوذا عليهم لله بالربوبية و لرسوله بالنبوة و لامير المؤمنين و الائمة عليهم السلام بالامامة فقال الست بربكم و محمد نبيكم و على امامكم و الائمة الهادون اتمتكم فقالوا بلى الخبر

وفيه بسند صحيح عن ابن مسكان عن ابي عبدالله عليه السلام في قوله واذ اخذ ربك من بنى آدم الاية قلت معاينة كان هذا قال نعم فثبتت المعرفة و نسوا الموقف و

- ۱ - ذكر في تفسير البرهان (ص ۱۰۰) في ذيل الاية سبع روايات في ذلك وفي البحار ج ۲ طبع كمپاني (ص ۸۷ و ۸۸ و ج ۱۵ ص ۳۵ و ۳۶ و ج ۷ ص ۷۶ و ۷۹
- ۲ - ذكرها في تفسير البرهان في ذيل الاية ص ۷۰۷ و في ص ۱۰۰ في سورة البقرة في ذيل قوله تعالى مله ابراهيم حنيفا و في البحار ج ۲ طبع كمپاني (ص ۸۷ و ۸۸ و ج ۱۵ ص ۴۷)

سید کرونه ولولا ذالک لم یدر احد من خالقه ورازقه فمنهم من اقر بلسانه فی الذر ولم
یؤمن بقلبه فقال الله فما كانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل

و فی کتاب العلیل باب ٩٧ مسندا عن زرارة قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول
الله عزوجل و اذ اخذ ربك من بنی آدم الایة قال ثبتت المعرفة و نسوا الموقف و
سید کرونه یوما ولولا ذالک لم یدر احد من خالقه و لامن رازقه و عن العیاشی عن زرارة
مثله و فیہ مسندا عن داود الرقی عن ابی عبدالله علیه السلام قال لما اراد الله عزوجل ان
یخلق الخلق خلقهم و نشرهم بین یدیه ثم قال لهم من ربکم فاؤل من نطق رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و الائمة صلوات الله علیهم فقالوا انت ربنا فحملهم العلم و الدین
ثم قال للملائكة هؤلاء حملة دینی و علمی و امنائی فی خلقی و هم المسؤلون ثم
قیل لنبی آدم اقر بالله بالربوبیة و لهؤلاء النفر بالطاعة و الولاية فقالوا نعم ربنا اقرنا
فقال الله جل جلاله للملائكة اشهدوا فقالت الملائكة شهدنا علی ان لا یقولوا غدا
انا کنا عن هذا غافلین الی ان قال یاداود و لا یتمنا مؤكدة علیهم فی الميثاق

و فی کتاب البصائر فی الجزء الثانی باب ٧ مسندا عن عبد الرحمن بن کثیر
عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل و اذ اخذ ربك من بنی آدم الایة قال اخرج
الله من ظهر آدم ذریته الی یوم القيمة کالذکر فعرّفهم نفسه و لولا ذالک لم یعرف
احد ربه و قال الست بربکم قالوا بلی وان هذا محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین
و بسند آخر عنه نحوه و فی البحار عن العیاشی عن زرارة قال سئلت ابا جعفر
علیه السلام عن قول الله و اذ اخذ ربك من بنی آدم الایة قال اخرج الله من ظهر آدم ذریته
الی یوم القيمة فخرجوا کالذکر فعرّفهم نفسه و اراهم نفسه و لولا ذالک ما عرف احد
ربه و ذالک قوله و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله و فیہ عنه عن
زرارة قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل و اذ اخذ ربك الایة قال کان
محمد علیه و اله السلام اول من قال بلی قلت كانت رؤیة معاینة قال ثبتت المعرفة
فی قلوبهم و انسوا ذالک الميثاق و سید کرونه بعد لولا ذالک لم یدر احد من خالقه
ولا من یرزقه الی غیر ذالک من الروایات الكثیرة الواردة فی تفسیر هذه الایة

لا یسعنا احصائه (۱)

و منها قوله تعالى في سورة النجم هذا نذير من النذر الاولى
 ففي تفسير القمي مسندا عن معمر قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل
 هذا نذير من النذر الاولى قال ان الله تعالى لما ذرء الخلق في الذر الاول فاقامهم
 صفوفًا قد امه و بعث الله محمدا عليه السلام و انكره قوم آخر فقال الله
 تعالى هذا نذير من النذر الاولى يعنى به محمدا عليه السلام حيث دعاهم الى الله عز وجل
 في الذر الاول و في كتاب البصائر الجزء الثاني باب ۱۴ عنه عن
 الصادق عليه السلام في هذه الآية قال يعنى محمدا حيث دعاهم بالاقرار بالله في الذر الاول
 صريح هذه الروايات المباركات المتواترة الموافقة للكتاب العزيز خليفتي
 رسول الله عليه السلام على امته اللتين من تمسك بهما لا يضل ابدا ان الله فطر الناس جميعا
 كلهم على معرفته و معرفة رسوله عليه السلام و معرفة الائمة صلوات الله عليهم و انه الى
 هيهنا التوحيد و انه اراهم نفسه و عاينوا ربهم و كلمهم و خاطبهم و خاطبوه فقال
 الست بربكم فقالوا بلى فبعضهم قال طوعا و بعضهم كرها و اول من اجاب رسول الله
عليه السلام فثبتت المعرفة في قلوبهم و انساهم الرؤية و المعاينة و انه صبغ المؤمنين
 بولاية امير المؤمنين و الائمة صلوات الله عليهم و انه بعث الله محمدا عليه السلام اليهم فامن به قوم
 و انكره قوم آخرون و كذلك امير المؤمنين سماه الله تعالى في عالم الميثاق امير
 المؤمنين كما صرح بذلك في الروايات المباركات و هنا ثبتت الطاعة و المعصية و

۱ - رويها في تفسير البرهان في ذيل الآية (ص ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷)

و في البحار طبع كمپاني ج ۳ (ص ۶۲ الى ۷۲) و فيه طبع جديد ج ۵ (ص ۲۲۵ الى
 ۲۷۶) و قد ذكر فيه ۶۷ حديثا و البحار طبع كمپاني ج ۶ (ص ۵ و ۶ و ۲۷۶ و ۳۱۶
 و ج ۷ ص ۷۷ و ۷۹ و ۸۲ و ۸۶ و ۱۷۸ و ۱۸۴ و ۳۰۱ و ۳۰۴ الى ۳۰۷ و ۳۳۸
 الى ۳۴۷ و ج ۹ ۱۱۷ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۴ و ۲۵۶ و ۴۹۱ و ج ۱۳ ص ۱۷۵ و
 ۲۱۷ و ج ۱۴ ص ۲۲ و ۲۰۶ و ۴۲۶ و ۶۱۷ و ج ۱۵ كتاب ايمان ص ۲۱ الى ۳۷ و
 ۱۵۸ و كتاب اخلاق ۲۳۰ و ۲۲۰ و كتاب العشرة ۱۵۷ و ۱۶۰ و ج ۱۷ ص ۸۲ و غير
 ذلك كثير اشرنا الى مواضعها في مستدرک سفينة البحار نسئل الله التوفيق لا تمامه
 و طبعه بفضله و جوده

لولا ذلك لم يدر احد من خالقه و من رازقه
فهذا اساس الشريعة المتدسة و ذكر فى الايات المباركات بالمعرفة الفطرية و
ظهورها عند الشدايد فقال تعالى و اذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين
فلما نجبهم الى البر اذا هم يشركون

وقال عزوجل و اذا غشيهم موج كالظلل دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجبهم
الى البر فمنهم مقتصد و ما يجحد باياننا الا كل ختار كفور و قال عزوجل قل من
ينجيكم من ظلمات البر و البحر تدعونه تضرعا و خفية لئن انجينا من هذه لنكونن
من الشاكرين قل الله ينجيكم منها و من كل كرب ثم انتم تشركون و قال تعالى قل
ارايتم ان اتاكم عذاب الله او اتاكم الساعة اغير الله تدعون ان كنتم صادقين بل
اياه تدعون فيكشف ما تدعون اليه ان شاء و تنسون ما تشركون و لقد ارسلنا الى
اهم من قبلك فاخذناهم بالباساء و الضراء لعلمهم يتضرعون و قال تعالى و اذا مس
الانسان ضر دعا ربه منيبا ثم اذا خوله نعمة منه نسى ما كان يدعو اليه من قبل و
جعل لله اندا الاية و قال تعالى ربكم الذى يزجى لكم الفلك فى البحر لتبتغوا من
فضله انه كان بكم رحيم و اذا مسكم الضر فى البحر ضل من تدعون الا اياه
فلما نجبكم الى البر اعرضتم و كان الانسان كفورا الى غير ذلك من الايات المباركات
فحيث ان الاساس على ذلك بعث الله تعالى انبيائه للتذكير بذلك كما قال
امير المؤمنين صلوات الله عليه فى خطبته المفصلة فى صفة خلق آدم المذكورة فى
النهج و غيره فبعث فيهم رسله وواتر اليهم انبيائه ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم
منسى نعمته و يحتجوا اليهم بالتبليغ و يثيروا اليهم دفاين العقول الخطيبة

الى ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله ﷺ اشرف خلقه و افضل بريته
و ارسل اليه كتابه المجيد للتذكير به سبحانه و تعالى

و عرف تعالى كتابه بانه ذكر و تذكرة و ذكرى فقال تعالى و قد اتيناك من
لدنا ذكراً و قال تعالى و هذا ذكر مبارك الايه و قال تعالى و القرآن ذى الذكر و
قال تعالى ان هو الا ذكر للعالمين و قال تعالى طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى
الا تذكرة لمن يخشى و قال تعالى كلا انها تذكرة فمن شاء ذكره و قال تعالى و لقد

یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر و قال تعالی ذکر انما انت مذکر و قال تعالی
 فمن اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون و قال تعالی
 و ما يتذکر الا من ینیب و قال تعالی ان فی ذالک لذکرى لمن کان له قلب او
 القی السمع و هو شهید و قال تعالی و لقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون و
 قال تعالی کتاب انزلناه الیک فلا یکن فی صدک حرج منه لتذکره و ذکرى للمؤمنین
 و قال تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و قال تعالی و ما هی الا ذکرى
 للبشر و قال تعالی انما تنذر من اتبع الذکر و خشى الرحمن و قال تعالی و
 التالیات ذکرا و غیر ذالک

فظهر من هذه الايات ان القرآن تذکرة الى المعروف بالفطرة و النبى ﷺ
 مذکر و الائمة صلوات الله عليهم مذكرون لذلک .

قال الامام العسکرى صلوات الله عليه فى تفسيره الله هو الذى يتاله اليه عند
 الحوائج و الشدايد کل مخلوق و عند انقطاع الرجاء من کل من دونه و قطع الاسباب
 من جمیع من سواه يقول بسم الله اى استعين على امورى کلها بالله الذى لا يحق
 العبادة الا له المغیث اذا استغیث و المجیب اذا دعى قال الامام عليه السلام و هو ما قال
 رجل للمصدق عليه السلام يا بن رسول الله ﷺ دلنى على الله ما هو فقد اكثر المجادلون
 على و حير و نى فقال الامام عليه السلام يا عبد الله هل ركبت سفينة قط قال بلى فقال هل
 كسرت بك حيث لا سفينة تنجيك و لا سبحة تغنيك قال بلى قال فهل تعلق قلبك
 هنالك ان شيئا من الاشياء قادر على ان يخلصك من ورطتك قال بلى قال الصادق عليه السلام
 فذلک الشیء هو الله القادر على الانجاء حين لا منجى و على الاغائة حين لا
 مغیث و رواه فى البحار عن معانى الاخبار و تفسير الامام عليه السلام مثله

اعام ان للناس فى آيات الميثاق و الاخبار الواردة فى ذالک مسالک الاول
 طريقة المحدثين و المتورعين فانهم يقولون نؤمن بظاهرها بلا تاويل و توجيه الثانى
 حملها على الاستعارة و المجاز و التمثيل و الثالث حملها على اخذ الميثاق فى عالم
 التكليف بعد اكمال العقل و البرهان و الاخير ان خلاف ظاهر الايات و الروايات و

اشكالاتهم موهومة مردودة الاول شبهة التناسخ من تعلق الارواح با بدن غير هذه الابدان فيلزم التناسخ الثانى ان هذه الذرية التى استخرجت من ظهر آدم وخوطبت و قررت لا تخلو من ان تكون كاملة العقول مستوفية لشروط التكليف او لا تكون كذلك فان كانت بالصفة الاولى وجب ان يذكر هؤلاء بعد خلقهم وانشائهم واكمال عقولهم ما كانوا عليه فى تلك الحالة و ان كانوا على الصفة الثانية من فقد العلم و شرايط التكليف قبح خطابهم و تقريرهم و اشهادهم كما هو واضح الثالث استبعاد اتساع ظهر آدم جميع ذريته الى يوم القيمة الرابع البنية شرط لحصول الحيوة والعقل و الفهم الخامس ان هذا الميثاق اما ليصير حجة عليهم فى ذلك الوقت او يصير حجة عند دخولهم فى الدنيا و الاول باطل لعدم كفاية ذلك القدر من الميثاق فى صير ورتهم مستحقين للشواب و العقاب و المدح و الذم و كذلك الثانى لانهم لا يذكرونه فى الدنيا فكيف يصير حجة عليهم

و اما الجواب عن الاشكال الاول فهو مبنى على توهم ان الابدان الذرية غير تلك الابدان والتغاير غير ثابت بل مقتضى الاخبار بطلان هذا التوهم وان هذه الابدان عين تلك الابدان وان الانسان خلق من قبل فى مرتبة الذرية وله روح خلق قبل الاجساد بالقى عام و بهذا الروح ينتقل فى الا صلاب والارحام غاية الامر انه فى المرتبة التى قدر الله خروجه عن رحم ينمو بالتغذية و ما يتغذى و ينمو خارج عن حقيقته كما سيبيحى فى محله انشاء الله تعالى

و اما الجواب عن الثانى فتقول ظاهر الاخبار والايات انهم كانوا كاهلى العقول جامعين لشرايط التكليف ونسيانهم من صنع الله كما هو صريح الروايات انه تعالى انساهم رؤيته و اثبت المعرفة فى قلوبهم و ذلك نظير نسيان الانسان فى عالم النوم كل ما دركه فى حال اليقظة والناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا وصريح الروايات انهم سيذكرونه يوم ما وعن الثالث لوجه للبعد من قدرة الله ان الله على كل شئ قدير و عن الرابع ان البنية ليست شرطا لحصول الحيوة والعقل والفهم بل شرطه اعطاء الله تعالى ما يشاء لمن يشاء كما فى الكافى سئل ابو بصير عن الصادق عليه السلام كيف اجابوا وهم ذر قال جعل فيهم ما

اذا سئلهم اجابوه يعنى فى الميثاق و عن العياشى عنه عن الصادق عليه السلام قال صنع فيهم ما اكتفى

و عن الخامس ان هذا الميثاق ليكون حجة عليهم فى ذلك الوقت و فى دار الدنيا لبثت المعرفة فى قلوبهم و لا مانع من النسيان كما مر و باقى الاشكالات موهونة واهيه او هن من بيت العنكبوت

و احتمال حملها على التقيية فاسد لاشتمالها على ما ينافى التقيية كما هو واضح قال العلامة الفهامة غواص بحار الانوار المجلسى قدس فى المرأة بعد نقل كلمات شيخنا المفيد ره طرح ظواهر الايات و الاخبار المستفيضه بامثال تلك الدلائل الضعيفة و الوجوه السخيفة جراءة على الله تعالى و على ائمة الدين و لو تأملت فيما يدعوههم الى ذلك من دلائلهم و ما يرد عليها من الاعتراضات الواردة لعرفت ان بامثالها لا يمكن الاجترار على طرح خبر واحد فكيف يمكن طرح تلك الاخبار الكثيرة الموافقة لظاهر الاية الكريمة بها و بامثالها ثم ذكر كلمات السيد المرتضى ره فى ذلك و ما ذكره الرازى فى تفسيره من الروايات النبوية الدالة على ثبوت عالم الذر و اشكالات المعتزلة و اجاب عنها باحسن وجه زاد الله فى علو درجاته

و عن كتاب حق اليقين للمجلسى ره فى باب المعاد الجسمانى عن بعض انه يعنى المفيد ره رجوع عما قاله فى اخبار العهد و الميثاق و تاب منه صباحى كلام خود را قطع نمود گفتم

الحمد لله رب العالمين كما هو اهله حمدا كثيرا طيبا دائما ابدا على كل حال على ما هدينا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا ان هدينا الله تعالى و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين من الان الى يوم لقاء الله

ربنا تقبل منا بفضلك و جودك و اجعل لنا لسان صدق فى الآخرين و اجعلنا من ورثة جنة النعيم و اغفر لنا و لوالدينا و للمؤمنين و المؤمنات يا ارحم الراحمين

الاحقر على نمازى شاهروردى

ماه ج ٢ سنه ١٣٧٧ هجرى